

بسم الله الرحمن الرحيم

## تاریخ نو

فصلنامه علمی - تخصصی

سال هشتم/ شماره بیست و پنجم/ زمستان ۱۳۹۷

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)

مدیر مسئول: مهدی احمدی

سر دبیر: کامران حماني

هیأت تحریریه:

دکتر سید هاشم آقاجری ..... استادیار دانشگاه تربیت مدرس  
دکتر فاطمه جان احمدی ..... دانشیار دانشگاه تربیت مدرس  
دکتر مقصود علی صادقی ..... دانشیار دانشگاه تربیت مدرس  
دکتر حسین مفتخری ..... دانشیار دانشگاه خوارزمی  
دکتر ابوالفضل رضوی ..... دانشیار دانشگاه خوارزمی  
دکتر مجتبی خلیفه ..... استادیار دانشگاه بیرجند  
دکتر مجتبی گراوند ..... استادیار دانشگاه لرستان  
دکتر جواد مرشدلو ..... استادیار دانشگاه تربیت مدرس

مدیر اجرایی: رضا الوندی

مترجم انگلیسی: محبوبه شفایی پور سرمور

نشانی: بزرگراه چمران - تقاطع بزرگراه جلال آل احمد - دانشگاه تربیت مدرس - دانشکده علوم انسانی - گروه تاریخ.

فصلنامه تاریخ نو در پایگاه مجلات تخصصی نور به آدرس [www.noormags.ir](http://www.noormags.ir) نمایه شده است.

\*\*\*

پست الکترونیک: [NewHistory52@yahoo.com](mailto:NewHistory52@yahoo.com)

این نشریه دارای مجوز شماره ۶۰/۲۶۳۶۲ در تاریخ ۱۳۸۸/۰۱/۳۰ از معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس می باشد.

## فهرست مطالب

- بازنگری در مفهوم سابلترن (فرودستان) از گرامشی تا اسپواک ..... ۳  
رضا الوندی
- تحلیلی بر پیشینه، تکوین و عملکرد بیت الحکمه و تأثیر آن بر شکوفایی تمدن اسلامی ..... ۱۵  
محمد کشاورز بیضایی
- ارتش نادرشاه ..... ۳۳  
رضا بیات
- دارا و نادر در قحطی سال ۱۳۳۶ هجری قمری (۱۲۹۶ هجری شمسی) ..... ۴۹  
منصوره کریمی قهی
- مطالعه نقوش اسلیمی و ختایی در طراحی تمبرهای سیاسی دوره پهلوی دوم ..... ۷۱  
نرجس بین آبادی، هانیه شیخی نارانی، علی اصغر ایمان زاده چرندابی
- هویت قومی کردها در ترکیه ..... ۹۷  
سید مهدی سجادی
- بررسی دیوان سالاری و اوضاع فرهنگی اجتماعی شرق جهان اسلام در قرن پنجم هجری ..... ۱۰۷  
صفیه رضایی

## بازنگری در مفهوم سابلترن (فروستان) از گرامشی تا اسپیواک: (تحولات تاریخی و کاربردهای جدید)

الحبيب لوثی<sup>۱</sup>

مترجم: رضا الوندی<sup>۲</sup>

### چکیده

هدف این مقاله، بازنگری تحولات تاریخی و پیامدهای جدید یکی از مفاهیم متضاد در نظریه پسا استعماری است. مطالعه مفهوم سابلترن نخست با تعاریف اولیه این مفهوم روبرو می شود همانطور که در ابتدا توسط فعال سیاسی مارکسیست ایتالیایی آنتونیو گرامشی در کتاب شناخته شده‌ی «یادداشت‌های زندان» مورد استفاده قرار گرفت. بعدها، این مفهوم جدید توسط منتقدان و مورخانی که خود را به عنوان اعضای گروه مطالعات سابلترن تعریف می کردند مورد بررسی و تفسیر قرار گرفت. تمرکز ویژه‌ای در این مرحله بر روی بینش کلیدی پیشینیان گروه، رانجیت گوها و بر آخرین فرض‌ها و ایده‌های ارائه شده توسط منتقد برجسته‌ی پسا استعماری، گایاتری اسپیفاک، عمدتاً در مقاله مفهومی او «آیا می توانم سابلترن صحبت کنم؟» گذاشته شده است: این مقاله در نهایت به برخی از دلالت‌های کنونی سابلترن می پردازد تا مفهوم آن را در شرایط پسا مدرن آشکار سازد. تجزیه و تحلیل در این مرحله متمرکز بر ایده‌های کلیدی مطرح شده توسط محقق پست مدرن، ژان بودریار، و منتقد پسا استعماری، هومی بابا می باشد.

**کلیدواژگان:** سابلترن، پسا استعمار، گفتمان استعماری، تاریخ‌نگاری، تحرک سیاسی، سلطه، تقسیم بندی جنسی، تاریخ، زنان جهان سوم، زنان ساتی، دنیای پسا مدرن جهانی، تفاوت، هویت، آگاهی از جنبش، صدای انقلابی، حاشیه‌ای.

<sup>۱</sup>. گروه مطالعات انگلیسی، دانشگاه ابن زور، آگادیر، مراکش. پست الکترونیکی: elhabiblouai@yahoo.co.uk

<sup>۲</sup>. دانشجو دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس. rezaalvandi@modares.ac.ir

## **Retracing the concept of the subaltern from Gramsci to Spivak: Historical developments and new application**

### **Abstract**

The aim of this paper is to retrace the historical developments and new implications of one of the most disputed concepts in post-colonial theory. The study of the concept of the subaltern deals first with preliminary definitions of this concept as it was initially used by the Italian Marxist political activist, Antonio Gramsci, in his widely known book "Prison Notebooks". Later, this paper examined the new reflections of the subaltern concept as explicated by those critics and historians who defined themselves as members of the Subaltern Studies Group. A particular focus at this stage is laid on the key insights of the forefather of the group, Ranajit Guha, and on the latest assumptions and ideas provided by the prominent deconstructivist, post-colonial critic, Gayatri Spivak, mainly in her seminal essay: "Can the Subaltern Speak?" The study finally tackled some of the present day implications of the subaltern concept as it unfolds in a post-modern condition. The analysis at this stage focused on key ideas introduced by the post-modern scholar, Jean Baudrillard, and post-colonial critic, Homi Bhabha.

**Key words:** Subaltern, post-colonialism, colonial discourse, subaltern historiography, political mobilization, domination, sexual division of labor, history, third world women, Sati women, globalized post-modern world, difference, identity, consciousness of subalternity, revolutionary voice, liminality, third space of enunciation.

### مقدمه مترجم

ال حبیب لوئی محقق زبان انگلیسی در آگادیر مراکش می‌باشد که در زمینه‌های مختلف ادبی فعال است. وی مدارک تحصیلی خود را از مکتب شاعران شیکاگو دریافت کرده. مجموعه‌ای از اشعار معاصر مراکش را ویرایش سپس ترجمه کرده که در مجله «پل بزرگ؛ Big Bridge» منتشر شده است. برای رساله دکتری خود بیشتر وارد این حوزه شده و تمام مقالات و ترجمه‌های وی از سوی روزنامه الصنع الزید، القدس العربی و قبه قصین منتشر شده‌اند.

علم تاریخ معرفتی است که به گذشته انسانی می‌پردازد که تاریخ‌نگاری نیز وظیفه ثبت و ضبط رویدادهای مختلف آن را بر عهده دارد. رویدادهایی که در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به طور کلی می‌توان تقسیم بندی کرد. تاریخ اجتماعی آن ژانری از تاریخ‌نگاری است که در صدد کاویدن حیات اجتماعی و روابط حاکم بر آن روابط می‌باشد؛ به عبارت دیگر شناخت زندگی روزمره «مردم» و یا گروه‌هایی که در تاریخ‌نگاری کلاسیک و سنتی نادیده گرفته شده بودند. در واقع قلمرو و حوزه تاریخ‌نگاری اجتماعی «تاریخ از پایین» است بر خلاف تاریخ‌نگاری سنتی که موضوع آن سیاست و دربار و قلمرو آن «تاریخ از بالا» است.

تاکنون تعریف مشخصی از تاریخ اجتماعی ارائه نشده است. می‌توان آن را چنین تعریف کرد که تاریخی جدای از تاریخ سیاسی و سنتی که با قدرت و نخبگان پیوند داشت را تاریخ اجتماعی گویند. شاید بتوان گفت تاریخ اجتماعی یک روشی است برای تاریخ‌نگاری. نکته دیگری که باید مد نظر داشت این است که تاریخ اجتماعی حوزه گسترده‌ای را شامل می‌شود که تاریخ از پایین یک شاخه‌ای از آن می‌باشد، مثلاً تاریخ فرهنگی نیز جزئی از تاریخ اجتماعی می‌تواند باشد که به فرهنگ اجتماعی توده می‌پردازد. در واقع رابطه تاریخ اجتماعی با تاریخ از پایین رابطه عموم و خصوص مطلق است وگرنه تاریخ اجتماعی به مثابه تاریخ از پایین نیست اما هر تاریخ از پائینی تاریخ اجتماعی است. به طور کلی موضوع تاریخ از پایین «مردم» است که هم رابطه مردم بایکدیگر و هم رابطه مردم با قدرت را در نظر دارد منتها در این رابطه مردم محور قرار می‌گیرد و نه قدرت.

توجه به تاریخ و تاریخ‌نگاری اجتماعی همراه با تحولات اپیستمولوژیک و متدولوژیک در قرن هجدهم بیشتر شد که نماینده اولیه آن را می‌توان ولتر نامید که اصطلاح فلسفه تاریخ را وضع کرد. در واقع مراد وی از فلسفه تاریخ مفهوم کنونی آن نبود بلکه منظور او از این اصطلاح دقیقاً آنچه که تاریخ اجتماعی نامیدیم، بود، تاریخی که به موضوعات غیر از تاریخ سیاسی می‌پرداخت. اما این نحله از تاریخ‌نگاری به شکل جدی و رسمی از قرن بیستم در مقابل مکتب کلان‌نگر و پوزتویسم با ویژگی

اعتراضی جلوه‌گر شد. مکتب آنال با نمایندگان نخستین‌اش چون مارک بلوخ و لوسین فور در گسترش آن نقش ویژه‌ای داشت. اگرچه با جنگ جهانی دوم وقفه‌ای در آن رخ داد اما رنگ نباخت چنانکه پس از جنگ با حساسیت بیشتری پیگیری شد که حتی در اواخر دهه ۱۹۵۰م و اوایل دهه ۱۹۶۰م تاریخ‌نگاران نئومارکسیسم مشخصاً به انتشار تاریخ طبقات پایین دست زدند. نمونه این تاریخ‌نگاری نگارش تکوین طبقه کارگر از سوی ای پی تامپسون بود. در دهه ۶۰ میلادی مجله‌ای با نام گذشته و حال در انگلستان چاپ می‌شد که بیشتر به موضوعات مربوط به تهی‌دستان و فرودستان می‌پرداخت. به تدریج این اندیشه به کشورهای دیگر چون آلمان، کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین نیز راه یافت؛ مخصوصاً در هند رواج بسیاری پیدا کرد که ما آن را در شکل‌گیری نهادهای مطالعات فرودستان که مقاله حاضر به آن اشاره کرده، می‌بینیم.

### دیباچه

تئوری پسا استعمار به عنوان یک زمینه جدید مطالعاتی، اخیراً یکی از جذاب‌ترین دیسپلین‌های آکادمیک شده است - اگر بتوان آن را یک رشته نامید - به طور مستمر پایه و ستون‌های ادبیات نوشتاری اصلاح طلبان اجتماعی، دانشمندان علوم سیاسی، منتقدان ادبی و اقتصاددانان سیاسی است. گسترش مداوم پسا استعمارگرایی در نسخه اخیر، حوزه‌های مورد علاقه و حوزه‌های کاربردی خود را با دیگر حوزه‌های مطالعات علمی جهانی، مانند ادبیات آفریقایی - آمریکایی، نظریه انتقادی، نظریه‌های ادبی و مطالعات فرهنگی هم‌پوشانی داده است. یکی از آخرین بخش‌های نظریه پسا استعماری، مطالعات سابلترن یا گروه مطالعات سابلترن است که در دهه ۱۹۸۰ توسط گروهی از محققان برجسته هند به راه انداخته شد.

گروه مطالعات سابلترن در تلاش بسیار خود برای مطالعه دوباره تاریخ و جامعه هند به عنوان یک روایت، تعداد زیادی از مسائل بحث برانگیز را برانگیخت. در میان آنها سابلترن و قانون اساسی یک بحث مسئله محور در تاریخ‌نگاری هند است. این مفهوم بحث برانگیز موجب سردرگمی بسیار در سراسر دانشگاه‌ها شد و دانشجویان چپ‌گفتمان استعماری و نظریه پسا استعماری را درگیر خود کرد در حالی که در قیاس‌های پرپیچ و خم دانشمندان تخصصی قرار می‌گیرد. در این مطالعه، نویسنده به هیچ وجه مدعی تسلط به موضع بیان شده توسط آن محققان و دامنه تحقیقات‌شان نیست، اما قصدش در این مقاله این است که تولد **سابلترن** را به عنوان یک مفهوم انتقادی و واژه‌ای با اهمیت در نظریه پسا استعماری توصیف و ترسیم کند. به همین ترتیب، این تصور از سابلترن، از طریق تحولات تاریخی که برای اولین بار قبل از رسیدن به آخرین کاربردهایش در شرایط پسا مدرن، ابداع شد. بنابراین برای اینکه به معانی غیر ضروری منحرف نشویم که ممکن است این مطالعه را گمراه کند، به مطالعه سلسله‌شناسی یا فرایندی این مفهوم (subaltern) بر روی سه متفکر عمده آن یعنی آنتونیو گرامشی، رانجیت گوها و گاباتری چاکراوورتی اسپپواک

بپردازیم. به طور کلی در طول تاریخ خود از آغاز قرن بیستم، یکی از بی‌ثبات و دشوارترین تعریف‌ها از مفهوم سابلترن ارائه شده است. این دشواری بخشی ناشی از به کارگیری منتقدان و نویسندگانی می‌شد که «بی‌فید و شرط به قرائت‌های گزینشی» از گرامشی می‌پرداختند که این مسأله جان تازه‌ای به آن می‌بخشید چرا که انگیزه‌ی او را به زمان حال مرتبط می‌ساخت. به خصوص هنگامی که برای مشروعیت بخشیدن به موضع خاص سیاسی، گرایش ایدئولوژیکی و یا مواضع نظری گرامشی، وی را به عنوان مرجع مورد استفاده قرار می‌دادند (Francesce, 2009).<sup>۱</sup>

پ

### تحقیقات گرامشی از مفهوم فروستان و تاثیر آن در گروه مطالعات فروستان

رویکردی که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته، عمدتاً به دنبال بازنویسی مفهوم سابلترن در طول تاریخ آن است؛ همانطور که گرامشی برای اولین بار قبل از تلاش برای ارتباط آن با تحولات جاری در دوران پسا مدرن از آن استفاده کرده بود. بنابراین، مشخص شد که این رویکرد یک رویکرد تاریخی است که تلاش می‌کند تا مبانی مفهوم سابلترن را با اشاره به یک مطالعه فرایندی آثار نظری علمی دانشگاهی که با این مفهوم در ارتباط هستند را بکاود. منابع مورد استفاده عمدتاً شامل کتاب‌های اصلی نوشته شده توسط گرامشی، رانجیت گوها و اسپیواک است.

مفهوم سابلترن ابتدا برمی‌گردد به آنتونیو گرامشی، فعال سیاسی مارکسیست ایتالیایی، در مقاله «یادداشت‌های تاریخ ایتالیا» که بعدها در یک بخشی از شناخته شده‌ترین کتابهایش یعنی دفتر یادداشت‌های زندان ما بین سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۵ نوشته شده بود. دیدگاه گرامشی اساساً برای هر دانشجویی که به یک درکی از خاستگاه مفهوم سابلترن می‌خواهد برسد ایده‌آل است، زیرا تمایل دارد خود را از شکل مکانیکی و اقتصادی که از مشخصه‌های بارز مطالعات سنتی مارکسیستی کوتاه‌فکرانه است، جدا کند. سابلترن در کلمات گرامشی اساساً به هر شخص یا گروه در رنج در یک جامعه‌ای خاص که تحت سلطه هژمونیک طبقه نخبگان حاکم است اطلاق می‌شود که حقوق اساسی مشارکت آنان به عنوان افراد فعال همان ملت در ساختن تاریخ و فرهنگ محلی‌شان از سوی قدرت انکار می‌شود. مراد گرامشی از مفهوم سابلترن هنگامی که اولین بار از آن استفاده کرد، به اندازه کافی واضح است. گروه‌هایی که در آن زمان گرامشی در ذهن داشت، کارگران و دهقانانی بودند که توسط رهبر حزب ملی فاشیستی، بنیتو موسولینی و نمایندگان او تحت ستم و تبعیض قرار گرفتند. گرامشی به دنبال مطالعه و درک فرهنگ طبقات پایین به عنوان تنها راه ممکن برای جایگزین کردن صدایشان به جای تکیه بر روایت تاریخی دولت علاقه‌مند بود، روایت رسمی که در نهایت، تاریخ طبقات حاکمه به وجود می‌آورد. در این مطالعه، گرامشی تصور

<sup>۱</sup>. دیدگاه‌های گرامشی: سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی، ویرایش جوزف فرانسیس.

می‌کند که واقعیت قانونی را با توجه به موارد زیر انجام می‌دهد: «طبق تعریف، طبقات پایین یکپارچه نیستند و نمی‌توانند متحد شوند تا زمانی که قادر باشند به «انجمن» تبدیل شوند: بنابراین تاریخ آنها با جامعه مدنی درهم تنیده شده است و به همین ترتیب با تاریخ انجمن و گروه‌های انجمنی» (Gramsci, ۱۹۷۱).<sup>۱</sup>

به منظور مطالعه تاریخ گروه‌های فرودست، گرامشی طرح‌هایی را که از شش مرحله تشکیل شده است، مشخص می‌کند که در کتابش که قبلاً ذکر آن آمد توضیح داده است. او قصد دارد تا مطالعه کند: اول، شکل‌گیری اهدافشان با توجه به تغییراتی که در تولید اقتصادی اتفاق افتاد؛ دوم، وابستگی فعال یا انفعالی‌شان به تشکیلات سیاسی حاکم و تلاش‌هایشان جهت تأثیرگذاری بر برنامه‌های آنها؛ سوم، تولد احزاب و گروه‌های جدید، که اساساً جهت مطیع‌سازی و نگهداری فرودستان ایجاد شده‌اند؛ چهارم، تشکل‌های جدیدی که جهت حمایت از استقلال طبقات زیرین در چارچوب قدیمی‌شان ساخته شده‌اند؛ ششم، آن دسته از تشکل‌هایی که می‌توانند تمام خودمختاری‌شان را تأیید کنند (Gramsci, 1971).<sup>۲</sup> به طرز عجیبی، گرامشی از این بحث کرد که طبقات پایین دارای تاریخچه‌ی پیچیده‌ای همانند طبقات هژمونیک هستند، اگرچه این تشکیلات دومی رسمی، پذیرفته شده است. به نظر گرامشی تاریخ طبقات پایین هیچ وحدت آشکاری ندارد و به نظر می‌رسد که به دلیل انقیادشان به اقتدار گروه‌های حاکم در کل، رویه متضاد داشتند حتی زمانی که آنها سیستم حاکم را نقض می‌کردند. این وضعیت اسفناک، این تحمیل کردن کار، این امکان رسیدن به راه حل به صورت منفی جهت محدود کردن و کنترل آنها به نمایندگی خودشان و در نتیجه فقدان دسترسی به نهادهای اجتماعی و فرهنگی دولت وجود داشت. اگرچه در یک مدت زمان طولانی، تنها راه ممکن از منظر گرامشی رسیدن به حالت آزادی از طریق پیروزی «دائمی» بود که الزاماً برچیده شدن الگوی ارباب-رعیتی را تضمین می‌کرد.

این برچیده شدن در چارچوب نظری گرامشی، با رشد و انتشار آگاهی وابستگی گروه غیرنخبه به فرهنگی هژمونی که توسط طبقه حاکمه مورد استفاده قرار می‌گیرد، صورت می‌گیرد. اندیشه‌های پیشگامانه و تازه‌ی او که نقش حیاتی دهقانان را به عنوان یک گروه مجزا در بخش پایین جامعه آشکار کرد، در این مسئله گرامشی را از بنیانگذاران قبلی مارکسیسم متمایز می‌کند که به پیروزی قریب الوقوع دهقانان به عنوان طبقه‌ای آگاه کارگری که توسط شرایط یک جامعه سرمایه‌داری پس از صنعت ایجاد می‌شد، اطمینان داشتند. ایده‌های عمیقاً فرموله شده، به خصوص آنهایی که در زندان توسط او، نوشته شده‌اند. دیگر دانش پژوهان قرن بیستم که در زمینه تاریخنگاری دهقانان

<sup>۱</sup>. آنتونیو گرامشی، انتخاب از نوت بوک زندان، ویرایش و ترجمه شده است توسط کوئینتن هوار و جفری نوله اسمیت. لندن: لارنس ویشنارت، ۱۹۷۱.

<sup>۲</sup>. Gramsci, 1971.



هند کار می‌کنند، در مورد طبقه دهقانان به عنوان یک نیروی آگاه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی از هم‌نوعان یا طبقات پایینی، تلاش خود را ادامه می‌دهند. این محققان به رهبری رانجیت گوها، به عنوان «گروه مطالعات فروستان» شناخته می‌شوند. با ظهور گروه مطالعات فروستان در هند اوایل دهه ۱۹۸۰ همانطور که به آن اشاره شده است، سابالترن به یک مفهوم رایج در دیدگاه جهانی تبدیل شد. این گروه که توسط رانجیت گوها تأسیس شد، شامل تعدادی دیگر از مورخان جنوب آسیا، منتقدان و محققان اجتماعی چون تورج اتابکی، شهید امین، دیپش چاکراورتی، دیوید آرنولد، پارتا چتتری، دیوید هاردیمان، جیان پاندی و سومیت سرکار که به دلیل چرخش ناامید کننده‌اش به پست مدرنیسم، از این گروه جدا شد. استراتژی‌های دقیق و منظم آنها برای خواندن تاریخچه‌های هند و جنوب آسیا اساساً از دیدگاه‌های گرامشی، از کتاب «یادداشت‌های زندان» او الهام گرفته شده بود، که آنها نیز از پیشگام و سلف مشهور خود، رانجیت گوها، اولین بار در «مانیفست» او در «مطالعات زیردستان» و سپس در رساله معروف و کلاسیک او «عناصر ابتدایی جنبش دهقانی در هند» آمده است تأسی جستند. در این کتاب دوم، گوها تلاش کرد نشان دهد که دهقانان هند از لحاظ اجتماعی و سیاسی از تأثیر قیام بر حکومت استعماری آگاه بودند، که به ندرت شورش را به عنوان یک مبارزه برای عدالت اجتماعی می‌بینند. گوها به دنبال بررسی عدالت در دهقانان هندی از طریق بررسی روابط متقابل میان سلطه و زیردستان در بافت هند از سال ۱۷۸۳ تا ۱۹۰۰ است.

رانجیت گوها (Ranajit Guha) مطالعات زیردستان را به عنوان «به عنوان مفهوم مشخصی از وابستگی در جامعه جنوب آسیا تعریف می‌کند که آن در مقولاتی چون طبقه، نظام کاست هندی، سن، جنسیت و کار و یا هر روش دیگری بیان می‌شده (Guha, 1982)». <sup>۱</sup> سابالترن برای او ماهیتی کاملاً مشخص است که پایه‌هایش «تمایز جمعیتی بین کل جمعیت هند و همه کسانی است که ما آن را «نخبگان» نامیده‌ایم می‌باشد (Guha, 1982)». <sup>۲</sup> با توجه به دیدگاه‌های بنیادین گوها، اعضای مطالعه گروه‌های فرودست به ارزیابی عینی نقش نخبگان و نقدی از تفسیرهای نخبه‌گرایانه از نقش آن را هدف قرار دادند (Guha, 1982). <sup>۳</sup> این علاقه یا اهمیت ناشی از این فرض بود که نوشتن تاریخ ملی هند توسط نخبه‌گرایی استعماری و نخبه‌گرایی بورژواهای ملی‌گرا که هر دو توسط استعمار انگلیس در دوره‌های مختلف تاریخی به وجود آمده‌اند، کنترل می‌شد. در نتیجه، گوها تأکید کرد که این نوع تاریخنگاری نمی‌تواند منجر به تحلیل و شناخت تحولات یا مشارکت‌هایی که توسط افراد عادی همچون فاعلان فردی مستقل صورت می‌گیرد شود. چنین

<sup>۱</sup> . Ranajit Guha, ed., *Subaltern Studies*, Vol. VII (Oxford, 1982)

<sup>۲</sup> . Ranajit Guha, "On Some Apects of the Historiography of Colonial India. *Subaltern Studies*. Oford, 1982. pp. 1-8.

<sup>۳</sup> . Ranajit Guha, ed., *Subaltern Studies*, Vol. VII (Oxford, 1982)

دشواری در شناخت مشارکت مردم عادی از طریق این تاریخنگاری نخبه‌گرا حتی زمانی که سیاست‌های نخبگان از بین می‌رود، همچنان ادامه دارد.

این تفاوت مشخص بین نخبگان و زیردستان، زمانی که ما آن را از طریق مفهوم بسیج سیاسی درک کردیم، آشکار می‌شود. بسیج سیاسی نخبگان از طریق تخصیص یا تطبیق با نهادها و قوانین پارلمان انگلیس انجام می‌شود، در حالی که بسیج سیاسی توده زیردست بر اشکال کلاسیک سازمان‌های اجتماعی به مانند: روابط خونی و خویشاوندی، سرزمین، پیوستگی‌های سنتی و قبیله‌ای که بسیج مردم به شکل شورش‌های دهقانان و اعتراضات منطقه‌ای صورت می‌گیرد، رخ می‌دهد. مهم نیست که چگونه گروه‌های فرودست ناهمگن باشند، یک ماهیت دائمی ناپایدار وجود دارد که آنها را تعریف می‌کند: یعنی مفهوم مقاومت در برابر سلطه اعمال شده از سوی طبقه نخبگان است. نتیجه نهایی این تعامل در این واقعیت خلاصه شده است که شکست خوردن بورژوازی هندی از به پایان رسیدن سخن ملت بود، موقعیتی که شکست ملت هندی را، به لحاظ عینی بدون تشکیل دادن و گرامی داشتن هیچگونه نمایندگی‌هایی، از رژیم استعمار تداوم بخشید. این ناکامی، به نظر گوها شامل بحران تاریخنگاری هند استعماری شد که می‌توانست به مفهوم خود حاشیه‌ها وفادار باشد، به این واقعیت اشاره می‌کند که تفاوت‌های مشخصی بین گروه‌های حاشیه‌ای و گروه‌های بومی مسلط در سطوح محلی وجود دارد. این اقدامات احتیاطی که گوها در مقابل نظر اسپیواک انجام داد، به نظر می‌رسد تنها مشکل پیچیده فرودستان را پیچیده‌تر کرده است.

### بازنگری گایاتری چاکراوورتی از مفهوم فرودستان

مفهوم سابلترن پیچیده‌ترین مباحث نظری را با مداخله‌ی گایاتری چاکراوورتی اسپیواک منتقد فمینیست هندی آمریکا پسا استعمار به راه انداخت، که پیشگامانش را در مقاله «آیا می‌توان از سابلترن سخن گفت؟» (۱۹۸۸) انتقاد می‌کرد. فرضیه‌هایی برای گروه مطالعات سابلترن پیشنهاد می‌کرد. با توجه به محدودیت فضا در این مقاله، من نمی‌توانم مقاله او را به طور کامل مورد بحث قرار دهم، اما ترجیح می‌دهم به صورت کلی به بررسی عمومی وی از مفهوم سابلترن بپردازم. ممکن است که پیچیدگی موضع اسپیواک به توانایی و مهارت او نسبت داده شود، اما بعضی اوقات، به نامفهوم بودن تصوراتش از تئوری‌های ساختارگرایانه و پساساختارگرایانه، به خصوص به استراتژی‌های شالوده شکنانه‌اش، از خوانش واگرایانه و معکوس در فضای استعماری و پسا استعماری مرتبط می‌شود. اسپیواک در مقاله ماندگار خود، موضوعات زیردستان را مطابق با تحولات جدید تاریخی و به وسیله‌ی سیاست‌های سرمایه‌داری که موجب تضعیف صدای انقلابی و تقسیم کار در یک دنیای جهانی شده بود، بازنگری کرد. او نخست ادعای گرامشیان را مبنی بر موقعیت مستقل گروه‌های حاشیه‌ای، رد کرد. دلیل او از رد آن دیدگاه بر این پایه استوار بود که این استقلال منجر به یک نواختی گروه فرودست و هویت متفکران آن می‌شد. انتقاد دوم اسپیواک از

گروه مطالعات سابالترن بر این باور استوار است که هیچ روش‌شناسی، حتی بهترین فرد مارکسیست، نمی‌تواند در تلاش‌هایش در نوعی ماهیت‌گرایی برای معرفی اینکه کدام یا چه کسی می‌تواند گروه حاشیه‌ای را تشکیل دهد اجتناب کند. در نتیجه، اسپواک تصمیم به تصویب مفهوم سابالترن گرفت اساساً به این دلیل که، آن واقعاً موقعیت‌مند است. «سابالترن» به عنوان یک تعریف از مقامی خاص در ارتش آغاز شد. این کلمه توسط گرامشی تحت سانسور مورد استفاده قرار گرفت: او مارکسیسم را «مونیزم» نامید و مجبور به نامیدن پرولتاریا به سابالترن بود. آن کلمه که تحت فشار مورد استفاده قرار گرفته بود، تبدیل شده بود به شرح هر آن چیزی تنزل نمی‌کرد به آنالیز در چارچوب سخت طبقاتی. آن هم به این دلیل است که دقت نظری لازم را نداشت (Spivak, 1991).<sup>۱</sup>

اسپواک، با مشکل تعیین کننده‌ی قلمرو سابالترن مواجهه بود، با توجه به مسائل مربوط به جنسیت و به خصوص زنان هند در دوران استعمار، چرخش‌هایی به بازنگری در مسائل گروه‌های سابالترن کرد که تحلیل‌های او را جهت بررسی وضعیت زنان هندی منعکس می‌کرد بر روی بحث اعمال زنان ساتی تحت حکومت استعماری بریتانیا. زنان ساتی که به عنوان یک گروه از فروستان بودند. استدلال‌های اسپواک بین دو قطب مختلف فراموش شده بود: گفتمان انسانی بریتانیا که خواهان آزادی فردی زنان ساتی بود و دیگر سیاست بومی هندو که خواستار مشارکت داوطلبانه در تشریفات مذهبی بودند. درگیری میان این دو موقعیت امکان هر راه حلی را برای این دو گفتمان متفاوت غیرممکن می‌ساخت؛ یکی از انگاره‌ها این بود که «مرد سفید پوست زنان قهوه‌ای را برای مردان قهوه‌ای نگه می‌دارد»، دیگر اینکه ادعا می‌کند که «زن واقعاً می‌خواست مرد باشد» (Spivak, 1991).<sup>۲</sup> در اینجا، روشن می‌شود که رنگ باختن صدای زن هندو، در چنین موقعیتی متضاد بین دو قطب مخالف که به طور مداوم باعث رنج او می‌شده به تصمیم آگاهانه‌ای منجر به شد. صدای زن هندو ناپدید شده بود در حالی که این دو گروه گفتمانی تلاش می‌کردند آن صدا را نگه دارند؛ نمایندگی مشارکت زنان ساتی برای اراده آزاد خاص خودشان برای تصمیم‌گیری بود و آن‌ها از تفکر و صحبت کردن محروم بودند. در نهایت، زن هندو نابود شد، نه به یک مرگ طبیعی، بلکه در یک مسیری جابرنه‌ای که بین سنت و مدرنیته گرفتار شده بودند، نمایانگر آوارگی «زن جهان سوم» بود (Spivak, 1991).<sup>۳</sup> در پایان اسپواک به این نتیجه رسید که نمی‌توان از سابالترن

<sup>۱</sup> . Gayatri Chakravorty Spivak, "Theory in the Margin: Coetzee's *Foe* Reading Defoe's *Crusoe/Roxana*", in Jonathan Arac and Barbara Johnson (eds) *Consequences of Theory: Selected Papers of the English Institute, 1987-1988*, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1991, pp. 154-180.

<sup>۲</sup> . Gayatri Chakravorty Spivak, "Can the Subaltern Speak?" In *Marxism and the Interpretation of Culture*. Cary Nelson and Lawrence Grossberg (eds.). Urbana/Chicago: University of Illinois Press, pp. 271-313.

<sup>۳</sup> . Ibid.

صحبت کرد، این اظهارات اخیرش را در مقاله‌ای به شکل جدلی مورد تفسیر قرار داده بود. آن تفسیر به عنوان یک نشانه یا سخن از امکان‌ناپذیری صدای مقاومت گروه‌های ستمدیده بود به خاطر اینکه توسط دیگر گروه‌های سلطه‌نماینده می‌شدند. همانطور که این واقعیت را اثبات می‌کرد که سابالترن به عنوان فاعل مشخص هوشیار، تنها از یک زبان سلطه یا یک صدای سلطه برای شنیدن برخوردار است. از این نظر می‌توان چنین پنداشت که خود گفتمان تئوری پسا استعماری توسط نمایندگان روشنفکر خود به عنوان صحبتی برای بی‌صدایان و گروه‌های رانده شده سیاسی مطرح می‌شود. برای کوتاه کردن سخن، برای اینکه فرصت و نیازی بیشتری لازم است که در این مقاله نمی‌شود آن را ارائه داد، در خاتمه بایستی به ارزش بالای بحث ارائه شده توسط اسپیواک اشاره کرد. با کشف تاریخچه‌ی زنان محروم، اسپیواک توانست یک شرح دقیقی از حدود ثغور اصلی مفهوم سابالترن ارائه بدهد، همانطور که ابتدا توسط رانجیت گوها و دیگران توسعه یافته بود، از طریق اکتشاف بنیادین‌اش از تجربیات و مبارزات زنان، یا از طبقه متوسط بالا یا طبقه دهقانی و پایین، طبقه کارگر. ایستادگی و مقاومت‌های او در برابر اینکه زنان بخاطر جنسیت متمایز، از مشارکت در تاریخ ضداستعمار محروم شده بودند. اسپیفاک ادعا می‌کند که مسئله مشارکت زنان در شورش، یا نقش‌های اصلی در اختلافات جنسی رنج آور نیست، که شواهد برای هردو اینها موجود است؛ بلکه هردوی آن به عنوان موضوع تاریخنگاری مستعمره‌ای و هم به عنوان مبحث شورش، مورد استفاده قرار می‌گرفتند، هرچند این ساختار ایدئولوژیکی از جنسیت یعنی سلطه مردان حفظ می‌شد. اگر در زمینه تولیدات استعمار، سابالترن تاریخی و حرفی برای گفتن نداشته باشد سابالترن به عنوان زن حتی عمیقاً در خفا است (Spivak, 1988).<sup>1</sup>

### نتیجه‌گیری

امروزه روشن شده است که واقعیت و اصالت با چرخش پست‌مدرن همانطور که در دیدگاه‌های بوردریار وجود دارد ناپدید شده‌اند، سابالترن در شرایط توصیفی بر اساس یک موضوع خاص حاشیه‌ای در هر حوزه فرهنگی یا اجتماعی مشخص تعریف می‌شود. سابالترن به عنوان یک وضعیت یا حالت تبدیل به یک مفهوم پوشیده‌ای شده است که به سبک جذاب قابل تعمیم رسیده است. مردم در حال حاضر مایل هستند به وضعیت فرودستان بپردازند که سکوت آنها احتمالاً از طریق نماینده حمایت‌کننده روشنفکر بیان می‌شود. اسپیواک پیش از این از پذیرش وضعیت دائمی تبعیت هشدار می‌دهد. او تأکید کرد که وظیفه یک روشنفکر است که بتواند راه را برای گروه‌های سابالترن بسازد و آزادی بیان آنان را مهیا کند. در یک دنیای پست مدرن جهانی با توجه به تفاوت‌هایی که در مکان‌های مختلف ایجاد شده است، تعریف سابالترن یا فرو دست به عنوان یک

<sup>1</sup> . Gayatri Chakravorty Spivak, "Can the Subaltern Speak?" in Cary Nelson and Lawrence Grossberg (eds) *Marxism and the Interpretation of Culture*, London: Macmillan (1988), pp. 271-313.

طبقه مجزا، دشوار است. به طرز عجیبی، پروفیسور جیانندرا پاندی (Gyanendra Pandey)، در تلاش‌هایش برای ردیابی تحولاتی که در سیاست‌های طبقات حاشیه‌ای اتفاق افتاد، به یک جنبش جدی در مطالبات گروه‌های حاشیه‌رانده جهت «مبارزه برای به رسمیت شناختن برخورداری از مساوات» اشاره می‌کند (Pandey, 2006).<sup>۱</sup> جوامع «جهان سوم» که تا حد زیادی تحت تأثیر همسایگان اروپایی معاصر قرار گرفتند به شکل حساسی در نتیجه یک ضروریات اقتصادی تا آنجا که وضعیت دهقانان / کارگر در زمینه‌های مختلف به طوری که در حین حرکت بین فضاهای شهری و روستایی ترکیب می‌شد. سرانجام شاید توان اسپواک با تغییرات کنترل نشده در سیستم اجتماعی انسان، در کسانی که مایل به صحبت در مورد سابلترن بودند در یکی از مذاکراتش با لئون دکاک در تحقیق: «کیست که جهنم می‌خواهد برای محافظت سابلترن؟ از اوهام خارج شده باشد (Spivak, 1992).<sup>۲</sup> دشواری برای پوشش قلمرو مطالعات سابلترن، با چرخش پست مدرن بدیهی است که هرچیز را که بر علیه ارزش‌های عقل‌گرایی روشنفکران اروپا بود می‌پروراند. شاید سابلترن همواره در یک دنیای سرمایه‌داری پسا مدرن وجود نداشته باشد جایی که به نظر می‌رسد همه چیز همانطور که هومی باباها در کتاب پیشگامانش "مکان فرهنگ"، بحث آزادانه در آن «فضای سوم» دارد، دوام و تقلید را جابجا می‌کند. قضاوت از فرضیه هومی بابا که هر سیستم گفتمانی که به شکل غیر قابل اجتنابی در قلمرو بیان تجزیه شده است، به طور ضمنی قانونی می‌شود برای تصور اینکه متن استعمارگر صدای بومی دوران خود را از طریق دمدمی مزاجی یا بی‌ثباتی امپریالیستی خود حمل می‌کند. شاید سابلترن پیش از هر چیز در در زمینه شکاف‌هایی صحبت می‌کند که هر سیستم منظری را شرح می‌دهد.

### منابع

- Francese J (2009). Routledge: Park Square. Perspectives on Gramsci: Politics, Culture and Social Theory (2009).
- Gramsci A (1971). Selections from the Prison Notebooks, edited and translated by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith. London: Lawrence and Wishart.
- Guha R (1982) ed. Subaltern Studies: Writings on South Asian Society and History Vol. VII, Oxford.
- Guha R (1982). "On Some Apects of the Historiography of Colonial India". Subaltern Studies. Oxford.

<sup>1</sup> . Gyanendra Pandey, "The Subaltern as Subaltern Citizen", Economic and Political Weekly November 18, 2006.

<sup>2</sup> . Gayatri Chakravorty Spivak, "Interview with Gayatri Chakravorty Spivak: New Nation Writers Conference in South Africa" (Interviewer Leon de Kock). Ariel: A Review of International English Literature (1992), 23 (3): 29-47

Pandey G (2006). "The Subaltern as Subaltern Citizen", Economic and Political Weekly.

Spivak GC (1992). "Interview with Gayatri Chakravorty Spivak: New Nation Writers Conference in South Africa" (Interviewer Leon de Kock). Ariel: A Review of International English Literature.

Spivak GS (1988). "Can the Subaltern Speak?" In Marxism and the Interpretation of Culture. Cary Nelson and Lawrence Grossberg (eds.). Urbana/Chicago: University of Illinois Press.

Spivak GS (1991). "Theory in the Margin: Coetzee's *Foe* Reading Defoe's *Crusoe/Roxana*", in Jonathan Arac and Barbara Johnson (eds) *Consequences of Theory: Selected Papers of the English Institute, 1987-1988*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1991.

## تحلیلی بر پیشینه، تکوین و عملکرد بیت الحکمه و تأثیر آن بر شکوفایی تمدن اسلامی

محمد کشاورز بیضایی<sup>۱</sup>

### چکیده

تأسیس بیت‌الحکمه، تأثیر ژرفی بر فرایند نهضت ترجمه و شکوفایی علوم و تمدن اسلامی برجای گذاشت. شناخت عوامل و چگونگی تکوین این مرکز علمی و آموزشی و همچنین نحوه‌ی چینش و تعامل عناصر درونی آن می‌تواند در احیای هویت آموزشی، بازتولید و در عین حال کشف ظرفیت‌های نامکشوف این مرکز، آن هم در این برهه‌ی تاریخی مفید و رهگشا باشد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که عواملی نظیر: جایگاه سترگ علم و عالم در آموزه‌های اسلامی، تساهل و تسامح خلفای عباسی و توجه آنان -به‌ویژه مأمون- به دانشمندان، اهتمام خاندان برمکه به ایجاد صنعت کاغذسازی و تولید انبوه آن در جهان اسلام، حضور عناصر و خاندان فرهیخته‌ی ایرانی در درون بیت‌الحکمه و انتقال موارث آموزشی و فرهنگی ایرانیان به این مرکز، الزام به شناخت تمدن کشورهای پیرامونی در نتیجه‌ی توسعه و گسترش قلمرو اسلامی، در تکوین و رونق بیت‌الحکمه، نقش بسزایی داشته است. این جستار با رویکردی تاریخی و استعانت ممکن از منابع و مأخذ تاریخی، تلاش می‌کند پیشینه و عوامل شکل‌گیری بیت‌الحکمه و همچنین نوع فعالیت و عملکرد این مرکز آموزشی و تأثیر آن بر شکوفایی تمدن اسلامی را مورد بررسی و امعان نظر قرار دهد.

واژه‌گان کلیدی: بیت‌الحکمه، پیشینه، تکوین، تمدن اسلامی.

### Analytical Study about Genesis, Background, and Function

#### In Bayt al-Hikma and its effect on flourishing of Islamic civilization

#### Abstract

Establishment of Bayt al-Hikma has a great effect on translation movement and flourishing of Islamic science and civilization. Recognition of the factors and circumstances behind this scientific and learning center and also the quality of ordering and interaction of elements could be advantageous in revival of didactic identity, reproduction, and the other capacities of that era. The findings of this research show the important factors in genesis of Bayt al-Hikma: the position of science and the scientists in Islamic doctrines, tolerance of Abbasid caliph particularly Al-Ma'mun in their attention to the scientists, the efforts of Barmakids to the Papermaking and its mass production in Muslim world, attendance of Persian figures in Bayt al-Hikma and transmission of culture and didactic heritages to this center, and requirement in knowledge of peripheral civilization which is caused by

<sup>۱</sup> دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام از دانشگاه تبریز، ایران. mbeyzai@yahoo.com

extension of Islamic territory. This research with historical approach and acceptance of historical resources tries to investigate background and factors behind formation of Bayt al-Hikma and function of this learning center and its effect on flourishing of Islamic civilization as well.

**Key Words:** Bayt al-Hikma, Background, Genesis, Islamic Civilization

#### مقدمه

با اضمحلال امویان توسط عباسیان و تثبیت و استقرار خلافت عباسی و همچنین انتقال مرکزیت خلافت از دمشق به بغداد، عصر جدیدی (۲۱۸-۱۳۶ ه.ق) از تحولات و دگردیسی‌های تاریخی، فرهنگی و علمی در جهان اسلام آغاز شد. عصری که بسیاری از محققان به شگفتی از آن یاد نموده و تحت عناوین و تعابیری چون: عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی، عصر طلایی تمدن اسلامی، درباره‌ی آن آثار گوناگونی را به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند. در این زمان خلافت گسترده‌ی عباسیان شامل سرزمین‌های «سند»، «خراسان»، «ایران»، «ماوراءالنهر»، «جزیره‌العرب»، «شام»، «مصر» و «مغرب» بود. بغداد به عنوان مرکزیت و پایتخت این امپراطوری گسترده، به مثابه‌ی پلی میان فرهنگ‌هایی چون فرهنگ ایرانی، هندی، سوری، مصری به طور کلی فرهنگ‌های شرق و غرب درآمد. این اختلاط، آمیزش و تماس جامعه‌ی عربی را با ملل مختلف و فرهنگ و تمدن آنان به دنبال داشت. در همین مرحله از تاریخ بود که بیت‌الحکمه تأسیس شد و نهضت ترجمه در شکوفایی آن، نقش ویژه‌ای به خود اختصاص داد. در چنین قلمرو پهن‌آوری، تأسیس کتابخانه‌ها، نهادهای آموزشی، نهضت ترجمه، بزرگترین اقدام در راستای جذب و آشنایی با علوم ملل متمدن چون: ایرانیان، یونانیان و هندوان و همچنین زمینه‌ی شکل‌گیری تمدن عظیم اسلامی بود. معرفی و شناخت مراکز، نهادهای آموزشی و به طور کلی چگونگی تعامل عناصر درونی این تمدن، می‌تواند در احیای هویت اسلامی و بازتولید و در عین حال کشف ظرفیت‌های نامکشوف آن در این دوره‌ی تاریخی رهگشا باشد.

آنچه درباره‌ی پیشینه‌ی پژوهش حاضر شایان ذکر بوده، این است که بیت‌الحکمه و نهضت ترجمه توجه محققان و نویسندگان را به خود جلب نموده است؛ لذا در این باره پژوهش‌های ارزنده و متعددی صورت گرفته است که کتاب‌های: «تفکر یونانی، فرهنگ عربی»، اثر دیمتری گوتاس، «نهضت ترجمه، انتقال علوم و تمدن سازی» اثر ابوتراب سیاه پوش از آن جمله است. همچنین مقاله‌های «بیت‌الحکمه فی بغداد»، اثر سلیم طه تکریتی - که در مجله‌ی المورد شماره‌ی چهارم سال ۱۹۷۹ میلادی، به چاپ رسیده است-، «نقش بیت‌الحکمه و تأثیر آن بر غنا بخشی فرهنگ و ادب عربی در عصر اول عباسی» از منوچهر نصیرپور، «بیت‌الحکمه و نهضت ترجمه در عصر عباسی»، اثر رمضان رضایی حاوی مطالب مفیدی در این باره است و این پژوهش در حد امکان از این آثار بهره‌مند شده است. با این همه این آثار به شکلی جامع و مبسوط، به بررسی پیشینه و چگونگی تکوین بیت‌الحکمه و نوع فعالیت این مرکز و تأثیر آن در فرایند شکوفایی تمدن اسلامی



نپرداخته‌اند و راه را برای پژوهش و بررسی بیشتر باز گذاشته‌اند. از این رو این جستار بر آن است تا با تکیه بر منابع و مأخذ موجود، گامی هر چند محدود برای شناساندن بهتر تاریخچه‌ی بیت‌الحکمه و چگونگی فعالیت این مرکز و تأثیر آن بر شکوفایی تمدن اسلامی بردارد. روش این پژوهش توصیف-تحلیلی بوده و برای گردآوری اطلاعات از شیوه‌ی کتابخانه‌ای استفاده شده است.

### جایگاه علم و تفکر در اسلام

تفکر و دانش در اسلام جایگاه و پایگاهی بس ارجمند و عظیم دارد. اسلام آیینی است که با «إقراء» آغاز می‌شود. پروردگارش در قرآن کریم «قلم» سوگند می‌خورد و سوره‌ای به این نام نازل می‌شود. پیامبرش برای کسب علم؛ زبان، زمان و مکان نمی‌شناسد و در تعلیمش از گهواره تا گور و از مدینه تا چین را حداقل مرزهای زمانی و مکانی کسب دانش معرفی می‌نماید (یوسفی، ۱۳۸۸: ۲۷۰). اصل کلمه‌ی «علم» هشتاد بار در قرآن کریم در مواضع گوناگون تکرار شده و مشتقات آن نیز نظیر: «یعلمون» و «یعلم» و غیره بارها به کار برده شده است. قرآن کریم عقل را نیرویی می‌داند که انسان در امور دینی از آن بهره‌مند می‌شود و افراد را به معارف حقیقی و اعمال شایسته رهبری می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۲۵۰). همان‌طور که آیات سوره‌ی قلم، اولین نشانه‌ی ارتباط معنوی است بین قدرت صمدی و رسول امت که عنایت الهی وی را برگزیده بود، می‌باشد، آیاتی که داستان ارتباط متعلم با معلم را در جهت فراگیری حکمت صادقانه و رابطه با زندگی بیان می‌دارد، به صورت اصرار حضرت موسی (ع) به استادش خضر که خداوند به وی علم و حکمت عطا نموده، برای یادگیری نمود می‌یابد. حکمت، علم به همه چیز است؛ همان‌گونه که خداوند خضر عیسی (ع) را مورد خطاب قرار می‌دهد: (و اذ علمتک الکتابه و الحکمه و التورات و النجیل) و قال: (و من یؤت الحکمه فقد أوتی خیراً کثیراً) حکمت بنا بر تفسیر مضمون، علم به قرآن و نبوت است. این آیه همچنین بیان می‌دارد کسی که حکمت به وی عطا شود، به خیر و پیشرفت و تمدن روی می‌آورد (ناجی، ۱۳۹۰: ۴۲۸). متفکران اسلامی عقل و وحی را جدا از یکدیگر نمی‌دانستند و در عین ایمان و تسلیم به خدا، جهان را به دیده‌ی عقل و خرد می‌نگریستند و از آن تفسیری عقلانی می‌کردند و در این راه از میراث فکری خود نیز سود می‌جستند (فانی، ۱۳۶۰: ۱۹). سرزمین‌هایی که مقدر بود جزئی از جهان اسلامی قرون وسطی شود -از ماوراءالنهر تا اندلس- در ظرف مدت یک قرن پس از وفات پیامبر (ص)، روی هم رفته به صورت یک جهان روحانی درآمدند. وحی مندرج

شده در قرآن و تعبیر شده به زبان مقدس عربی، قالب وحدتی بود که در آن بسیاری از عناصر خارجی، بر وفق روح جهان اسلام، داخل و جذب شد (نصر، ۱۳۵۱: ۱۲). هر چند اعراب پیش از اسلام، از ادبیات مکتوب بی بهره بودند؛ ولی از زبانی برخوردار بودند که به داشتن گنجینه‌ای بسیار غنی از واژه‌ها ممتاز بود (صفا، ۱۳۴۶: ۱۸۸). این عنصر زبانی در کنار تفکر دینی و اسلامی، تحول عظیمی در جذب دانش ملل گوناگون و همچنین اشاعه‌ی آن در سرزمین‌های اسلامی فراهم نمود.

### پیشینه و نوع فعالیت بیت‌الحکمه

در قرن اول ه.ق، اسکندریه مرکز علم و فلسفه‌ی یونان، و نیز محل تلاقی یونانی‌مآبی با تأثیرات شرقی و مصری قدیم شده بود، و از همین مرکز بود که مکتب‌های هرمنسیگری و نوافلاطونیگری برخاست. میراث یونانی - که خود تا حد زیادی مجموعه‌ی نظرهای مدیترانه‌ای قدیم بود که با قدرت بحث خاص یونانی، منظم و منسق شده و صورت فلسفی پیدا کرده بود- از اسکندریه به انطاکیه، و از آنجا به میانجیگری مسیحیان یک طبیعتی و نسطوری، به نصیبین و ادسا (رها) انتقال یافت. مخصوصاً نسطوریان در گسترش معرفت یونانی و عموماً به صورت ترجمه‌های سریانی، در سرزمین‌هایی چندان دور مانند ایران، نقش مهمی بر عهده داشتند (نصر، ۱۳۵۱: ۱۲). در قرن سوم ق. م، شاپور اول شهر جندی‌شاپور را در محل شهری قدیمی نزدیک اهواز کنونی تأسیس کرد تا اردوگاه اسیران جنگی باشد که در جنگ با والرینوس به چنگ ایرانیان افتاده بودند، این اردوگاه به تدریج بزرگ شد و به صورت شهر مهمی درآمد که مرکز علوم قدیم شد، و در آنجا این علوم به زبان یونانی و سانسکریت و بعد از آن به زبان سریانی تدریس می شد. مدرسه‌ای بر گرده‌ی مدارس اسکندریه و انطاکیه در جندی‌شاپور تأسیس شد که در آن پزشکی و ریاضیات و نجوم و منطق را، بیشتر از روی متون یونانی ترجمه شده‌ی سریانی، تعلیم می کردند؛ ولی عناصری از علوم ایرانی و هندی نیز در آن تدریس می شد. این مدرسه که تا مدت‌ها پس از روی کار آمدن خلفای عباسی دوام یافت، به صورت یکی از منابع مهم دانش قدیم در جهان اسلامی درآمد (همان، ۱۳-۱۲). با استقرار نظام نو بنیاد اسلامی و تکامل درونی این اجتماع، رفته رفته نهادهای آموزشی به وجود آمد که نقش برجسته‌ای در پرورش و گسترش علوم و فنون داشت. نخستین مرکز مهم که به همین منظور تأسیس گردید و بیشتر به فلسفه و علوم ریاضی می پرداخت، بیت‌الحکمه نام داشت که در بغداد ساخته شد. این مرکز که به هزینه‌ی خزانه‌ی دولتی یا بیت المال اداره می شد، محل اجتماع دانشمندان و پژوهشگران و به ویژه مترجمان شایسته‌ای بود که کتاب‌های علمی و فلسفی یونانی را به عربی ترجمه کردند (رضایی، ۱۳۹۰: ۵۴).

درباره‌ی پیشینه و تکوین بیت‌الحکمه و همچنین نوع فعالیت و عملکرد این مرکز علمی، بین مورخان و نویسندگان اختلاف نظر وجود دارد. ابن ندیم از «بیت‌الحکمه» یا «خزانه‌الحکمه» به عنوان کتابخانه‌ی مشهور بغداد یاد می نماید که در زمان خلافت هارون‌الرشید ایجاد شد و در زمان

مأمون توسعه و گسترش یافت و مرکز تجمع دانشمندان و علما شد (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۱۶). از دیدگاه دلیسی اولیری در کتاب «انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی»، بیت الحکمه، دارالعلم یا فرهنگستانی بود که مأمون آن را به اشاره‌ی «جبرائیل بن بختیشوع» طبیب ساخت و «حنین بن اسحاق» ریاست آن را بر عهده داشت و کار ترجمه و رواج آثار یونانی به عربی را انجام می‌داد (اولیری، ۱۳۷۴: ۲۵۸). دیمیتری گوتاس در رابطه با تاریخچه‌ی تأسیس بیت الحکمه و نوع فعالیت این مرکز بر این باور است که: «بیت الحکمه»، کتابخانه و احتمالاً دیوان اداری بود که در زمان منصور خلیفه‌ی عباسی تأسیس شد و فرهنگ ترجمه‌ی پهلوی به عربی را نهادینه کرد. در ایران ساسانی پس از اسلام، خزاینی به نام خانه‌های حکمت یا بیوت الحکمه در اداره‌ی دولت بودند که در آن‌ها کتاب‌های منظوم حاوی دانش تاریخی ایرانی، گزارش جنگ‌ها و پاره‌های محتلفی از آگاهی درباره‌ی زوج‌های مشهور عشقی، برای پادشاهان ساسانی نگهداری می‌شد؛ یعنی کتاب‌هایی بودند مشتمل بر ثبت منظوم شکوه ساسانی و بر طبق ایدئولوژی زرتشتی، ساسانی، هخامنشی (گوتاس، ۱۳۸۱: ۷۸-۷۷).

«بیت الحکمه» مرکزی برای ترجمه‌ی کتاب‌های یونانی به عربی، دانشگاهی برای تعلیم علوم اوایل یا قدما و مرکز همایش دانشوران نبود و فقط فضا را برای ترجمه‌ی کتاب‌های یونانی آماده کرد (همان، ۸۵-۸۳). از منظر جورجی زیدان، خلفای عباسی، اولین کتابخانه‌ی عمومی را در بغداد تأسیس نمودند و آن را «بیت الحکمه» نام نهادند. احتمالاً «هارون» مؤسس آن بود و ترجمه‌های عربی، متون طبی، علمی و اسلامی را در آن گردآوری نمود و «یحیی بن خالد برمکی» کتاب‌هایی به آن افزود. بعدها در دوره‌ی «مأمون» کتاب‌های یونانی، سریانی، فارسی، هندی و قبطی نیز بر کتاب‌های عربی آن افزوده شد (زیدان، ۱۳۷۳: ۳/ ۶۳۰). از دیدگاه احمد امین نیز، احتمالاً هارون الرشید، اساس «بیت الحکمه» یا «خزانه الحکمه» را که بزرگترین کتابخانه‌ی این عصر بود پی‌ریزی و مأمون آن را توسعه و به بالندگی رساند (امین، بی‌تا: ۲/ ۶۱).

طبق نظر بیشتر محققین، این بیت الحکمه بزرگتر از آن است که تنها خزانه‌ی کتب یا کتابخانه‌ای خصوصی یا عمومی باشد. شهرهای عراق و دیگر شهرهای اسلامی در دوره‌های پیش از تأسیس بیت الحکمه، در طول این دوره و یا بعد از آن، دارای کتابخانه‌ها و خزانه‌های کتاب بوده‌اند (ناجی، ۱۳۹۰: ۴۲۹). این مرکز در ابتدا با نگهداری و جمع‌آوری و ترجمه کتب از ملل مختلف تأسیس شد. اما فعالیت‌های دیگری نیز به آن اضافه شد؛ حضور «خوارزمی» و الحاق رصدخانه‌ی مأمون به آن

تأییدی بر این مطلب است. حضور «فراء»، نشان دهنده اهتمام این مرکز به علوم خودی (علوم نقلی)، متعلق به اعراب است. وجود «یوحنا بن ماسویه» دلیلی توجه این مرکز بر علوم طبّی، حضور «ابن رومی» در آن نشان دهنده‌ی علاقه او به فلسفه است. بزرگ‌ترین دلیل فلسفی بودن این مرکز حضور «کندی» در آن است. اکثر منابع بیان می‌کنند که ایرانیان از فعالان و گردانندگان این مرکز بوده‌اند (نصیرپور، ۱۳۸۸: ۱۴۳). بر اساس منابع موجود، این مکان تأثیری در ترجمه‌ی شعر غیرعربی به عربی نداشته است؛ اما در زمینه‌ی ادبیات منثور، توانست با بهره‌گیری از کتب ادب فارسی چون: «کلیله و دمنه» و تألیف کتب متأثر از آن چون: «ألف لیله و لیله» و «ثعله و عفره»، «سهل بن هارون»، «عیون الحکمه»، مأمون، «القائف» ابوالعلاء معری، «فاکمه الخلفاء و مناظره الظرفاء» «ابن عربشاه»، «الصادح و الباغم» «ابن الهتاریه» و یکی از رسایل «اخوان الصفا» و خلق شعر تعلیمی، تأثیرات فراوانی در ادبیات عربی برجای گذارد (نصیرپور، ۱۳۸۸: ۱۳۵).

بیت‌الحکمه، هم یک کتابخانه بود و هم مرکز ترجمه و هم مرکز پژوهش‌های علمی. در آنجا برخی به نسخه‌نویسی و استنساخ و برخی به کار ترجمه و گروهی به کار ترجمه اشتغال داشتند و از این گروه اخیر خوارزمی و برادران موسی را باید یاد کنیم که در ریاضیات و نجوم تحقیق می‌کردند و برای استفاده از کتابخانه و مطالعه و پژوهش به بیت‌الحکمه می‌آمدند. هر گروه از مترجمان «رئییسی» داشتند و از جمله‌ی دیگر کارکنان بیت‌الحکمه کتابداران «خازنان» و صحافان بودند و بر همه‌ی اینها رئییسی به نام «صاحب بیت‌الحکمه» ریاست می‌کرد. برای مطالعه‌کنندگان وسائل کار و مکان مطالعه مهیا بود (فانی، ۱۳۶۰: ۲۰). به نظر می‌رسد بیت‌الحکمه داری رصدخانه بوده، مأمون به رصد توجه داشته است. ابن ندیم از آلات رصد سخن می‌گوید و این که این وسایل در شهر حرّان استفاده می‌شده، سپس ساخت اینها در دولت عباسی گسترش یافته (از زمان مأمون تا به حال)، مأمون زمانی که می‌خواست رصد کند، نزد ابن خلف مرورودی می‌رفته تا برای وی ذات-الحلق (وسیله‌ای برای شناخت اوقات) را بسازد (ناجی، ۱۳۹۰: ۴۴۳). تعداد زیادی از علماء رصد نظیر: ابوسهل فضل بن نوبخت، محمد بن موسی خوارزمی در خدمت مأمون بودند و در این زمینه (اسطرلاب و زیچ) دارای تألیفاتی هستند.

آنچه تردید ناپذیر است اینکه بیت‌الحکمه عالی‌ترین مؤسسه‌ی علمی و کتابخانه‌ی آن روز بوده است و اینکه این کتابخانه تا چه هنگام دایر بوده است؛ آنچه از نوشته‌ی صاحب طبقات و دائره‌المعارف اسلامی استنباط می‌شود این کتابخانه تا سده‌ی هفتم هجری باقی بوده و صاحب طبقات در بیوگرافی یکی از مترجمین کتابخانه به نام «حنین» از کتاب‌های همان کتابخانه استفاده کرده است و در حمله‌ی تاتار از میان رفته است. پس از تأسیس بیت‌الحکمه در بغداد، دیگران هم به فکر تأسیس کتابخانه افتادند. به عنوان نمونه از آنها کتابخانه‌ی شاپور وزیر بهاء‌الدوله را می‌توان نام برد که پیش از ده هزار جلد کتاب داشت؛ ولی در سال ۴۴۷ه.ق، در آتش‌سوزی بغداد تمام کتابهای آن از بین رفت (ثقفی، ۱۳۸۰: ۴۵). فعالیت بیت‌الحکمه، روح رقابت را در ترجمه و تألیف برانگیخت.

همانگونه که به فرهنگ جدید عربی - اسلامی، ابعاد جدیدی بخشید که عمیقاً ریشه در جامعه‌ی عربی و اصالت تمدن بابلی و آشوری و آرامی و غیره داشت، در جهت تمرکز بخشیدن به تلاش گروه‌ها و نژادهای مشرق جهان اسلام به آنها یاری می‌رساند. به خصوص در زمان مأمون که راه به تمامی، برای مناقشات فلسفی، منطقی و آزادی اندیشه باز نمود. در هر حال بیت‌الحکمه با گرد هم آوردن علما، اطبا و مترجمان بی نظیر، فضایی را مهیا ساخت که قواعد و ارکان تحقیق علمی را ایجاد و تألیف‌های نیک را فراهم نمود (ناجی و آجرلو، ۱۳۹۰: ۱۰۹).

نقش و تأثیر بیت‌الحکمه در پیشرفت تمدن اسلامی از دو راه صورت گرفت؛ یکی با ادامه‌ی کار بیت‌الحکمه در قالب خزانة‌الحکمه‌ها، دارالعلم‌ها و دارالحکمه‌ها و مؤسساتی که در ادامه‌ی بیت‌الحکمه‌ها و یا به موازات آن تأسیس شدند؛ و راه دیگر نقش مترجمان و دانشمندانی بود که سنت بیت‌الحکمه را ادامه دادند و با تصحیح، نقد و تفسیر و پژوهش و اشکال بر کار برارزش گذشتگان، به تصحیح آن‌ها پرداختند (سیاهپوش، ۱۳۹۰: ۱۹۸).

### عوامل تکوین و شکل‌گیری بیت الحکمه

شکوفایی و رونق بیت الحکمه معلول عوامل چندی بود که از میان آن می‌توان به عوامل ذیل اشاره نمود:

#### -رونق کارگاه‌های کاغذ سازی

تا قبل از اختراع کاغذ عمدتاً سنت شفاهی و گفتاری بر علوم مرسوم حاکم بود و به تدریج نظام نوشتاری با ثبت دانسته‌ها به روی پوست‌های دباغی شده رایج شد با فتح مصر توسط مسلمانان تا مدتی کاغذهای به نام پایروس جای پوست را گرفت؛ اما از مصائب و دشواری‌های این نظام نوشتاری نکاست فتح سمرقند نقطه‌ی عطفی در امر نظام نوشتاری و مسائل مربوط به آن به شمار می‌رود با فتح سمرقند مسلمانان به کارگاه‌های کاغذسازی و همچنین شیوه‌ی تولید آن دست یافتند و آن را به دارالعلم بغداد انتقال دادند (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۷۲: ۳۳۳). با ساختن کارگاه‌های کاغذسازی در بغداد با اهتمام و مساعی یحیی بن خالد برمکی (ابن خلدون، ۱۹۹۲: ۴۲۲-۴۲۱)، و مراکز دیگر، کاغذ به شکل انبوهی در جهان اسلام تولید و انتشار یافت. این مسأله تحول ژرفی در امر انتشار، تدوین کتاب و نسخه برداری ایجاد و بستر مساعدی برای رشد، ترویج و تبادل علوم در میان جامعه‌ی اسلامی فراهم نمود.

وجود انبوه کتاب‌های گسیل شده به مرکز خلافت، به همراه رواج کاغذ که از مهمترین پدیده‌های این عصر به شمار می‌آید و به دنبال آن، ترجمه‌ها و نسخه‌های متعددی که رونویسان (نسخاخوان و وراقان)، از آنها تهیه می‌کردند تأسیس مکانی برای حفظ و نگهداری آنها را ضروری می‌نمود. از این رو کتابخانه‌ای عمومی در مکانی فراخ با درهای گشوده و اتاق‌هایی مملو از کتاب به نام «بیت الحکمه» بنیان نهاده شد (خضر احمد، ۱۹۸۹: ۲۲).

#### – توجه، ترغیب و تسامح و تساهل خلفای عباسی به ویژه مأمون

نخستین گام‌های نهضت ترجمه با خلافت منصور (۱۳۶ه.ق) آغاز و با وفات هارون الرشید (۱۹۳ه.ق) به فرجام می‌رسد. یکی از ویژگی‌های این عصر حضور بی‌شائبه‌ی پزشکان، منجمان و برخی ادیبان در دربار خلافت اسلامی و توجه و اهتمام بیش از پیش خلفا به تنجیم، پزشکی، علم سیاست، قصص و ادبیات و زندگی شهریاران است (جان احمدی، ۱۳۹۱: ۱۱۰). ابو جعفر منصور در فقه، لغت و حدیث سرآمد بود، اما به علوم حکمت، به‌ویژه پزشکی، ستاره‌شناسی، فلک و هندسه علاقه‌ی شدیدی داشت. وی نخستین کسی است که به پادشاه روم سفارش داد و کتاب‌های حکمت را درخواست نمود. پادشاه روم نیز کتاب کتاب اقلیدس و تعدادی کتاب طبیعیات برایش فرستاد (حاجی خلیفه، ۱۹۴۱: ۲/۶۷۹؛ ابن خلدون، ۱۲۸۴، ۱/۴۰۱). وقتی مسلمانان با رومیان می‌جنگیدند و برخی از سرزمین‌های آنان را تصرف کردند، توجه ویژه‌ای به علم و معارف آنان نشان دادند. زمانی که هارون الرشید دو شهر عموریه و آنکارا را تسخیر نمود، دستور داد از کتابخانه‌ی آن شهر محافظت کنند و دانشمندان و مترجمان را از بغداد برای گزینش کتاب‌های آن دو شهر که در میان ملت‌ها کمیاب بود آوردند. آنان نیز کتاب‌های پزشکی، فلسفه و هیئت را که کمیاب بود انتخاب نمودند و به بغداد آوردند. هارون الرشید سرپرستی این کتاب‌ها را بر عهده‌ی یوحنا بن ماسویه (م ۲۴۳ه.ق/ ۸۵۷م)، که بزرگترین پزشک زمان خود بود سپرد و برای او دستیارانی در ترجمه مشخص کرد (قفطی، ۱۳۷۷: ۲۴۹، ابن ابی اصیبعه، ۱۲۹۹: ۱/۱۷۵). قفطی در «تاریخ الحکما» درباره‌ی علم نوازی و تسلط یوحنا بن ماسویه بر امر ترجمه می‌نویسد: «یوحنا از بزرگترین دانشمندان زمان خود بود که در ترجمه مهارت داشت و به دانش کتاب‌هایی که ترجمه می‌کرد مسلط بود؛ به طوری که جلساتی که برای مناظره تشکیل می‌شد، با وجود این مرد در کامل‌ترین حد شکوفایی برگزار می‌شد. اهل علم و ادب در اطراف او گرد می‌آمدند و شاگردان زیادی به گردش جمع می‌شدند» (قفطی، ۱۳۷۷: ۲۴۹).

دوره‌ی بعدی با خلافت مأمون آغاز و به خلافت مقتدر ختم می‌شود. برخی از محققان تمام این دوره را «عصر طلایی» نامیده‌اند. قاضی ابوالقاسم احمد بن صاعد اندلسی، جنبش علمی زمان مأمون را اینگونه توصیف می‌نماید: «زمانی که خلافت به خلیفه‌ی هفتم عبدالله مأمون رسید وی آنچه را منصور آغاز کرده بود به پایان برد و به طلب دانش در جایگاه‌های آن روی آورد و از معادن آن دانش را استخراج کرد. به فضل همت شریف و نیروی اعتماد به نفس فراوانش، با پادشاهان روم

به برقراری رابطه پرداخت و برای آنان هدایای گران‌قیمتی به عنوان تحفه فرستاد و در مقابل هدایایش از آنان کتاب‌های فلاسفه را درخواست کرد. پادشاهان روم آنچه از کتاب‌های افلاطون، ارسطو، بقراط، جالینوس، اقلیدس و بطلمیوس و سایر فلاسفه داشتند فرستادند. این کتاب‌ها ترجمه شد. او مردم را به خواندن آنها ترغیب می‌کرد و به فراگرفتن آنها تشویق می‌نمود (امین، ۱۳۸۷: ۲۲۰-۲۱۹).

مأمون، جمعه، نیمه‌ی ربیع‌الاول سال ۱۷۰ ه.ق، به دنیا آمد؛ شبی که «هارون» خلیفه شد و برادرش «موسی» مرد! (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۱۰/۱۸۳). مادرش «مراجل» از خانواده‌های بزرگ و با اصل و نسب ایرانی بود (رفاعی، ۱/۱۹۲۸: ۲۱۰). وی تحت تأثیر تربیت این مادر ایرانی و همچنین تربیت خاندان برمکی، مردی روشن بین، متفکر و دانش دوست به بار آمد. مترجمان آثار فلسفی نزد او احترام خاصی داشتند؛ لذا با توجهات وی دوره‌ی درخشان ترجمه‌ی آثار یونانی و پهلوی و سریانی به عربی شروع شد؛ اما آنچه مربوط به زبان پهلوی بود بیشتر مورد توجه مأمون قرار می‌گرفت (ورزگر، ۱۳۷۳: ۳۲۲). مأمون به برپای مناظره و مباحثه بین علما و دانشمندان، اهتمام و علاقه‌ی ویژه‌ای داشت. وی بسیاری از جدلی‌ها و نظاری‌ها نظیر: «ابوهذیل علف» و «ابو اسحاق ابراهیم بن سيار نظام» را به همراه مخالفانشان در یک مجلس جمع می‌کرد (ضیف، بی تا: ۳/۱۰۶). از نظر فکری تکیه‌گاه او مکتب تفکر التقاطی بود که نماینده‌اش دانشگاه جندی شاپور به شمار می‌رفت. او ترجمه و بررسی آثار فلسفی و علمی یونانی را با ایجاد دانشگاهی در بغداد به نام بیت الحکمه تشویق و حمایت نمود (گیپ، ۱۳۶۲: ۶۶).

میان مأمون و پادشاه روم مکاتبه برقرار بود. مأمون نامه‌ای به او نوشت و از او خواست که اجازه دهد که کتاب‌هایی که از علوم قدیم از آنجا بر جای مانده برای وی بفرستند. پادشاه روم بعد از امتناع، سرانجام به این کار رضایت داد و مأمون برای آوردن کتاب‌ها، هیأتی را بدانجا گسیل کرد که از آن جمله: حجاج بن مطر، و ابن طریق و سلم، صاحب بیت‌الحکمه بودند (امین، بی تا: ۶۲).

حاجی خلیفه در کشف‌الظنون در بیان احوال مأمون و اهتمام وی به علوم و حکمت می‌نویسد: «و بعد از او مأمون آمد در حالی که علاقه‌ی بسیاری به دانش داشت. او برای به دست آوردن دانش‌های یونانی و استنساخ آنها به عربی، فرستادگانی به سوی پادشاه روم گسیل داشت و مترجمان را بر آن کار واداشت. آنان نیز آگاه شدند و نیز فرا گرفتند و صاحب‌نظرانی از مسلمانان بر این کار مسلط شدند و به فنون آن خدمت کردند. نظریات آنان در آن دانش‌ها به حد اعتلای خود رسید و

با بسیاری از نظریات معلم اول مخالفت کردند و آن را مورد جرح و تعدیل قرار دادند و مجموعه‌های بسیاری درباره‌ی آن تدوین کردند (حاجی خلیفه، ۱۹۴۱: ۶۸/۲). گفته‌اند که مأمون برای ترجمه سیصد هزار دینار صرف کرد. بنی منجم به گروهی از مترجمان در ماه پانصد دینار می‌داده‌اند. فتح بن خاقان پول فراوانی برای گروهی در ترجمه، تألیف و دستیابی به کتاب‌ها هزینه کرد. محمد بن عبدالملک زیات نیز در این کار کمتر از فتح بن خاقان نیست. او برای مترجمان و نویسندگان نزدیک به دو هزار دینار در ماه هزینه کرد (امین، ۱۳۸۷: ۲۲۷).

گفته می‌شود که محمد خوارزمی نیز به تنهایی سفری به بیزانس کرد. در بازگشت او به بغداد مترجم مشهور، ثابت بن قره، وی را همراهی کرد؛ سپس این مترجم در خانه‌ی خوارزمی مشغول کار گردید. برادران خوارزمی ماهانه حدود پانصد دینار به مترجمانی می‌پرداختند که در بیت‌الحکمه به کار مشغول بودند. آنها افزون بر ترجمه، تحقیقات ابداعی تازه‌ای در رشته‌های گوناگون علمی انجام دادند. بنوموسی احتمالاً مهم‌ترین عامل مستقلی بودند که نقش مهمی در تشویق مترجمان به ترجمه‌ی آثار غیر عربی داشتند؛ اما خود آنها نیز کارهای تحقیقی نو و مبتکرانه‌ای انجام داده‌اند. آن گونه که در منابع گزارش شده است این سه برادر حدود ۲۰ کتاب و نیز رساله‌هایی در زمینه‌های ریاضیات، نجوم و مکانیک نوشته‌اند که از میان آنها سه اثر باقی مانده است. یکی از آنها که بخش عمده‌ی آن را احمد تألیف کرده است رساله‌ای است بسیار ارزشمند در زمینه‌ی ماشین‌ها و ابزارهای خودکار (هیل، ۱۳۹۳: ۲۷).

مسلمانان برخی از تجربه‌ها را در مساحت تطبیقی انجام دادند و دایره‌ی نصف‌النهار را محاسبه کردند. این کار به دست مأمون خلیفه انجام شد که برای این کار دو گروه را معین کرد؛ یکی از آن دو در صحرای سنجار مشغول به کار بود و گروه دیگر در صحرای تدمر. نتیجه‌ی کار هر دو گروه یکی بود و برای افتخار مسلمانان همین کافی است، نتیجه‌ای که آنان به آن دست یافتند، به آنچه امروز می‌دانیم نزدیک است و می‌توانیم آن را دقیق‌ترین نتیجه‌ای بشماریم که دانشمندان - قبل از عصر کنونی - به آن دست یافته‌اند (امین، ۱۳۸۷: ۲۲۹).

لازم به ذکر است که این دستاوردها همگی در سایه‌ی تساهل و تسامح این دسته از خلفا و عدم تنگ فکری و جزم‌اندیشی آنان حاصل شد؛ چنانچه بر بیت‌الحکمه آزادی تامی غالب بود و اثری از تعصب مذموم و یا جمود و سخت‌گیری نبود. اصحاب فلسفه که با آزادی تمام و صراحت مناظره می‌کردند، در بیت‌الحکمه بالیدند. پیروان ملل و نحل بدون ترس و محدودیتی درباره‌ی آراء و اعتقادات خود ابراز نظر می‌کردند. یکی از چیزهایی که مؤید ماست این است که در میان افراد بیت‌الحکمه کسانی از سریانیان نصرانی مذهب بودند که جایگاه رفیعی در نزد خلیفه داشتند و علمای بزرگ مسلمانان نسبت به آنان، تواضع می‌کردند و از آنها علم می‌آموختند و از اقوال و آرایشان بهره می‌بردند. آنان در نهایت آزادی شعائر خود را به جای می‌آوردند، از اعتقاداتشان در کمال صراحت دفاع می‌کردند و با مسلمان مناظره می‌کردند و چه بسا این کار در مقابل خود خلیفه اتفاق می‌افتاد



(امین، ۱۳۸۷: ۲۳۹). به هر حال، همین فعالیت‌های عقلی و فکری خلفای عباسی، - به‌ویژه مأمون - بود که موجب شد سهم مهمی در پیدایش علم عربی داشته باشند. آنها قسمت اعظم ثروت و نیرویشان را صرف جستجو و کاوش برای یافتن آثار نویسندگان باستانی کردند؛ هیأت‌هایی را به بیزانس فرستادند تا آثار آنان را بیابند و به بغداد بیاورند.

نهضت ترجمه در جهان اسلام که یکی از درخشان‌ترین موارد تاریخ انتقال فکر بشری است، حاصل همت و کار خالصانه و پرشور معدودی مترجم شیفته و حمایت بی دریغ و بی شائبه‌ی دولتی بود که اندک زمانی، تنگ نظری و خام‌اندیشی را به کنار نهاده بود. در کمتر از صد سال تقریباً تمام آثار اساسی آن زمان به عربی ترجمه شد و میراث گذشتگان در اختیار محققان و متفکران اسلامی قرار گرفت تا از آن توشه بگیرند و آنگاه خود بیان‌دیشند و بنیانی تازه درافکنند (ثقفی، ۱۳۸۰: ۵۳).

#### - حضور عناصر و خاندان ایرانی و انتقال موارث فکری و فرهنگی ایرانیان

قیام عباسی‌ها موفق به تأسیس بنیادی سیاسی در حکومت گردید که مورخان آن را قیام امت‌ها توصیف کرده‌اند. به این معنی که در ابزار و اسبابش از سویی تنوع نژادی و فرهنگی را داراست و از سویی دیگر از وحدتی سیاسی در ارتباط با انقلاب و تغییر در وضعیت سیاسی - از سیاست تعصب قبیله‌ای گرفته تا سیاست فضای باز و تنوع سیاسی، اداری و تمدنی - برخوردار است.

دولت عباسی، دولت مؤسسات سیاسی و مدنی بود که در به جنبش واداشتن آنها، همه‌ی اقوام از عرب، فارس، ترک، هند، بربر، - به‌ویژه فارس‌ها - دست داشتند و فرهنگ‌های متعددی در آن نفوذ کردند. مسلمانان در کنار زرتشتی‌ها، مسیحیان، یهودی‌ها و دیگر ادیان زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند. با تکیه بر توصیفات شهرنشینان مسلمان، عرب‌ها وقتی به شهرهای کوچک و بزرگ جهان اسلام رسیدند به این اعتبار که این شهرها متعلق به دوره‌ای غیر اسلامی است، اقدام به تخریب آنها نکردند. شهر استخر هنوز دارای قهندز - نماد ساسانیان - بود. آن‌ها اعلام تسامح دینی نمودند. از این رو آتشکده‌ها را که نشان عمرانی بودند و اشاره به زرتشت و زرتشتی‌ها داشتند را نابود نکردند (ناجی و آجرلو، ۱۳۹۰: ۹۹-۹۸). از این رو، تعامل تمدن اسلامی با تمدن ایرانی سازنده و دوسویه است. هر چند تمدن اسلامی عصاره و چکیده تمامی تمدن‌های اقوام مسلمان است و از همه آن‌ها تأثیر پذیرفته است، ولی بیش از همه مرهون تمدن ایرانی است. وجود کتابخانه در دربار پادشاهان پیشینه‌ی دیرینه‌ای دارد و به زمان پادشاهان قدیم ایران می‌رسد. خلفای سرزمین اسلامی نیز هریک کتابخانه‌ای داشتند؛ چنان که معاویه بن ابوسفیان، بیت یا کتابخانه‌ای داشت که در آن

کتاب‌های مربوط به پادشاهان گذشته نگهداری می‌شد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۳۳). به گفته‌ی جرجی زیدان ایرانیان پیش از اسلام، کتابخانه‌هایی در سرداب‌ها و پستوها داشته‌اند و کتاب‌هایشان از پوست و به خط پهلوی بوده است (زیدان، ۱۳۷۲: ۳/۶۳۶). با دستیابی مأمون به کتابخانه‌ی عظیم ساسانیان که یزدگرد سوم از مداین به مرو آورده بود، توجه وی به علوم مختلف مضاعف شد (ابن طیفور، ۱۳۸۸: ۸۶).

بی‌تردید ایرانیان در تأسیس بیت‌الحکمه نقش بسزایی ایفا نمودند؛ چنان که بسیاری از رؤسا و کارمندان بیت‌الحکمه ایرانی بودند که در کار ترجمه و تدوین کتاب نیز فعالیت داشتند. از میان ایرانیانی که تصدی ریاست بیت‌الحکمه را داشته‌اند می‌توان به کسانی چون: «سلم»، (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۵۴۲)، «سهل بن هارون» (همان، ۱۹۸)، «یوحنا بن ماسویه (فخری، ۱۳۷۳: ۲۰)، «ابوزید حنین بن اسحاق» (ابن جلجل، ۱۳۴۹: ۱۴۲)؛ و از میان کارمندان ایرانی که در این مرکز فعالیت داشته‌اند می‌توان به کسانی نظیر: «ابوسهل فضل بن نوبخت» (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۴۹۲)، «علان شعوبی» (همان، ۱۷۵)، «ابوعلی یحیی بن ابی منصور» (ابن خلکان، ۱۳۴۷: ۶/۷۹)، «خاندان بنوموسی بن شاکر خراسانی؛ یعنی برادر: محمد، احمد و حسن» (آرنولد و آلفرد گیوم، ۱۳۲۵: ۳۲۲)، «ابوزکریا یحیی بن بطریق یا امین دارالترجمه» (ابن جلجل، ۱۳۴۹: ۱۴۰)، و همچنین «محمد بن موسی خوارزمی، دانشمند برجسته علم ریاضی جهان و منجم مأمون (قفطی، ۱۳۷۱: ۳۹۰) اشاره نمود. حضور این همه دانشمند ایرانی در این مرکز، و حجم گسترده‌ای از تألیفات آنان، حاکی از نفوذ خیره‌کننده‌ی فرهنگ و دانش ایرانی در بیت‌الحکمه است.

ایرانیان پس از ورود اسلام با وجود اینکه مسلمان شدند و دین اسلام را برگزیدند؛ اما همواره به دلیل فرهنگ و تمدن غنی که نسبت به اعراب داشتند و حس برتری که از این جهت نسبت به اعراب بیابانگرد احساس می‌کردند، با نظام سیاسی موجود و حاکم که از سوی اعراب بر آنان تحمیل شده بود، مخالف بودند و خواهان استقلال خود. آنان که که از نظر نظامی شکست خورده و ضعیف شده بودند، همواره سعی می‌کردند که از لحاظ سیاسی و فرهنگی در ساختار حکومت و قدرت وارد شوند. ساختار حکومت امویان ضد ایرانی بود و در واگذاری مشاغل و مناصب سیاسی، مجالی برای عرض اندام به ایرانیان و غیر اعراب نمی‌داد. در واقع آنان یک حکومت نژادپرست عرب ایجاد کرده بودند و در منابع جدید نیز از آنان تحت عنوان «دولت عربی» نام برده می‌شود. این ضدیت به حدی بود که ایرانیان را با عباسیان همنوا کرد (جلالی‌پور، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

در دوره‌ی اسلامی بسیاری از اعضای طبقات و خاندان‌های کهن و شریف ایران، اسلام آورده و در راه بسط و گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی کوشیدند و با توجه به تجربه و آگاهی عمیقشان از آیین و آداب اداری، حکومت‌داری حکمت و ادب که برآمده از محیط و پیشینه‌ی تمدنی و فرهنگی قومشان بود با پذیرش اسلام به مراکز قدرت نفوذ کردند و مناصب مهمی همچون دبیری و ریاست تشکیلات

اداری، وزارت، حکومت نواحی و شهرها را کسب کردند که خود زمینه‌ساز نقش‌آفرینی بیشتر ایشان در سرعت بخشیدن به آهنگ رشد و شکوفایی فرهنگ اسلامی گردید (بیات، ۱۳۸۹: ۳۴).

نخستین مردمی که در اسلام مدارس تأسیس کردند کردند امراء و بزرگان ایرانی بودند و اگر روایت فرنگیان مبنی بر اینکه مأمون موقع ولیعهدی در خراسان مدرسه‌ای دایر کرد درست باشد؛ باز هم نخستین مدرسه اسلامی در ایران (خراسان و نیشاپور) و با نظر ایرانیان بنا شده است و اگر جز این بود مأمون میبایستی پس از خلیفه شدن در بغداد مدرسه دایر کند و نکرد (زیدان، ۱۳۷۲: ۳/۶۲۶).

عباسیان از شرق ایرانی برآمدند. این حقیقت، عطف به هماهنگی و همخوانی بیش از پیش فرهنگی با نیمه‌ی شرقی امپراتوری - علی رغم تأثیرات یونانی - نشان می‌دهد که چرا ترجمه‌هایی که از زبان فارسی یا از برخی مطالب علمی هندی صورت گرفته است در میان نخستین آثاری قرار دارند که ما از آنها آگاهییم (روزنتال، ۱۳۸۲: ۱۶۲). بی تردید عباسیان در اداره‌ی امپراتوری گسترده‌ی خود از وزیران و مشاوران دانشمندان ایرانی بهره‌ی فراوان بردند. حضور و مشارکت ایرانیان در دستگاه عباسیان، به ویژه قیام آنان به گونه‌ای بود که از جانت آنان لقب «ابناء الدوله» یافتند. بنابراین عباسیان در وهله‌ی اول تحت تأثیر نهادهای دیوانی، سیاسی و علمی ایران قرار گرفتند. چنانچه مأمون با دستیابی به کتابخانه‌ی عظیم ساسانیان که یزدگرد سوم از مداین به مرو آورده بود بنیان بیت الحکمه خود در بغداد را برپایه و ساختار این نهاد ایرانی که مربوط به گذشته‌های آنان بود استوار نمود (ابن طیفور، ۱۳۸۸: ۸۶). در این میان، برامکه یکی از خاندان‌های ایرانی بودند که با تصدی مقام‌های مهم قدرت خلافت عباسی نظیر: وزارت در ایجاد فضای علمی و تشویق عالمان در امر ترجمه نقش بارزی ایفا نمودند. برامکه با روح خراسانی و فرهنگ مورث باستانی خویش از عصر ابومسلم و تأسیس خلافت عباسیان و عروج دربار بغداد و ایجاد مؤسسات فرهنگی و علمی و پرورش و انتقال تمدن و فرهنگ دست داشتند. برمکیان در جود و سخا و صفات حسنه و ثقافت خود در دنیای عرب آنقدر شهرت یافته بودند که اعراب در زبان خود برای این صفات از اسم ایشان فعلی را ساختند که بدان مثل می زند و می گفتند: (تبرمک الرجل) ای جاد و سخا (زیدان، ۱۳۷۲: ۴/۱۳۹). دونالد هیل نیز درباره‌ی قدرت و تبار این خاندان و تأثیر آنان بر تشویق دانش و علم‌اندوزی می نویسد: «برمکیان خاندانی ایرانی بودند که در دربار نخستین خلفای عباسی نفوذ و قدرت فراوانی داشتند. خالد بن برمک، وزیر منصور از این خاندان بود. آنان از

تبار رهبان بودایی بلخ بودند که مدت کوتاهی پیش از اینکه اعراب ایران را فتح کنند به دین زرتشتی گرویدند. برمکیان پس از اسلام آوردن به مقامهایی چون: وزارت، فرماندهی سپاه و امارت رسیدند. آنان در دوره‌ی خلافت هارون الرشید در اوج قدرت بودند، اما اندکی پس از آن در سال ۱۸۸ ه.ق، قدرتشان افول کرد. برمکیان دانش وسیعی در زمینه‌ی فرهنگ یونانی داشتند و تأثیر آنان در شروع نهضت ترجمه حائز اهمیت است» (هیل، ۱۳۹۳: ۲۶).

در هر حال ایرانیان با غور و ژرفاندیش در تعالیم اسلامی و استعانت از برخی موارد فکری و تمدنی خود در ساخت تمدن اسلامی، بویژه پی‌ریزی و رونق بیت‌الحکمه سهم شدند.

### نتیجه گیری

بیت‌الحکمه در شکوفایی و غنای تمدن اسلامی و پیشرفت علوم، نقشی کلیدی و محوری داشته است. آبشخور و ریشه‌ی تاریخی بیت‌الحکمه به دوران ساسانی در ایران برمی‌گردد. دانشگاه جندی شاپور که تا مدت‌ها پس از روی کار آمدن خلفای عباسی دوام یافت به عنوان منبعی مهم در دانش‌های قدیمی در جهان اسلام درآمد. وجود کتابخانه در دربار پادشاهان گذشته به‌ویژه پادشاهان ایرانی مسبوق به سابقه بود. بی تردید عناصر و خاندان ایرانی نظیر: آل برمک در تأسیس بیت‌الحکمه نقش بسزایی ایفا نمودند. بسیاری از رؤسا و کارمندان بیت‌الحکمه ایرانی بودند. عباسیان نیز از خراسانی ایرانی برآمدند. آنان قدرت خود را از این منطق‌ه توسعه دادند و از همان ابتدا تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گرفتند. چنانچه مأمون خلیفه عباسی با دستیابی به کتابخانه‌ی بزرگ ساسانی که یزدگرد سوم از مداین به مرو آورده بود، بنیاد بیت‌الحکمه را بر پایه‌ی این نهاد ایرانی و سنت‌های مربوط به آن استوار گردانید. در این میان عواملی دیگر نظیر: تساهل و تسامح خلفای عباسی، ایجاد و رواج صنعت کاغذسازی در بغداد توسط برمکه و تولید انبوه آن در جهان اسلام، توجه و ترغیب خلفای عباسی نظیر هارون الرشید و مأمون به امر دانش و علوم زمانه، لزوم شناخت علوم مرسوم زمانه و ایجاد مکانی برای انباشت داده‌های علمی و فرهنگی، و همچنین گستردگی قلمرو عباسی و تعامل آن با قدرت‌های پیرامونی در تکوین و تأسیس این مرکز آموزشی (بیت‌الحکمه) تأثیر قابل توجهی داشت. به گونه‌ای که بیت‌الحکمه به مثابه‌ی زمینه‌ی مساعدی بود که بذره‌های نهضت ترجمه در آن ریخته شد و با آبیاری و مدیریت خوب دانشمندان این مرکز - که غالباً ایرانی بودند - به بار نشست.

### فهرست منابع و مأخذ

- ابن ابی اصیبه، احمد بن قاسم، (۱۲۹۹)، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ج دوم، قاهره، مکتب الوهبیه.

- ابن جلجل، سلیمان، (۱۳۷۱)، طبقات الاطباء و الحكماء، ترجمه‌ی محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن خلدون، عبدالرحمان، (۱۹۹۲م)، تاریخ ابن خلدون مسمی العبر و دیوان المبتداء و الخبر، جلد چهارم، بیروت: دارالکتاب العلمیه.
- ابن حوقل، (بی تا)، صورہ الارض، قاهره، دارالکتاب اسلامی.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد، (۱۳۴۷)، وفيات الاعیان و انباء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر، الطبعه الاولى.
- ابن طیفور، ابوالفضل احمد بن طاهر، (۱۳۸۸ق)، بغداد فی تاریخ الخلفه العباسیه، بغداد: مکتبه-المثنی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، (۱۳۸۱)، الفهرست، ترجمه‌ی محمد رضا تجدد، تهران: اساطیر.
- استیپچویچ، الکساندر، (۱۳۷۳)، کتاب در پویه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی رضا آژیر و حمید رضا بخشی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- آرنولد، سر توماس و آلفرد گیوم، (۱۳۵۱)، میراث اسلام، ترجمه‌ی مصطفی علم، تهران: کتابخانه‌ی ابن سینا.
- امین، احمد، (بی تا) ضحی الاسلام، ج دوم، بیروت: دارالکتاب العربی.
- امین، میثاق، (۱۳۸۷)، بیت الحکمه، ترجمه‌ی رضا دادگر، فصلنامه‌ی پژوهشی مذاهب (میثاق)، سال دوم، شماره هفتم، تابستان ۱۳۸۷.
- اولیری، دلیسی، (۱۳۷۴)، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه‌ی احمد آرام، چ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیات، علی؛ خسروی، محمد رضا، (۱۳۸۹)، «نقش خاندان‌های برجسته ایرانی در فرآیند تعامل دو فرهنگ ایرانی- اسلامی تا سده‌ی چهارم هجری، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی»، سال چهل و سوم، شماره‌ی یکم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.
- ثقفی، سید محمد، (۱۳۸۰)، «علم و اندیشه در تمدن اسلامی؛ آکادمی بیت‌الحکمه»، درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۴۱، شماره‌ی ۸، آبان ۱۳۸۰.
- جلالی پور، بهناز، (۱۳۸۶)، کارگزاران تمدن اسلامی، گزارش یک کتاب، مجله‌ی کتاب ماه، تاریخ و جغرافیا، اسفند ۱۳۸۶.

- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، (۱۹۴۱)، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، جلد دوم، آستانه.
- خطیب بغدادی، حافظ، (۱۹۳۱م)، تاریخ بغداد أو مدینه الاسلام، ج ۱۰، قاهره: المکتبه الحاجی.
- رفاعی، احمد فرید، (۱۹۲۸م)، عصر المأمون، ج ۱ و ۳، قاهره: دارالکتب المصریه.
- روزنتال، فرانتس، (۱۳۸۲)، در مقاله‌ی «نهضت ترجمه، گفتگوی میان تمدن یونانی و تمدن اسلامی»، ترجمه‌ی نگار ذیلابی، فصلنامه‌ی تاریخ اسلام، سال چهارم، شماره مسلسل ۱۵، پاییز ۱۳۸۲.
- زیدان، جرجی، (۱۳۷۲)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، ج ۲ و ۳، چ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- سیاهپوش، ابوتراب، (۱۳۹۰)، بیت‌الحکمه و نقش آن در تحول علوم و پیشرفت تمدن اسلامی، چ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۴۶)، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، تهران: دانشگاه تهران.
- ضیف، شوقی، (بی‌تا)، تاریخ الادب العربی العصر العباسی الثانی، ج ۴، قاهره: دارالمعارف.
- طباطبایی، محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چ پنجم، قم: انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین.
- فانی، کامران، (۱۳۶۰)، «بیت‌الحکمه و دارالترجمه»، مجله نشر دانش، شماره ۷، آذر و دی ماه ۱۳۶۰.
- فخری، ماجد، (۱۳۷۲)، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه‌ی اسماعیل سعادت و دیگران، چ اول، تهران: مرکز.
- قفطی، جمال‌الدین (۱۳۷۷)، تاریخ‌الحکما، بهمن دارابی، تهران: دانشگاه تهران.
- گوتاس، دیمیتری، (۱۳۸۱)، تفکر یونانی فرهنگ عربی، ترجمه‌ی محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گیپ، الکساندر راسکین هامیلتون، (۱۳۶۲)، درآمدی بر ادبیات عرب، ترجمه‌ی یعقوب آژند، چ اول، تهران: امیرکبیر.
- مجهول المؤلف، (۱۳۷۲)، حدود العالم من المشرق الی المغرب، به تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: الزهرا.
- مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۴۷)، مروج الذهب و معادن‌الجواهر، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ناجی، عبدالجبار؛ آجرلو، فرزانه، (۱۳۹۰)، «بخش‌های علمی و اداری بیت‌الحکمه»، مجله‌ی پیام بهارستان، دوره‌ی دوم، سال سوم، شماره‌ی ۱۱، بهار ۱۳۹۰.

- نصر، حسین، (۱۳۵۱)، علم و تمدن در اسلام، ترجمه‌ی احمد آرام، چ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- نصیرپور، منوچهر؛ مجدی قره‌کوشن، حمیده، (۱۳۸۸)، «بیت الحکمه» و تأثیر آن بر غنابخشی فرهنگ و ادب عربی در عصر اول عباسی، انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، مجله «الجمعیه العلمیه الایرانیه للغه العربیه و آدابها»، العدد ۱۲، خریف ۱۳۸۸.
- ورزگر، مینو، (۱۳۷۳)، «سیر و تحول ترجمه در ایران از دوران کهن تا عصر مغول»، از مجموعه مقالات دومین کنفرانس بررسی مسایل ترجمه، به کوشش عباسعلی رضایی و کاظم لطفی‌پور ساعدی، تبریز: دانشگاه تبریز.
- هیل، دونالد راتلیج، (۱۳۹۳)، تاریخ تحلیلی علم و فناوری در جهان اسلام، ترجمه‌ی سعید رفعت-پناه، تهران: جوانه رشد.
- یوسفی، محمد رضا. ابراهیمی، رقیه، (۱۳۸۸)، «تعامل دو سویه‌ی تمدن اسلامی و تمدن ایرانی»، مجله‌ی پژوهش‌های اسلامی، دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال سوم، شماره‌ی پنجم، زمستان ۱۳۸۸.





## ارتش نادرشاه<sup>۱</sup>

مایکل آکسورثی<sup>۲</sup>

ترجمه رضا بیات<sup>۳</sup>

### چکیده

این مقاله به دنبال بررسی خاستگاه ارتش نادرشاه (حکومت ۱۷۴۷-۱۷۳۶) و نوع سپاهیان ایرانی در دوره صفویه، پیش از رسیدگی به جزئیات بیش‌تر در باره ترکیب و ساختار ارتش در رأس آن، در اوایل دهه ۱۷۴۰ است. بنای کار توسط رودی متی گذارده شده است. در این مقاله اظهار شده است که فقط تحت سرپرستی نادر بود که ایران به طور کامل سلاح باروتی را پذیرفت و این اقدام، انقلابی نظامی (نه فقط انقلابی در تکنولوژی، بل که در نوع تمرین نظامی، انضباط و اندازه‌ی کمی ارتش هم‌چنین نوع رفتار) بود، اما با مرگ ناگهانی نادر، توانست تا حدودی تغییرات وسیع اجتماعی و اقتصادی به همراه بیاورد که جفری پارکر و دیگران آن را با انقلاب نظامی در اروپا وابسته می‌دانستند.

در بهار سال ۱۷۴۳، ارتش نیرومند ۳۷۵۰۰۰ نفری ایرانی نادرشاه برای حمله به عراق تحت حاکمیت عثمانی استوار [و آماده] بود. این برای نخستین بار در تاریخ ایران بود که سواره‌نظام و پیاده‌نظام، هر دو به طور جامع با سلاح باروتی بروز، مجهز شده بودند، و ارتش دارای یک رشته توپخانه‌ی جدید شامل نزدیک به ۳۵۰ توپ و خمپاره‌انداز بود که به ندرت علیه شهرهای کرکوک و موصل مورد استفاده قرار گرفت. این ارتش بزرگ منضبط شده بود، به خوبی انگیزه داشت، به خوبی تأمین شده بود، به طور منظم حقوق دریافت می‌کرد و تغذیه شده بود، و شامل سربازهای با تجربه از لشکرکشی‌های موفق نادر در هند و آسیای مرکزی بود. ارتشی که عثمانی‌ها را قبلاً مغلوب کرده بود و می‌توانست باز این کار را انجام دهد. اغراق نیست که گفته شود که در این تاریخ، این ارتش نه تنها نیرومندترین نیروی مستقل در آسیا، بل که در سراسر جهان بود. ایجاد و نگهداری آن ارتش می‌توانست فرآیندهایی را آغاز کند که در زمان لازم، تغییرات تقریباً بزرگ و با دوامی را در

<sup>۱</sup> . اصل این مقاله به زبان انگلیسی در مجله‌ی مطالعات ایران، جلد ۴۰، شماره‌ی ۵، دسامبر ۲۰۰۷ در لندن چاپ شده است.

<sup>۲</sup> . مایکل آکسورثی مدرس انجمن مطالعات عرب و اسلام در دانشگاه اِکسیتراست و در آن جا تاریخ خاورمیانه تدریس می‌کند. این مقاله نشأت گرفته از کتاب پژوهشی، «شمشیر پارس» (لندن، ۲۰۰۶) است که در قالب اولیّه، در ششمین کنفرانس مطالعات ایران که هر دو سال یکبار برگزار می‌شود، ارائه شد و در آموزشگاه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن، ۳-۵ آگوست ۲۰۰۶ نگه داشته شده است.

<sup>۳</sup> . دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه تهران. rezabayat71@ut.ac.ir

ایران به همراه آورد. اما به این خاطر که خود نادر تقریباً چهار سالی بود که مُرده بود، این تغییرات رخ ندادند و تاریخ نظامی حکومت وی نسبتاً کم مطالعه شده است.<sup>۱</sup>

در مقاله‌ای که اخیراً چاپ شده<sup>۲</sup>، رودی متی در باره‌ی عوامل جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی که بر رفتار جنگی در ایران دوره‌ی صفویه، سابقه‌ی قیام نادر برای رسیدن به قدرت و شورش‌های افغان در اوایل سده‌ی هجدهم مؤثر بوده، تحقیق کرده است. قضاوت وی این بود که اصطلاح امپراتوری باروت (اصطلاحی که نخستین بار توسط مارشال جی.هاجسان به عنوان اصطلاحی عمومی برای کشورهای عثمانی، گورکانیان مغول، و صفویه ارائه شد<sup>۳</sup>) برای حکومت صفویه گمراه کننده است به این خاطر که استفاده‌ی صفویان از سلاح باروتی هیچ وقت فراتر از میزان نسبتاً محدودی توسعه نیافت. (از میان دیگر عوامل) این مسئله به این خاطر بود که مسافت‌های بسیار زیاد و عوارض زمینی سخت ایران، حمل و نقل توپخانه‌ی سنگین‌وزن را تقریباً غیر ممکن کرده بود و به خاطر سنن جنگ سواران، اختیار اسلحه‌ی گرم برای استفاده بر روی اسب زشت به شمار می‌آمد و به دیده‌ی عملی نامردانه به آن نگریسته می‌شد. پس از معاهده‌ی ذهاب در سال ۱۶۳۹، زمانی که جنگ‌های طولانی میان صفویان و عثمانیان به پایان رسیده بود، دوره‌ای طولانی از صلح در غرب [ایران] وجود داشت. شاه عباس دوم در سال ۱۶۴۸ قندهار را با کمک توپخانه<sup>۴</sup> و تعمیر و بازسازی ارتش، از مغول‌های گورکانی پس گرفت اما پس از حکومت وی، در شرق [ایران] هم صلح به وجود آمد و ظاهراً نیاز مبرمی برای رقابت با توسعه‌های نظامی کشورهای همسایه نبود. موانع طبیعی قوی که حدود امپراتوری صفویه را سنگربندی کرده بود، احساس امنیت کاذب مضاعف به دست می‌داد.

در اواخر سده‌ی شانزدهم و اوایل سده‌ی هفدهم، تحت حکومت شاه عباس کبیر، حکومت صفوی دسته‌های قابل توجه‌ای از تفنگ‌داران و رسته‌ی توپخانه به کار گرفت، اما زمانی که کشور برای جنگ آماده می‌شد، این دسته‌ها در کنار گروه‌های سواره‌ی مسلح به نیزه، شمشیر و کمان که از قبایل کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین مناطق [ایران] تأمین می‌شدند معمولاً از حیث شمارش بیش‌تر بودند. بسیاری از سربازان محافظ شاه [عباس] به مجتهد بودن با همان اسلحه‌های سنتی ادامه دادند و از استفاده‌ی تفنگ‌های لوله‌کوتاه و تپانچه که سواره‌نظام‌های اروپایی در همان دوره به کار می‌بردند اجتناب می‌کردند. در ساختار ارتش‌های نظامی‌گسترین شاهان صفوی، از پیش، تعدادی متصدی توپخانه، اگر چه در مقیاس کوچک‌تر، برای پیروزی‌های دوره‌ی نادر، وجود داشتند. ۱۲۰۰۰ ارتشی نیرومند تفنگچی (تفنگ‌دار) سواره بر اسب‌ها بودند و هم‌چنین امکان داشت که شاه عباس یکم، شماری از دسته‌های قورچی (نیروهای جذب شده از سواره‌های قبیله‌ای) و همه‌ی قوللرها یا غلام‌ها را برای این که سواره‌های تفنگ‌دار شوند، بسیج کند. نادر می‌خواست که استفاده‌ی از سلاح گرم سواره‌ها را، خصوصاً برای لشکرکشی‌اش به هند برای پیاده‌نظام بسط دهد. در سال

۱۶۵۴، شاه عباس دوم نیرویی بالغ بر ۶۰۰ نگهبان مجهز به تفنگ کالیبر سنگین جزایر برافراشت — اسلحه‌ای که مشخصه‌ی مهمی در لشکرکشی نادر بود.<sup>۵</sup>

پس از سال ۱۶۳۹، دسته‌های تفنگ‌دار حد اقل در برخی از وجوه در شرایط خوبی نگه‌داری می‌شدند اما دسته‌های توپ‌خانه پس از حکومت شاه عباس دوم احتمالاً از همه نظر از هستی محو شدند. همان طور که قرن [هفدهم] رو به پایان می‌رفت، دوره‌ای از ضعف قدرت مرکزی که ناشی از حکومت فردی بود پدیدار گشت که ایران به کلی با سستی کامل آماده‌ی مشکلات آن در اوایل قرن بعدی شد. مسئله‌ی توصیف وضعیّت حکومت صفوی به عنوان «امپراتوری باروت»، نسبی است نه مطلق. [در منابع] اشاره‌ای نشده است که صفویان نه در پذیرفتن سلاح گرم شکست خورده‌اند و نه این که آن‌ها در به کار گیری توپ در جنگ‌های محاصره‌ای شکست خورده‌اند. [اما] آن‌ها در هر دو [مورد] شکست خوردند. اما تحوّل کلی برای سلاح باروتی یا به طور معمول، مرور الگوهای پیشین جنگی برای اقتباس آن‌ها، چنان که در اروپا یا در امپراتوری عثمانی بود (یا همان طور که بعداً تحت حکومت نادرشاه استفاده شد) وجود نداشت. بل که سنن جنگی پیشین بر سلاح باروتی اقتباس شد و ادامه یافت. شاید قابل توجه‌ترین مسئله این است که برای تعدیل شرایط قابل تغییر در جنگ محاصره‌ای با توپ، نه تکنیکالیزاسیون [= استفاده از روش‌های فنی] (اصطلاح مارشال جی.هاجسان) در جنگ محاصره‌ای وجود داشت و نه استحکام گران و عظیمی در قصبه‌ها و شهرهای استراتژیک. انقلاب نظامی ایران نیمه‌کاره باقی ماند. توسعه‌ی نظامی از قدرت مطلق شاه عباس یکم و جانشین‌های وی حمایت کرد، اما سپاهیان آن‌ها تا حدّ زیادی در ساختار تسلیحات و نیرو پیشامدرن باقی ماند، و در اجرای پیشرفت، یا از نگاه عمیق‌تر، دگرگونی در ترتیبات سیاسی و اجتماعی، آن چنان که در جاهای دیگر رخ داد، شکست خورد.<sup>۷</sup>

با این حال، شکست نیروهای مسلّح صفوی، که تا حدودی باعث متلاشی شدن دولت صفوی در سال ۱۷۲۲ شده بود، تنها به علّت عقب‌افتادگی نظامی نبود. پیروزی افغان‌ها در [جنگ] گلناباد در سال ۱۷۲۲، حاصل پیشرفت بیش‌تر توسعه‌ی نظامی آن‌ها از حریف صفوی آن‌ها نبود، بل که فرماندهی آن‌ها یک‌پارچه‌تر و محرّک بهتری بود. ارتش صفوی در جنگ گلناباد بزرگ بود و به خوبی مجهّز شده بود<sup>۸</sup> و سربازان آن سرسختانه می‌جنگیدند. آن‌ها می‌توانسته‌اند افغان‌ها را شکست دهند، و برخی از اشخاص هم‌دوره‌ی آن زمان، باور داشتند که آن‌ها تقریباً این کار را کردند. نقطه‌ضعفی که سبب شکست شد، رهبری و هم‌آهنگی ضعیف در رأس قدرت بود و در این مقاله، جایی برای ارزیابی دلایل آن، به طور جداگانه نیست.

نادرشاه از آشوبی که در پی سقوط حکومت صفویه به وجود آمده بود پدیدار گشت. وی خودش در سال ۱۷۲۶ به جنبش طهماسب، پسر شاه صفوی مخلوع به دست افغان‌ها در سال ۱۷۲۲، ملحق شد. اما پس از شکست دادن افغان‌ها، وی طهماسب را در سال ۱۷۳۲ خلع کرد و نهایتاً تاج و تخت

ایران را خودش در سال ۱۷۳۶ به دست گرفت. در این فرآیندها، وی همه‌ی مرزهای قدیمی ایران را در یک رشته لشکرکشی‌های نبوغ‌آمیز اعاده کرد، عثمانی‌ها را در غرب شکست می‌داد و افغان‌ها را نیز در شرق، و با مذاکره و ایجاد اتحادی ضد عثمانی، عقب‌نشینی روسی‌ها را در شمال تأمین می‌کرد.

ابزاری که وی را قادر به دست یافتن به این مقاصد می‌کرد، ارتشی جدید بود، [بر مبنای] یکی کردن عوامل خودی باقی مانده از دوره‌ی صفوی اما با مدیریت بر پایه‌ی اصول جدید. استدلال من این است که این دست از وقایع متوالی در ایران، آغازی از چیزی است که در اروپا به عنوان انقلاب نظامی خوانده می‌شود. در سال‌های نخست [فعلیّت] وی، نادر در مرز شمال‌شرقی خراسان به عنوان تفنگ‌دار (تفنگ‌چی) به پادشاهی صفوی خدمت می‌کرد، از مهاجم‌های چابک ترکمن و برده‌گیران پیش‌گیری می‌کرد و به تعقیب آن‌ها می‌پرداخت. در حالی که سلاح گرم توسط مردان قبیله‌ای عادی لزگی در سرحد شمال‌غربی ایران، در منطقه‌ی قفقاز مورد استفاده قرار می‌گرفت، روایت میرزا مهدی استرآبادی بیان می‌دارد که سواران قبیله‌ای، در شمال‌شرقی، [در استفاده از سلاح] نسبت به آن‌ها عقب‌مانده‌تر بودند، و هنوز بر نیزه‌ها و شمشیرها تکیه می‌کنند.<sup>۱</sup> این تمایل آن‌ها، به نادر و همراه‌های وی این برتری موضعی را می‌داد که به تفنگ مجهّز شوند. نادر در آن سال‌ها درس‌های مهمی در باره‌ی نوع جنگاوری قبیله‌ای و اهمّیت ترکیب تحرّک و قدرت آتش آموخت.

تا این زمان، نادر نیروها را در سال ۱۷۲۶ به طهماسب ملحق کرد، اساس مهم سیستم نظامی وی از پیش به کار گذاشته شده بود، اگر چه با وجود این واقعیت که نیروهای تحت فرمان وی نسبتاً کم بودند. وی هنوز توانایی این که سواره‌نظام خود را با سلاح گرم مجهّز کند نداشت، اما شماری قابل توجّه از تفنگ‌داران پیاده بودند، که با تمام نیرو با سلاح‌شان روزانه به مدت چند ساعت تمرین می‌کردند. تفنگ‌داران مکرراً به منظور بهتر کردن هدف‌گیری‌شان و [افزایش] سرعت پر کردن اسلحه، به طرف اهداف شلیک می‌کردند، و نادر شخصاً از نزدیک بر مأموران و افراد نظارت می‌کرد، و آمادگی داشت که به هر کسی که شایستگی ویژه‌ای نشان می‌داد ترفیع درجه بدهد. همه‌ی این‌ها گواهی‌ای است از شرح شاهد عینی، مسافری یونانی به نام باسیل واتاتزس، که نوشته است:

«... پیاده‌نظام — منظورم آن‌هایی هستند که تفنگ به دوش دارند — تمایل دارند که در یگان‌های خودشان با هم باشند و متمایل هستند که با تفنگ‌هایشان به هدف شلیک کنند و پیوسته تمرین نمایند. اگر تکماز قلی خان سربازی معمولی را می‌دید که به وجهی عالی استوار بود، وی سرباز را ترفیع می‌داد تا سردسته‌ی ۱۰۰ نفر یا ۵۰ نفر باشد. وی همه‌ی سربازان را به سوی شجاعت، [نشان دادن] لیاقت و [کسب] تجربه دل‌گرم می‌کرد و به زبانی ساده‌تر، او از خودش نمونه‌ای از یک شخصیت نیرومند و برتر نظامی ارائه می‌داد.»<sup>۱</sup>

این گزارش مهم است، به این خاطر که اگر چه دیگران به تمرین‌های نظامی دائمی و سخت‌گیرانه [ی ارتش نادر] اشاره کرده‌اند<sup>۱۱</sup>، این تنها گزارشی است که در جزئیات، این که نادر چگونه سربازان خود را تمرین می‌داد را نشان می‌دهد. این گزارش هم‌چنین نشان می‌دهد که تمرین نظامی متمرکز، اصلی مهم در روش نظامی وی از نخستین مرحله در مقامش بوده است.

آبراهام از اهالی کِرت، سواره‌نظام نادر در سال ۱۷۳۶ را چنین توصیف می‌کند:

بسیاری از سربازان، زره‌هایی فرسوده داشتند. برخی زره [ی حلقه‌ای] [=کروشه از مؤلف است] به هم پیوسته داشتند؛ برخی دو ورقه‌ی فلزی، یکی بر روی سینه و یکی بر روی کمر؛ برخی دیگر چهار ورقه‌ی فلزی داشتند [بر سینه، بر کمر] [=کروشه از مؤلف است] و زیر بازوان، یکی هم بر طرف راست و یکی هم بر طرف چپ. آن‌ها هم‌چنین اسلحه‌های بزرگی داشتند ... و بشکه‌های بزرگ باروت، که در هر کدام، یک و نیم اوقیه [=هر اوقیه معادل ۱/۲۸۲ کیلوگرم است] یا بیش‌تر، باروت جا می‌گرفت. هر نفر دو بشکه‌ی باروت بر روی کمرش آویزان می‌کرد. اگر لازم شد آن‌ها می‌توانند تمام روز بر دشت‌ها و درّه‌ها بتازند و مانند کبک بر فراز صخره‌های شیب‌دار کوهستان بالا و پایین بروند. آن‌ها خستگی را نمی‌شناسند، هرگز معترض نمی‌شوند، و گاهی اوقات سنگ‌های میان صخره‌ها را برای این که راهی [برای عبور] مهیا کنند، می‌شکنند. آن‌ها زمین و برف را می‌کنند و به گونه‌ای عمل می‌کنند که انگار به کلی کاری نکرده‌اند [و خسته به نظر نمی‌آیند]، آن‌ها دلیرانه با دشمن رو به رو می‌شوند، می‌جنگند و پیروزمند هستند.<sup>۱۲</sup>

این مقاله، جایی نیست که بتوان گزارشی جامع از لشکرکشی‌های نادر به عراق تحت حاکمیت عثمانی، هند، آسیای مرکزی و قفقاز یا شرح وقایعی از حکومت وی ارائه کرد. در عوض، من پیشنهاد می‌کنم که یک تصوّر لحظه‌ای از رأس ارتش در اوایل دهه‌ی ۱۷۴۰ ارائه دهم، سپس یک سلسله جنبه‌های قابل توجه از ترکیب و نهاد ارتش مطرح سازم. سپس با بیان برخی از نظرات در باره‌ی اهمیت ارتش برای کشور به عنوان یک کل، نتیجه‌گیری خواهم کرد.

گزارشی از یکی از منشیان ارتش نادر (مطابق محتوای عالم‌آرای نادری اثر محمدکاظم مَروی یزدی<sup>۱۳</sup>) ارقامی از سربازان تحت فرمان وی در آغاز لشکرکشی سال ۱۷۴۳ به دست می‌دهد، که بر طبق مناطقی که سربازان از آن جا آمده‌اند، تقسیم‌بندی شده است. ارتش از سال ۱۷۲۹، زمانی که نادر افغان‌ها را با نیرویی در حدود ۲۵۰۰۰ نفر شکست داد<sup>۱۴</sup>، بیش از حد توسعه‌ی کمی یافته بود. رقم ترسیم شده از سربازان توسط منشی مذکور، در سال ۱۷۴۳ تا رقم عظیم ۳۷۵۰۰۰ نفر رسیده است، که تنها بخش کمی از آن‌ها ایرانی شیعه بودند. آن‌ها شامل ۶۰۰۰۰ ترکمن و ازبک، ۷۰۰۰۰ افغانی و هندی، ۶۵۰۰۰ سرباز از خراسان، ۱۲۰۰۰۰ نفر از غرب ایران (کردستان، همدان، لرستان، باختران، فارس و خوزستان) و ۶۰۰۰۰ نفر از آذربایجان و قفقاز. برخی به این رقم شک کرده‌اند و فکر می‌کنند که این رقم شامل برخی از خدمت‌کاران یا افراد غیرنظامی همراه قشون نیز می‌شود،

اما نویسندگان دیگر بیان می‌دارند که سربازان باید حقوق خدمت‌کاران‌شان را به هزینه‌ی خودشان پرداخت کنند<sup>۱۵</sup>، [و] اظهار می‌دارند که اکثر (اگر نه همه‌ی) این رقم عظیم به علت هدف پی‌گیری حقوق پرداختی سربازان ثبت شده است که سربازان جنگی بودند [نه افراد همراه ارتش که از حکومت حقوق دریافت نمی‌کردند]. رقم مذکور شامل تعداد زیادی از سربازان در پادگان‌های محلی نمی‌شود، و مدیریت نادر در هجوم به عراق تحت حاکمیت عثمانی [چنان بود] که در پی به کار گرفتن سربازان تازه‌نفسی بود که بسیاری از آن‌ها سواران سبک<sup>۱۶</sup> از قبایل ایران بودند که برای به دست گرفتن کنترل حومه‌ی شهر و قصبه‌های کوچک‌تر هجوم می‌آوردند.<sup>۱۷</sup> برای قرار دادن این اندازه‌ی کمی از نیرو در فضای هم‌دوره‌ی آن، آن ارتش، بزرگ‌تر از ارتش‌های اتریش و پروس (طرف‌های اصلی در صحنه‌ی جنگ هفت‌ساله که در دهه‌ی پیش رو در اروپا آغاز شد) جمعاً با هم بود.<sup>۱۸</sup>

شرح یوناس هانوی، که از اردوگاه نادر یک سال بعد [از جنگ با عثمانی]، در بهار سال ۱۷۴۴ دیدن کرده بود، تصویری واضح‌تری از ساز و برگ و تراز ساختاری از نیروی زمینی که هسته‌ی مرکزی این نیروی بزرگ‌تر بود، به دست می‌دهد. وی بیان می‌دارد که مجموعاً ۲۰۰۰۰۰ سرباز وجود داشت اما اعتراف می‌کند که در تفکیک شمارش وی از آن‌ها، افزایشی در این رقم صورت نداده و این که وی برخی از سربازان را [در شمارش] از قلم انداخته است (برای مثال، وی سربازان توپخانه یا سربازان قبایل مهمی چون بختیاری‌ها یا قاجارها را به حساب نیاورده است). ۱۳۰۰۰۰ سوار محافظ، ۲۰۰۰۰ سوار از قبیله‌ی خود نادر یعنی افشار، ۵۰۰۰۰ سوار افغان، ۱۲۰۰۰ جزایرچی و ۴۰۰۰۰ تفنگ‌دار معمولی [در ارتش] وجود داشت. و هم‌چنین ۱۸۰۰۰ ترکمن، ازبک و بلوچ بودند که به عنوان سربازان سبک خدمت می‌کردند.<sup>۱۹</sup>

هانوی گفته است که بیش‌تر سربازان با تفنگ و شمشیر مجهز بودند؛ اما به عنوان مثال، می‌گوید که [ازبک‌ها تنها نیزه، کمان زهی، یا تپانچه و شمشیر داشتند. وی اشاره کرده است که بیش‌تر تفنگ‌ها چخماقی سرپُر یا شبیه تفنگ‌های چخماقی فلزی-سوزنی بودند و این که برخی از تفنگ‌ها فتیله‌ای بودند. افغان‌ها هم ممکن بود تا حدی بدون سلاح گرم بوده باشند اما استفاده‌ی نادر از آن‌ها به عنوان سواران هراس‌انگیز و این واقعیت که آن‌ها با نیزه مجهز شده بودند و این که آن‌ها انتظار نداشتند که به سلاح گرم نیاز پیدا کنند اشاره شده است. هانوی نکته‌ای را بیان می‌دارد که افغان‌ها خیلی دلیر بودند و این که [آن‌ها در میان] سربازان محافظ، نجیب‌ترین دسته‌ی نظامی بودند. وی بیان می‌دارد که نادر رسته‌های جزایرچی را خودش با دقت تشکیل داد: آن‌ها به خوبی ملبوس شده بودند و تفنگ‌های بزرگ با کالیبر سنگین به دوش داشتند.<sup>۲۰</sup> هانوی جزایرچی‌ها را به عنوان سربازان پیاده‌نظام وصف کرده است، اما ما از لشکرکشی نادر به هند می‌دانیم که آن‌ها اغلب به عنوان سواران سواره‌نظام خدمت می‌کردند و حتی در موقع لزوم بر پشت اسب می‌جنگیدند. نادر از آن‌ها به عنوان قوای قابل اعتماد از [میان] سربازان جنگ‌جوی سرسخت استفاده می‌کرد که

بتواند برای مأموریت‌های خاص دشوار یا بسیار مهم بر آن‌ها تکیه کند و بسیاری از اوقات شخصاً به آن‌ها فرمان می‌داد.

نه محمدکاظم [مرو] و نه هانوی اشاره‌ای به [سربازان] توپخانه در این فهرست‌ها نکردند، اما ما از منابع دیگر می‌دانیم که نادر دسته‌ای از حد اقل ۵۰۰ یا ۷۰۰ زنبورک [یا] توپ‌های [منسوب بر] شتر داشت.<sup>۲۱</sup> این‌ها توپ‌های سبکی بودند که [گلوله] توپ‌هایی به وزن یک یا دو پوند [هر پوند معادل ۴۵۳ گرم است] شلیک می‌کردند و بر روی کوهان شتران حمل می‌شدند. آن‌ها به طور ویژه‌ای مفید بودند زیرا که می‌توانستند تقریباً هر جایی که یک سوارکار می‌توانست برود، بروند: [اما] مسئله‌ی مهم کشور عوارض ناهمواری زمین و کم بودن جاده‌ها بود. در اوایل دهه‌ی ۱۷۴۰ نادر نیز دو نیروی قدرت‌مند توپخانه ایجاد کرد: یکی مستقر در کرمانشاه در غرب و دیگری در مرو در شمال شرقی اندوخته شده بود. در لشکرکشی به عراق تحت حاکمیت عثمانی در سال ۱۷۴۳ نادر (با وجود این که [دسته‌ی خود] آن‌ها جداگانه از ارتش اصلی تاختند) با خودش یک رشته از ۱۱۶ توپ سنگین و ۲۳۰ خمپاره‌انداز برد، که مورد دوم برای به توپ بستن ناحیه‌ی درونی شهرهای تحت محاصره بود.<sup>۲۲</sup> نگاره‌های هم‌دوره، سربازان وی را در حال استفاده از توپ‌های بر روی چرخ در جنگ نشان می‌دهند<sup>۲۳</sup> و استفاده‌ی از آن‌ها در منابع مکتوب، [و] به طور قابل ملاحظه توسط آبراهام از اهالی کرت در توصیفش از نخستین جنگ بقاورد در سال ۱۷۳۵، تأیید شده است.<sup>۲۴</sup>

زمانی که استفاده از [توپ‌های چرخ‌دار] نقطه‌ی قوت ارتش [ایران] می‌شود، [از لحاظ دیگری] باعث نقطه‌ی ضعف آن هم می‌شود، از شرح‌های لشکرکشی‌های نادر معلوم است که مشکلات ایرانی‌ها در جنگ‌های محاصره‌ای هنوز لاینحل بودند، آن‌ها مجبور بودند که بیش‌تر با مشکلات جغرافیایی کشور، به دلیل عقب‌ماندگی تکنولوژیکی، دست و پنجه نرم کنند. روش معمول نادر در جنگ محاصره‌ای این بود که یک خط حصر برای سوق دادن جنگ به سوی زمین باز ترسیم می‌کرد [تا دشمنانش در شهر محاصره شده به جنگ رو در رو بیایند] یا این که آن‌ها را محاصره می‌کرد و گرسنگی می‌داد تا تسلیم شوند. تا آن زمان، تنها در سال ۱۷۴۳، وی به این روش برای جنگ محاصره‌ای دشوار اقدام کرد، و اراده‌ی وی برای فتح در حال افول بود. موفقیت‌های نخست نادر در جنگ علیه افغان‌ها اساساً به واسطه‌ی قدرت آتش [ارتش وی] به دست آمدند، اما در جنگ علیه عثمانی‌ها، موفقیت‌های وی، بیش‌تر به سبب انعطاف‌پذیری تاکتیکی بیش‌تر [ارتش وی] بودند. به نظر می‌آید که سواره‌نظام ایران به طور کلی نسبت به سواره‌نظام عثمانی برتر بود<sup>۲۵</sup> و سواره‌نظام افغان وی احتمالاً در منطقه، سواره‌نظامی در سطح عالی بود. ینی‌چری‌های عثمانی نیروهایی دائمی بودند که پای‌گاه آن‌ها در استانبول بود که بر علیه نادر در دوره‌ی حکومت وی

چندین بار به شرق فرستاده شده بودند، آن‌ها نهادی باثبات‌تر بودند اما اغلب اوقات [برای جنگ] بی‌اشتیاق و متمرّد می‌شدند.

نادر به ابتکاری بسیار مهم در رهبری دست زد، او آن زمینه‌چینی برای [انتقال سریع فرامین و دریافت] سریع گزارش اطلاعات نظامی از منطقه‌ی دشمن [بود]. اشتباهات غیرعمدی [در زمینه‌ی مذکور] بخشیده می‌شد، اما مجازات برای غفلت از دستورات وی شدید بود. بسیاری از پیروزی‌های نادر به خاطر [پدیده‌ی] دیده‌بانی به دست آمدند که به وی اطلاعاتی از نقاط ضعف از جانب دشمن می‌رساند، [او] حرکت سریع، وی را قادر به غافل‌گیر کردن آن‌ها می‌کرد. نادر همیشه ترجیح می‌داد که پیش از [آغاز] جنگ یا همان موقعی که جنگ آغاز می‌شد، با تدبیر جنگی، احتمالاتی که بر علیه سربازانش باشد را بکاهد، تا در حمله‌ی مستقیم به پیش، سریع‌تر باشند. نمونه‌های آن نخستین جنگ بقاورد در سال ۱۷۳۵، که وی قوایی کوچک از مردان را در حمله‌ای غافل‌گیرانه علیه توپ‌خانه‌ی عثمانی رهبری کرد، سپس رسته‌ی توپ‌خانه‌ای را که برای حمایت در حمله بر علیه ایران تدارک دیده شده بود را ربود؛ و [نمونه‌ی دیگر] حرکت و حمله از جناح عقبه‌ی سپاه، از راه میان درّه‌های مجاور برای حمله به سربازان گورکانیان مغول در گذرگاه خیبر در نوامبر ۱۷۳۸ هستند. اقدام اخیر توسط روسی‌ها در سده‌ی نوزدهم به عنوان بهترین طرح برای تهاجم به هند دانسته شده است — ژنرال روسی، کیشمیشو آن را به عنوان یک شاه‌کار در تاریخ جنگ، توصیف کرده است.<sup>۲۶</sup>

سربازان نادر، سربازانی جذب شده از همه‌ی مناطق امپراتوری‌اش و از میان سرزمین‌هایی که وی به آن جا لشکرکشی کرده بود، بودند. ما [در منابع] از سربازگیری از قبایل لزگی داغستان، استخدام سرباز از یوسف‌زی‌های درّه‌ی ایندوس، افغان‌های ابدالی از جایی که اکنون غرب افغانستان است، ایرانی‌های [جوان، [تحت عنوان] جوان‌مرد از حومه‌ی اصفهان که عقب‌نشینی کرده بودند، می‌خوانیم. بر طبق مدارک کمپانی هند شرقی هلند، علّت مشکل بزرگ در اصفهان در اوایل سال ۱۷۳۸، [که] آخرین مطلب ذکر شده چنین است — آن‌ها "همه نوع خشونت در شهر مرتکب شدند و برای هیچ کسی احترامی قائل نبودند" — تا این که در نهایت به سوی قندهار عقب‌نشینی کردند.<sup>۲۷</sup> افرادی که تمایل داشتند جذب [ارتش] شوند، از پایین‌ترین طبقات جامعه — از میان مناطق فقیرنشین شهرها، رعایای حومه‌نشین و به ویژه، از قبایل کوچ‌نشین ولایات که بیش‌تر سربازان سواره‌نظام را تأمین می‌کردند بودند، چنان که این وضعیت در سده‌ی هجدهم در جاهای دیگر نیز بود.

بسیاری از این‌ها (ترکمن‌ها، ازبک‌ها، افغان‌ها، بلوچی‌ها و گُردها) بر خلاف افشارها و قاجارهای شیعه که از قبایل قزلباش قدیمی [بودند]، و [قسمت] پیاده‌نظام [ارتش] در مناطق مرکزی ایران از آن‌ها سربازگیری می‌کرد، سنتی‌مذهب بودند. این کار از دو جهت قابل توجّه بود. نخست، به نظر می‌آید که نادر در اوایل دهه‌ی ۱۷۳۰ عمداً از سربازان سنتی برای خنثی کردن قدرت پیاده‌نظام و



سواره‌نظام شیعه، یعنی بسیاری از کسانی که به حمایت از خاندان قدیمی صفوی تمایل داشتند، نیرو جذب می‌کرد. دوم، دو نیم کردن [دسته‌های] شیعه/سنّی در ارتش، عاملی مهم در سیاست دینی دنبال شده‌ی نادر از زمان تاج‌گذاری‌اش در سال ۱۷۳۶ بود که کوششی بود برای به حدّ اقل رساندن [برخورد] آداب و رسوم شیعه [در میان سربازان سنّی]، که باعث رنجاندن مسلمانان سنّی-مذهب می‌شد.<sup>۲۸</sup> با در نظر گرفتن این مسئله که اختلافات قومی و مذهبی باعث تضعیف ارتش می‌شد، نادر مردان هر قبیله را در همان یگان‌های [مختص و] مجزای [قبیله‌ی] خودشان جای داد، و یگان‌ها را در رقابتی با یک‌دیگر قرار داد، تا ببینند که خودشان را به وسیله‌ی شجاعت و [رفتار نظامی و] تهاجمی‌شان تمییز دهند.<sup>۲۹</sup>

اما استثنایی برای فرمان اجتماعی [در زمینه‌ی مذکور] وجود داشت، برخی از سربازهای یگان‌های حفاظتی بودند که از میان خانواده‌های رؤسای قبایل متمدن جذب شده بودند که نادر آن‌ها را در خراسان مستقر کرده بود. سیاست استقرارسازی، رکنی مهم در حکومت نادر بود.<sup>۳۰</sup> این مردان جوان بخشی از سواره‌نظام عالی و جری نادر را تأمین می‌کردند. اما آن‌ها هم‌چنین به عنوان گروگان برای خوب [نگه‌داشتن] رفتار خانواده‌ها و قبایل‌شان به طور مؤثری موقوف می‌شدند و با حضورشان در ارتش، از قبایل‌شان به عنوان عنصری جوان [برای خدمت نظامی به قبیله‌شان] دور نگه داشته می‌شدند در غیر این صورت احتمالاً سبب بیش‌ترین مشکل برای حکومت نادر می‌شدند. جنبه‌ی مهمی که [لازم است] به آن اشاره شود، مسئله‌ی مستشاران و متخصصان خارجی است. منابع به این‌ها اشاراتی کرده‌اند. اغلب اوقات، ارجاعات، نسبتاً مبهم هستند اما واضح است که برای مثال، نادر از سوی روسی‌ها در تشکیل خدمه‌ی توپ‌چی و توپ‌خانه در محاصره‌ی گنجه در سال ۱۷۳۵، کمک داشته است. یک افسر مهندسی خارجی اشاره کرده است که طرحی برای ساختن پل موقت برای نادر در مسیر لشکرکشی به عراق تحت حاکمیت عثمانی در سال ۱۷۳۳ داشته است. وی به عنوان یک آلمانی، شرحی [در این باره] ارائه داده است اما به نظر می‌آید که بیش‌تر احتمال دارد که وی یک روسی با اصالت آلمانی بوده باشد.<sup>۳۱</sup> (پل در لحظه‌ای نامبارک فرو ریخت و دیگر چیزی از مهندس شنیده نشد). روسی‌ها هم‌چنین به این مسئله در شرحی از لشکرکشی نادر به هند اشاره کرده‌اند اما هم‌چنین به نظر می‌آید که این [مسئله] مورد تردید باشد.

مفهوم مهمی این‌ها، اتحاد ایرانی/روسی، [به عنوان] اتحادی ضد عثمانی است، که این مورد اخیر (اگر چه ارتباطی با مقداری نوسان) برای تمام مدت دوره‌ی حکومت نادر [به همین منوال] بود، که آغاز آن [از] ارتباطات میان روسی‌ها و مقرر طهماسب در سال [های] ۱۷۲۵-۱۷۲۶ بود. مسافر یونانی، باسیل واتانزس، اظهار می‌دارد که حامل تعدادی پیام میان روسی‌ها و ایرانی‌ها در مرحله‌ی اول [حضورش] بوده است و امکان دارد که آن‌ها [=روسی‌ها] درگیر تدارک وسایل لازم برای برخی کمک‌های نظامی [به نادر] بودند.<sup>۳۲</sup> اما برای مثال، تا کنون اشاره‌ای در منابع، از [فرستادن] مأمور

تمارین نظامی یا سازندگان سلاح [برای کمک نظامی از طرف روسی‌ها] در دست نیست. نشانی هم موجود نیست که کمک خارجی در هر وسعتی، مسئول موفقیت‌های نظامی نادر باشد، و مطمئناً مدرکی دال بر هر نوع تقلید کورکورانه از تمرین‌های نظامی روسی یا غربی هم‌دوره [ای آن‌ها] نیست. بر عکس، ویژگی برجسته‌ی ارتش نادر، مثل جزایرچی‌ها و زنبورک‌ها، هیچ مشابه دقیقی در ارتش‌های غربی در آن دوره نداشتند و این [مسئله] هوش‌مندی و انطباق مؤثر در شرایط متفاوت، در جنگاوری شرقی را نشان می‌دهد.

نادر فقط یکی از جنگ‌های بزرگ در دوره‌ی حکومتش را باخت (در بغداد در سال ۱۷۳۳)، اما وی هیچ وقت با یک دشمن آموزش‌دیده‌ی اروپایی، با انضباط آتش و تاکتیک‌های خطی استاندارد که [این موارد] در این زمان، در غرب عادی محسوب می‌شد، رو به رو نشد. برخی می‌پندارند که سربازان وی به طور حتمی در مقابل سیستم فنون جنگی غربی که [مبتنی بر] تمارین نظامی سخت و یک‌شکل بود، [او] رسماً مانور نظامی انجام می‌داد و مکرراً به تیراندازی مشغول بود، در هم می‌شکست. اما با در نظر گرفتن نبرد جنا [میان پروس و فرانسه] در سال ۱۸۰۶. آن رویارویی قطعی که ارتش پروس، که سیستم [نظامی] قرن هجدهم در آن متجلی شده بود، توسط ارتش مدرن شده‌ی فرانسه شکست خورد، که به تمرین‌های نظامی ساده شده و یک‌پارچه، سرعت مانور [بالا]، نفرات زیاد، سخت‌گیری در یک‌پارچه‌سازی سلسله‌مراتب نظامی و منطقی کردن آن، تأکید بیش‌تر بر سواره‌نظام و سربازان سبک و پیاده‌نظام، رسته‌ی توپخانه‌ی نیرومند برای از پا درآوردن دشمن پیش از زمان [اقدام] نظامی قطعی [از طرف دشمن]، و اختصاص و انتقال سواره‌نظام سنگین نیرومند برای حمله‌ی غافل‌گیرانه در همان لحظه، اهمیت می‌داد. توصیف اخیر به طور قابل توجهی مناسب سیستم نظامی نادرشاه نیز هست. موضوع تفاوت‌ها میان جنگاوری اروپایی و شرقی در این دوره و خصوصیات توانایی میان آن‌ها، موضوعی پیچیده است که شایسته‌ی مطالعه‌ی بیش‌تری است.<sup>۳۳</sup> در شرق، بر نحوه‌ی جنگ سواران، بازتاب مسافت تحت پوشش توسط سپاهیان در حال حرکت، و سنن قبیله‌ای کوچ‌نشین، اهمیت بیش‌تری داده می‌شد. پیاده‌نظام از سرنیزه استفاده نمی‌کرد و به نظر می‌آید که باید [هنگام صف‌آرایی] در فاصله‌ای از سواره‌نظام، تفنگ‌هایی با کلیبر سنگین‌تر را نگه می‌داشتند که بُرد طولانی‌تری از مشابه‌های اروپایی آن‌ها داشت (این واقعیت که سربازان سواره در سپاهیان شرقی تمایل داشتند برای اسب‌های خودشان پول پرداخت کنند نیز ممکن است عاملی مشترک [با سپاهیان غربی] بوده باشد. از دست دادن یک اسب به معنی نابودی [سوار] بود. نادر برای بلاثر کردن این مشکل، خودش هزینه‌های اسب‌های سربازانش را پرداخت می‌کرد<sup>۳۴</sup>). اما به طُرُق زیادی تغییراتی که باعث دگرگون شدن تمرین جنگ در اروپای اواخر سده‌ی هجدهم شد، [سبک جنگ یا تمرین نظامی] سپاهیان غربی را به مدل شرقی نزدیک‌تر کرد.

از توانایی‌های بزرگ نادر، توجه‌اش به تدارکات لشکرکشی بود - مدیریتی که اطمینان می‌داد که به مردانش آذوقه، لباس، حقوق، مرکب داده شده و به سلاح مؤثر، مجهز شده باشند. اشاره‌ی کمی در منابع شده که فرار از خدمت [سربازان، برای ارتش نادر] مشکل‌ساز شده باشد فقط [اشاره شده که] به ندرت مشکلات تدارکات بود (یک استثنای آن لشکرکشی مخاطره‌آمیز [به] داغستان در سال‌های ۳-۱۷۴۲ [است]، یکی از دوره‌های بی‌ثباتی اتحاد ایرانی/روسی، که به نظر می‌آید روسی -ها از قصد با دشمنان نادر، مردان قبیله‌ای لزگی که به طور جنگ پارتیزانی مؤثر، علیه نادر می -جنگیدند، توطئه چیده بودند). در جریان محاصرات طولانی نادر (به طور برجسته در بغداد در سال ۱۷۳۳ و قندهار در سال‌های ۳۸-۱۷۳۷) وی شهرهای جدیدی [برای اقامت سربازانش در طول دوره‌ی محاصره] ساخت که به طور مؤثری مردانش را سلامت نگه می‌داشت و از شیوع بیماری‌های واگیردار پیش‌گیری می‌کرد که [این مسئله] اغلب باعث شکست خوردن محاصره‌ی [شهرها توسط] ارتشی‌ها در اوایل دوره‌ی مدرن می‌شد. نادر اغلب دستوراتی را برای آماده‌سازی لشکرکشی بعدی -اش، پیش از این که لشکرکشی جاری‌اش به پایان برسد، صادر می‌کرد.

اما توجه نادر به رفاه سربازانش، عواقب سنگینی برای جمعیت وسیعی از مناطق تحت حکومتش در پی داشت. [میزان] وضع مالیات، بالا بود و اغلب، مبلغ آن همیشه به [فاصله‌ی] مدت کوتاهی بالاتر می‌رفت. شهروندان برای تهیه‌ی پول شکست خورده بودند. مقارن پایان حکومت وی، بسیاری برای دوری از مأموران مالیات پنهان می‌شدند یا حتی جلای وطن می‌کردند. در اقتصاد خشکیده -ای ایران [نیاز نادر به سکه برای مبادله] او پرداخت حقوق بسیار شدید شد و شورش‌هایی را جرقه زد که با شدت زیاد، فرونشاندند تا این که سرانجام یکی از آن‌ها خود نادر را زمین‌گیر کرد. در دوره‌ای طولانی، ارتشی که نادر ایجاد کرده بود برای کشوری به اندازه‌ی ایران غیر قابل تحمل بود. برآورد شده است که هنگامی که در حدود سی میلیون نفر در مناطق تحت حاکمیت عثمانی در قرن هجدهم و شاید ۱۵۰ میلیون نفر در امپراتوری گورکانیان مغول بودند، جمعیت ایران از نه میلیون نفر پیش از حمله‌ی افغان، شاید به کم‌تر از شش میلیون نفر کاهش پیدا کرد.<sup>۳۵</sup> در سرتاسر همان دوره، اقتصاد به عنوان نتایج تهاجم، جنگ و مطالبات مالی تحمیلی برای جنگ، متلاشی شد. ویلم فلور ارزیابی کرده است که تجارت تا یک پنجم میزان سابق در سراسر این دوره تنزل پیدا کرد.<sup>۳۶</sup>

نادر از حکومت به صورت هوش‌مندانه استفاده کرد، برخی تغییرات مهمی را ایجاد کرد و مهارت مدیریتی قدرت‌مندی داشت. سیاست مذهبی وی بدیع و جدید بود، سکولاری کردن [ = در این جا منظور عدم دخالت در عقاید شخصی مردم است] و تسامح در عقیده.<sup>۳۷</sup> در مسائل نظامی، وی کاملاً مدرن بود. وی نخستین ناوگان دریایی را دایر کرد و این [مسئله] همان طور که جفری پارکر و دیگران وصف کرده‌اند، در زمان حال به نظر ساده می‌آید [اما این اقدام] چیزی بسیار شبیه به

انقلابی نظامی [بود] که نادرشاه در ایران مسبب آن شد. تحت حکومت وی بود که برای نخستین بار اکثریت سربازان در ارتش به سلاح گرم مجهز شدند، [که] ایجاب می‌کرد اهمیت بیشتری بر تعلیم نظامی و تمرین کردن بدهد، [این‌ها] مشخصه‌ی پیشرفت‌هایی [هستند] که در اروپای سده-ی پیشین جا افتاده بودند. ارتش در اندازه و هزینه‌ای [نگهداری و حقوق] به طور زیادی توسعه یافته بود و نادر مجبور بود توانایی‌اش در جنگ محاصره‌ای را بهبود ببخشد [تا جنگ سریع‌تر به پایان برسد]. نادر شروع به تغییر شکل مدیریت کشور و تجدید نظر در ساختارهای مالیاتی برای مؤثرتر کردن آن‌ها کرد.<sup>۳۸</sup> این‌ها همه عناصری هستند [که] نوعی از انقلاب نظامی را در اروپا به نمایش گذاشته بودند.

اگر نادر طولانی‌تر و عاقلانه‌تر حکومت می‌کرد و حکومتش را برای جانشینی شایسته به جا می‌گذاشت، [که] ارتش کامیاب وی را رهبری کند، می‌توانست مدیریت کشور ایرانی و سرانجام اقتصاد را [همان طور که در اروپا اتفاق افتاد]، همان طور که پارکر و دیگران عقیده داشتند، دگرگون کند. این چنین یا در غیر این صورت، نظامی‌گری مطلق اغلب پیش‌بردی برای توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی در این دوره بود. این می‌توانست تا حدودی در ایران [به عنوان] کشوری در حال توسعه، توانایی ایستادگی در مقابل مداخله‌ی [کشورهای] استعمارگر در سده‌ی پیش رو به ارمغان آورد. اگر این اتفاق افتاده بود، امکان داشت که نادر امروزه در تاریخ ایران و خاورمیانه به شکلی نظیر پتر کبیر در روسیه به یاد آورده شود: به عنوان شخصی بی‌باک، مصلحی نظامی‌گر که کشورش را در مسیر جدیدی قرار داد.<sup>۳۹</sup> اما آشفتگی حال نادر در پنج سال آخر زندگی‌اش به این معنی بود که ابتکارات نظامی‌اش ایران را نسبتاً به صحرا بدل کرد تا کشوری در حال پیشرفت. خواسته‌های تمام نشدنی وی برای پول نقد جهت پرداخت حقوق ارتش جهان‌گیرش، تقریباً زوال خود و سلسله‌اش را به ارمغان آورد.

#### یادداشت‌ها

1. The need for a specialised study of Nader Shah's army was noted in V.J. Parry and M.E. Yapp, *War, Technology and Society in the Middle East* (London/Oxford, 1975), 24. The need was partly met by Perry's article (J.R. Perry "Army IV—Afshar and Zand" in *Encyclopaedia Iranica* 2: 506–508), but new source material has become available since that time.
2. Rudi Matthee, "Unwalled Cities and Restless Nomads: Firearms and Artillery in Safavid Iran" in *Safavid Persia: The History and Politics of an Islamic Society*, ed. Charles Melville (London, 1996). See also Rohan D'souza, "Crisis before the Fall: Some Speculations on the Decline of the Ottomans, Safavids and Mughals," *Social Scientist* 30 (Sep. 2002): 18–19 (though I have some reservations about the wider argument there). For the Safavid army generally, see V. Minorsky, ed. and trans., *Tadhkirat al-Muluk* (Cambridge, 1943), 30–36 and Haneda "Army III—Safavid" in *Encyclopaedia Iranica* 2:503–506.
3. Hodgson, Marshall G.S. *The Venture of Islam 3: The Gunpowder Empires and Modern Times* (Chicago, 1974).

4. Paul Luft, *Iran unter Schah 'Abbas II. (1642–1666)*, PhD dissertation, Goettingen, 1968, 35–36.
5. V. Minorsky, ed. and trans., *Tadhkirat al-Muluk* (Cambridge, 1943), 32–34.
6. V. Minorsky, trans. and ed., *Tadhkirat al-Muluk* (Cambridge, 1943), 33
- ادعا شده که فرماندهی توپخانه در سال ۱۶۵۵ مرد و [شاه]عباس دوم همه‌ی دسته‌های توپخانه را برانداخت، لافت نشان داده که دسته‌های توپخانه احتمالاً به وجوهی تا زمان حکومت شاه سلیمان (۱۶۹۴–۱۶۶۶) نجات پیدا کردند.
- Luft, *Iran unter Schah 'Abbas II.*, 36–38.
7. Rudi Matthee, “Unwalled Cities and Restless Nomads: Firearms and Artillery in Safavid Iran,” in *Safavid Persia: The History and Politics of an Islamic Society*, ed. Charles Melville (London, 1996), 410.
۸. دسته‌های توپخانه باز استقرار پیدا کرده بودند، بادوام نقشی را که در جنگ بازی می‌کردند کم‌تر افتخارآمیز بود (Axworthy, *The Sword of Persia*, 48–49).
9. For the Lezges, see the “Lettre du Pere Bachoud, Missionnaire de la Compagnie de Jesus en Perse, Ecrite de Chamakie le 25 Septembre 1721” in *Lettres Edifiantes et Curieuses Ecrites des Missions Etrangeres* (Paris, 1780) 4: 118; for the Afshars and Kurds of Khorasan, see Mirza Mohammad Mahdi Astarabadi, *Jahangosha-ye Naderi*; translated into French by Sir William Jones as the *Histoire de Nader Chah* (London, 1770) (JN); (original Persian text, ed. Abdollah Anvar, [Tehran, 1377 / 1998]), 1: 12.
- لزگی‌های نزدیک به مرز عثمانی، مایل بودند با اهمیت بیشتر بر سلاح گرم بدر سیستم ارتش عثمانی، برتری یابند.
10. Basile Vatatzes, *Persica: Histoire de Chah-Nadir*, ed. N. Iorga (Bucharest, 1939), 133.
- قسمت مهمی از دوره‌ی نخست زندگی نادر، که برای سال‌های زیادی تصور می‌شد که گم شده است، در مقاله‌ی من مورد کاوش قرار گرفته است
- “Basile Vatatzes and His History of Nader Shah” in *Oriente Moderno* 2 (2006), 331–343.
11. See, for example, Abraham of Crete, *The Chronicle of Abraham of Crete* (CAC), ed. and trans., G.A. Bournoutian (Costa Mesa, 1999), 118.
12. Abraham of Crete, *The Chronicle of Abraham of Crete*, 118. It is evident from the description of their armor that Abraham of Crete was primarily describing Nader’s heavy cavalry here (for the light cavalry, see note 17 below). The description fits the soldiers in the images painted in the 1750s to accompany an early text of Mirza Mahdi Astarabadi’s *Jahangosha-ye Naderi*—published with an edition of that text by Soroush and Negar in Tehran in 1991 with an introduction by Abdolali Adib Barumand.
13. Mohammad Kazem Marvi Yazdi, *Alam Ara-ye Naderi*, 3rd ed., ed. Mohammad Amin Riyahi (Tehran, 1374/1995), 887–888.
۱۴. در سال‌های میانی، ارتش رشد کرد، بر طبق جریان سربازگیری‌های، ضروریات استقرارسازی و نیازمندی‌های خاص در لشکرکشی‌های خاص در نوسان بودند؛ ۱۰۰۰۰۰ نیروی مبارز تا سال ۱۷۳۳ (Abraham of Crete, *The Chronicle of Abraham of Crete*, 118, میان ۱۲۰۰۰۰ و ۱۸۰۰۰۰ در سال ۱۷۳۶ تخمین زده است)؛ ۱۵۰۰۰۰ تا سال ۱۷۴۱. لشکرکشی سال ۱۷۴۳، تلاشی عالی را به نمایش گذاشت، اما مجموع ۳۷۵۰۰۰ [سرباز] محتمل است. منابع دیگر از جبهه‌ی اصلی ارتش [ایران] در لشکرکشی سال ۱۷۴۳، رقم ۲۰۰۰۰ نیرو را داده‌اند، که رقم داده شده جدا از نیروهای فرستاده شده برای تصرف دیگر شهرهای عراق تحت حاکمیت عثمانی، با رقم کل تناسب دارد.

(for example, von Hammer, *Geschichte des Osmanischen Reiches* (Pest, 1831) 8:47 . . ein Heer von hunderttausend Persern, von eben so vielen Kurden und Arabern verstaerkt . . .). See also note 18 below.

15. Jonas Hanway, *An Historical Account of the British Trade Over the Caspian Sea*. . .to which are added *The Revolutions of Persia during the Present Century, with the Particular History of the Great Usurper Nadir Kouli* (London 1753), 1: 253

۱۶. سواران سبک توسط مردی فرانسوی (د وولتُن) توصیف شده‌اند که آن‌ها را لوتچی‌ها می‌خواند (احتمالاً برداشت شنیداری اشتباه از [کلمه‌ی] فارسی لوتی، مفهوم یک جوان، جوانی متمرد [دارد]). وی آن‌ها را در هند سه سال زودتر دیده: آن‌ها کلاعی چهارگوشه‌ای، [به نام] کلاه نادری می‌پوشیدند [که] هجده اینچ [=هر اینچ معادل ۲/۵۴ سانتی‌متر است] بلندی آن بود، با [تنگه‌ای از] پوست بز یا پوست گوسپند که دور آن [پیچیده] بود، عبایی پشمین بر شانه‌هایشان، پیراهنی باز که سینه‌ی آن‌ها را عریان گذاشته بود؛ شلوارهای کوتاه، و پوتین‌های چرمی. هر کدام از آن‌ها با یک شمشیر، یک تفنگ فتیله‌ای و یک تبر مسلح بودند.

The description is quoted in S Subrahmanyam, "Un Grand Derangement: Dreaming an Indo-Persian Empire in South Asia, 1740–1800," *Journal of Early Modern History* (Leiden, 2000): 4: 358 and Laurence Lockhart's article "De Voulton's Noticia," *Bulletin of the School of Oriental Studies* 4 (February 1926): 234; and also appears in the letter of Pe`re Saignes—"Lettre du Pe`re Saignes de Chandernagore, 10 Fevrier 1740" in *Lettres Edifiantes et Curieuses Ecrites des Missions Etrangeres* (Paris, 1780), 4: 230–277 which seems to derive from the same source.

نسخه‌ی ساینس بیان می‌دارد که اسب‌سواران یک سپر اضافی داشتند و می‌گویند [که] روکش آن‌ها سبز، زرد یا سرخ بود.

17. Robert W. Olson, *The Siege of Mosul and Ottoman-Persian Relations 1718–1743* (Bloomington, 1975), 122–124 and 165

(به نقل از منابع عثمانی) نشان می‌دهد که چگونه ارتش ۳۷۵۰۰۰ نفری به یگان‌های تابع یا رسته‌های کوچک‌تر برای لشکرکشی‌ای که در پیش رو بود تقسیم شدند.

18. Christopher Duffy, *The Army of Frederick the Great* (Newton Abbot, 1974), 165.

ارتش اتریش در سال ۱۷۵۶ متشکل از ۱۷۷۵۰۰ نفر بود؛ ارتش پروس متشکل از ۱۴۳۰۰۰ نفر.

19. Hanway, *An Historical Account of the British Trade*, 1: 251–3.

۲۰. بهترین توصیف از این سربازان روایتی از «شرح آبراهام کرتی» در تاج‌گذاری نادر در سال ۱۷۳۶ آمده است — "آن‌ها سلاح گرم بسیار بزرگی را در دست‌شان نگه داشته بودند. وزن هر تفنگ بیشتر از پانزده اوقیه بود. آن‌ها سلاح-شان را [در حالتی] نگه داشته بودند که سر لوله‌ی تفنگ رو به بالا بود. نیمی از [بدنه‌ی] هر لوله‌ی تفنگ با حلقه‌های طلایی تزیین شده بود، و نیمی دیگر با حلقه‌های نقره‌ای. آن‌ها بر تفنگ‌های‌شان تکیه می‌دادند چنان که انگار آن‌ها عصا بودند. بر سرهای‌شان کلاه‌های نمدی پوشیده بودند... [که بر روی آن] [=کروشه از مؤلف است] کلمات الله-یاالله به سه سبک نوشته شده بود"

(CAC, 78)

وزن سلاح از مبنا (یک اوقیه معادل ۲/۸۳ آی‌بی) [با] حدود ۱۹/۲۵ کیلوگرم (۴۲/۵ آی‌بی) ساخته می‌شد. وزن یک اسلحه‌ی قابل مقایسه از ایران [در] قرن هجدهم در موزه‌ی تاریخی پرن (کلکسیون موسبر) ۲۷/۵ کیلوگرم است.

(see Axworthy, *The Sword of Persia*, 210 for illustration).

این [وزن] برای سلاح پیاده‌نظام سنگین است، اما اگر جزایرچی‌ها بر اسبچه [=نوعی اسب کوتاه‌قد] یا قاطر برای حرکت‌های استراتژیک سوار سوار باشند امکان‌پذیر است. هانوی و منابع وی‌آسی استفاده از تفنگ‌های فتیله‌ای بسیار سنگین را تأیید می‌کنند.

21. For example, *The Chronicle of Abraham of Crete*, 39.
22. Von Hammer 1831, 8: 48. Lockhart seems to have mistaken 'hundert sechzehn' for 'hundert sechzig' because he gives the number of cannons as 160 (L. Lockhart, *Nadir Shah* [London, 1938], 230).
23. See Barumand's edition of Astarabadi's *Jahangosha-ye Naderi*, 96, 322.
24. See *The Chronicle of Abraham of Crete*, 39
- جایی که راوی تفاوتی آشکار میان توپخانه‌ی صحرائی نادر و زنبورک‌ها را تصنیف می‌کند، هم‌چنین می‌گوید که ایرانی‌ها مکرراً بیش‌تر از عثمانی‌ها توپ‌های‌شان را شلیک می‌کردند. شرح واتاتزس از دومین جنگ بقاورد، [در] یک دهه‌ی بعد، بیان می‌کند که توپخانه‌ی ایران نیز بر [توپخانه‌ی] عثمانی در آن جا برتری داشت.
- (Vatatzes, *Persica*, 283–284).
25. See, for example, *Vatatzes, Persica*, 282–3.
26. Quoted in Christopher Bellamy, *The Evolution of Modern Land Warfare: Theory and Practice* (London, 1990), 214.
27. Willem Floor, *Nader Shah* (forthcoming).
28. For an extended discussion of Nader's religious policy, see Ernest Tucker, "Nadir Shah and the Ja'fari Madhhab Reconsidered," *Iranian Studies* 27, no. 1–4 (1994): 163–179; and his recent book *Nadir Shah's Quest for Legitimacy in Post-Safavid Iran* (Florida, 2006).
29. Most notably at the siege of Kandahar in 1738; see Axworthy, *The Sword of Persia*, 184–5.
30. See J.R. Perry, "Forced Migration in Iran During the Seventeenth and Eighteenth Centuries," *Iranian Studies* 8, no. 4 (1975): 199–215.
31. Astarabadi, *Jahangosha-ye Naderi*, 1: 162.
32. Basile Vatatzes, *Voyages de Basile Vatace en Europe et en Asie*, ed. E. Legrand (Paris, 1886), 223. See also Axworthy on Vatatzes in *Oriente Moderno*, 332–333 and note.
33. For further discussion, see Axworthy, *The Sword of Persia*, 83–4. See also Jos Gommans, "Indian Warfare and Afghan Innovation During the Eighteenth Century," in *Warfare and Weaponry in South Asia 1000–1800*, ed. J.L. Gommans and D.H.A. Kolff (New Delhi, 2001). It is likely that many of the practices examined by Gommans
- (به طور قابل ملاحظه، استفاده از کارابین‌های [تفنگ لوله‌کوتاه سبک] کوتاه، با سبک بلاندرباس [تفنگ فتیله‌ای کوچک با دهانه‌ی پهن و عریض] سواره‌نظام) که اصالت آن در ارتش نادرشاه بود، که احمدشاه ذرّانی به صورت مشروط به عنوان فرماندهی افغان [ها در ارتش نادر] خدمت می‌کرد.
34. *Abraham of Crete, The Chronicle of Abraham of Crete*, 118.
35. C.A. Bayly, *Imperial Meridian: The British Empire and the World 1780–1830* (London, 1989), 23; C. Issawi, *The Economic History of Iran 1800–1914* (Chicago, 1971), 20; W. Floor, *The Economy of Safavid Persia* (Wiesbaden, 2000), 2–3.
36. Willem Floor, "Dutch Trade in Afsharid Persia (1730–1753)" (article, forthcoming).
37. Axworthy, *The Sword of Persia* (London, 2006), 169.
38. For the reforms, see Axworthy, *The Sword of Persia*, 180, and A.K.S. Lambton, "The Tribal Resurgence and the Decline of the Bureaucracy in the Eighteenth Century," in *Studies in 18th Century Islamic History*, ed. Thomas Naff and Roger Owen (Carbondale and Edwardsville, 1977), 123–7

نادر هم‌چنین به عنوان عملی [در راستای] سیاست کشوری، نسبت وسیعی از عطایای دینی (اوقاف) بیش از حد گسترش یافته را مصادره کرد که به عنوان دلیل عمده‌ی ناتوانی تصاعدی سلسله‌ی پیشین صفوی ملاحظه شده است.

(see Mansur Sefatgol, "The Question of Awqaf Under the Afsharids," in *Studia Iranica: Cahiers vol 21/Materiaux pour l'Histoire Economique du Monde Iranien*, ed. Rika Gyselen and Maria Szuppe [Paris, 1999] and Bayly, *Imperial Meridian: The British Empire and the World 1780–1830* (London, 1989).

عصری که گم شده، توسعه‌ی سیستم اعتباری مالی برای اجازه‌ی [دریافت] وام‌هایی [برای] کشوری بزرگ برای اهداف نظامی، همان طور که در دوره‌ی مقام‌داری [آلبرت فُن] والنشتاین [= (۱۶۳۴-۱۵۸۳)] فرماندهی نظامی جبهه‌ی امپراتوری مقدس روم در جنگ‌های سی‌ساله‌ی اروپا، در توسعه‌ی نظامی و نیروی دریایی انگلستان، و در تاریخ فرانسه در قرن هجدهم [که] در نهایت با فاجعه در انقلاب فرانسه، زمانی که عجز دولت برای پرداخت دیون سقوط [حکومت] را باعث شد) مهم بود، است. اما اهمیت تقی‌خان شیرازی در حکومت افشاری، [که] مشاور مالی نادر بود، میان دیگر چیزها، و چشم‌انداز تجارت توسعه یافته با هند، احتمال [توسعه‌ی سیستم اعتبار مالی] که حتی می‌توانست به موقع در ایران پدیدار شود را افزایش داد.

۳۹. پتر کبیر از سال ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ (به مدت چهل و پنج سال) حکومت کرد و اکثر اصلاحات مدرن‌سازی [که] ما به وی وابسته می‌دانیم، در بخش آخر حکومت وی جای‌گیر شدند. حتی اگر ما سال‌های دوره‌ی نیابت سلطنت وی [=نادر] را در نظر بگیریم، نادر تنها برای پانزده سال حکومت کرد. آغاز اصلاح اداری [از] آن جا [= زمان نیابت سلطنت نادر] بود، و [این مسئله] دلالت بر این دارد که تمایل به حمایت از تجارت وجود داشت. استدلال من این نیست که نادر، نقشه‌ای بزرگ برای مدرن‌سازی ایران داشت؛ بل که [استدلال من] این است که این چیزها می‌توانست به عنوان نتیجه‌ی روند آغاز طرح [اصلاحات]، توسط ارتش نوین وی رخ بدهند، همان طور که در اروپا رخ دادند. اما زمان کافی وجود نداشت، و تصویر [ی] که از آن دوره هست [به خاطر اثرات معکوس از آزمندی دیوانه‌وار نادر در پنج سال آخر زندگی‌اش، تیره است.



## دارا و نادر

در قحطی سال ۱۳۳۶ هجری قمری (۱۲۹۶ هجری شمسی)

منصوره کریمی قهی<sup>۱</sup>

## چکیده

در سال ۱۳۳۶ ق/۱۲۹۶ ش به علت کاهش ریزش‌های جوی و خشکسالی، کاهش محصولات کشاورزی، به ویژه گندم و برنج، عرضه محصولات کم شد. از طرف دیگر به علت حضور نیروهای روسیه، عثمانی و انگلستان در ایران، تقاضا برای آذوقه و غله زیاد شد. کمبود عرضه و افزایش تقاضا موجب گرانی، کمبود و گاه نایابی مایحتاج اصلی مردم شد. تا جایی که بنا بر گزارش‌های تاریخی در اثر قحطی یک سوم از مردم ایران جان خود را از دست دادند. در این مقاله با مراجعه به منابع تاریخی، زندگی و معیشت سه قشر مرفه، تهیدست و متوسط جامعه ایران در قحطی سال ۱۳۳۶ ق/۱۲۹۶ ش، و آسیب‌های وارده بر هر قشر بررسی شد.

**کلید واژه:** قحطی سال ۱۳۳۶ قمری/۱۲۹۶ شمسی، قشر مرفه، قشر فقیر، مردم ایران.

<sup>۱</sup> دانش‌آموخته دکتری تاریخ از دانشگاه الزهرا (س) karimighehi@gmail.com

### **Rich and poor in the famine of 1336 AH in Iran**

#### **Abstract**

In the year 1336 AH ,due to lack of rain, drought, and lack of agricultural products especially wheat and rice, supply of products reduced.On the other hand, demand for food and grain increased due to the presence of Russian, Ottoman and British forces in Iran. Lack of supply and rising demand has led to high prices, shortages and sometimes shortages of people's basic needs. According to historical reports, one-third of Iranian people died from famine. In this article, with referring to historical sources, livelihood and damage of rich, poor and middle class of Iran society during 1336 AH famine studied.

Key words: Famine of the year 1336 AH, the rich, the poor, middle class, The Iranian people, famine casualties

## مقدمه

قحطی سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش که در منابع تاریخی از آن به مجاعه نیز یاد می‌شود، از جمادی‌الاول ۱۳۳۵ق/ اسفند ۱۲۹۵ آغاز شد و تا محرم ۱۳۳۷ق/مهر ۱۲۹۷ ادامه یافت. با وجود آنکه در این دوره، انواع مواد غذایی مانند: گوشت، ماهی، تخم مرغ، عدس، لوبیا قرمز، لوبیا سفید، لوبیا سبز، لوبیا چشم بلبلی، مغز گردو، کدو، بادمجان، سیب زمینی، تخم سبزیجات، شیر، ماست، قیسی، قند، گیوه، پارچه، نخ، در بازار یافت می‌شد (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/۵۸، ۷۲، ۵۳، ۷۵، ۷۶) و محصولات چوبی چون برنج و گندم در بازار خرید و فروش می‌شد و نان به اندازه‌ای در نانواپی‌ها بود که گاه شب در بساط فروشنده باقی می‌ماند (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/۱۵۵؛ کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۱۴-۴۱۳)، به استناد گزارش‌های تاریخی، حدود یک سوم جمعیت ایران در این دوره جان خود را از دست دادند (مجد، ۱۳۹۴). این عده چه کسانی و از کدام اقشار جامعه ایران بودند و چرا تا این حد در قحطی آسیب دیدند؟ برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، با مراجعه به منابع تاریخی، وضعیت زندگی، معیشت و تغذیه اقشار مختلف مردم ایران را در قحطی سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش بررسی شد. هدف اصلی مقاله، مقایسه وضعیت اقشار مختلف مردم ایران در قحطی سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش است تا مشخص شود روزگار قحطی بر ثروتمندان و تهیدستان چگونه گذشت؟

در آثار تاریخنگاری در باره ترکیب جمعیت، طبقات جامعه، منابع درآمد و شیوه معیشت اقشار مختلف جامعه ایران کمتر اشاره شده است، آگاهی از وضعیت اقتصادی و معیشتی اقشار مختلف، از راه مراجعه به اطلاعات جسته و گریخته خاطره‌نویسان و مورخان حاصل می‌شود. برای بررسی وضعیت مردم ایران در قحطی سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش، به خاطرات بر جای مانده از روزگار قاجار مراجعه شد، زیرا در این منابع، جزئیات دقیقی در باره زندگی مردم ارائه شده است. روزنگاشت‌های محمودولی‌خان تنکابنی، باقر کاظمی و سیدمحمد کمره‌ای، سه چهره‌های سیاسی اواخر دوره قاجار، حاوی اطلاعات ارزشمندی در باره اقشار مختلف جامعه ایران طی قحطی ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش است. مبنای بسیاری از داده‌های تاریخی این مقاله آثار ارزشمند آنان است.

در باره قحطی سال ۱۲۹۶ پژوهش‌های بسیاری انجام و از مناظر گوناگون، علل وقوع قحطی و اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در هنگام وقوع قحطی بررسی شده است. برخی از این آثار گاه به فراخور موضوع به وضعیت مردم در هنگام قحطی نیز اشاره کرده‌اند (مجد، ۱۳۹۴؛ کوهستانی نژاد، ۱۳۸۱؛ خدروی زاده، بهار ۱۳۷۷). این مقاله با تمرکز بر زندگی روزمره مردم ایران در قحطی سال ۱۲۹۶ش، وضعیت اقشار مختلف ایران را در روزگار قحطی روایت می‌کند.

در جامعه ایران عصر قاجار همانند تمام جوامع دنیا، سه طبقه ثروتمند، متوسط و فقیر وجود داشته است. طبقه مرفه شاه، شاهزادگان، درباریان، دولتمردان، صاحب مناصبان نظامی و اداری، ملاکین تجار، و صاحبان موقوفات را در بر می‌گرفت. طبقه متوسط؛ خرده مالکان، علما، کسبه شهری، صاحبان حرف و مشاغل خاص، و کارمندان دوایر دولتی را شامل می‌شد. طبقه سوم توده

ساکنان شهرها و رعایای روستاها بودند که از مال و املاک بهره‌ای نداشتند. در آمد روستاییان از کار بر روی زمین اربابی و دریافت سهم ناچیزی از سهم اربابی تأمین می‌شد. درآمد اکثر سکنه شهرها از دوره‌گردی، خرده‌فروشی، عملگی و کار در خانه‌اعیان حاصل می‌شد.

### قشر مرفه در قحطی سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش

شاهزادگان، ملاکین، تجار و بازاری‌های شهرهای مختلف، همچنین نمایندگان مجلس، وزرا و کارمندان عالی‌رتبه‌ی ادارات که حقوق ثابت و نسبتاً بالایی از دولت دریافت می‌کردند، از اقشار مرفه به شمار می‌آمدند. درآمد این قشر از مستغلات و املاک و آبادی‌هایی تأمین می‌شد که در گوشه و کنار کشور داشتند. این درآمد به آنها امکان می‌داد مخارج خود، خانواده، خدمه و وابستگانشان را تهیه کنند، املاک، عمارت و اتومبیل بخرند و اراضی بسیاری در مناطق گوناگون زیر کشت ببرند. قحطی تهران آسایش این اقشار مرفه را به خطر نینداخت. برای آنها همه‌گونه مواد غذایی به ویژه گندم فراهم بود. درآمد حاصل از مستغلات و فروش محصولات زراعی امکان خرید هر کالایی را هر چقدر گران به آنها می‌داد.

### شاهزادگان

شاهزادگان از مرفه‌ترین افراد جامعه بودند که املاک و مستغلات و درآمد فراوان داشتند. شاهزاده فرمانفرما از ملاکین بزرگی بود که خود و پسرش نصرت‌الدوله، مستغلات، املاک، و باغ‌های بسیار در مراغه، اسدآباد، یافت آباد، شیراز و تهران و اموال منقول و غیر منقول دیگری داشتند. عایدی حاصل از املاک و مستغلات به آنها امکان می‌داد به راحتی از عهده هزینه نگهداری از املاک و رعایای وابسته به خود برآیند و مالیات مستقیم و غیر مستقیم املاک و اموال خود را بپردازند. نصرت‌الدوله اتومبیل شخصی داشت و از محل همین عایدات، در ایام جنگ جهانی اول و گرانی سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش، که تهیه بنزین بسیار دشوار بود، او به راحتی از عهده هزینه بنزین و نیز پرداخت مالیات آن بر می‌آمد (فرمانفرما، ۱۳۶۶: ۴۵۲/۲). از محل همین عایدات، حقوق کارگران و رعایایی پرداخت می‌شد که در املاک و باغ‌های فرمانفرما کار می‌کردند. فرمانفرما در ایام قحطی نیز خود را نسبت به تهیه خوراک و نان این افراد مکلف می‌دید و از این رو به محمد ولی میرزا سفارش کرد به هر وسیله‌ای شده قوت لایموت فرزندان کارگران باغ را تأمین کند. حتی تأکید کرد از اسدآباد با هر قیمت کرایه، آرد به تهران بفرستند و در خارج شهر نان پخته و در اختیار کارگران بگذارند (همان، ۴۶۲/۲). افزون بر این، در ایام قحطی، فرمانفرما مبالغی برای اعانه به فقرا داد و به توصیه‌ی وی مباشرانش در مسجد جنت آباد اسدآباد هر شب عده‌ای از فقرا را اطعام می‌کردند (همان، ۴۵۶/۲).

مصدق السلطنه نیز از تبار شاهزادگان قاجار بود. عایدات و درآمد او، زندگی مرفه‌ی برایش فراهم کرده بود، و به او امکان سفر به اروپا و تحصیل در آنجا را می‌داد (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۸۵۰/۲). مهمانی -

های مفصل وی در ایام قحطی (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۶۹۶، ۷۴۲/۱) و مساعدت مالی او به خانواده محبوسان کمیته مجازات (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۶۲۵/۱)، گویای درآمد بالای او است. او در خاطراتش، جزئیات سفر به اروپا و اقامت و تحصیل در آنجا، بیماری و بستری شدنش در بیمارستان و ابتلا مادرش به حصبه را شرح می‌دهد، اما به روزهای سخت قحطی و مرگ و میر در تهران اشاره نمی‌کند (مصدق، ۱۳۶۵: ۲۰-۵). از قلم افتادن این موضوع گویای آن است که او در آن دوره سخت در رفا زندگی می‌کرده و هیچ خاطره تلخی از آن روزها در خاطرش نمانده است.

عین‌السلطنه از طبقه شاهزادگان و ملاکین بود. او که اداره املاک پدری‌اش را در الموت بر عهده داشت، از فروش محصولاتش از درآمد خوبی برخوردار بود و با افزایش قیمت‌ها، عایدی‌اش بیشتر هم شد؛ هرچند در محرم ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش، او افزایش قیمت غله را در قزوین و رودبار منکر می‌شود و از کاهش فروش محصول گلایه دارد (عین‌السلطنه، ۴۹۱۹/۷)، از نظر درآمد و تأمین آذوقه خود و خانواده‌اش در مضیقه نبود و برای خواهران و برادرانش در تهران نیز غله و پول می‌فرستاد (همان، ۴۹۷۱/۷). در سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش، او چند انبار غله داشت که از ترس غارت یا مصادره توسط جنگلی‌ها، موجودی انبارها را به سرعت به فروش رساند (همان، ۵۰۱۷/۷). تمکن مالی و مقدار درآمد به او امکان می‌داد در منزلش پذیرای میهمانان مختلف باشد (همان، ۴۹۵۷/۷)، هزینه دکتر، خرید دارو و تهیه واکسن برای کودکان الموت را بپردازد (همان، ۴۹۲۲/۷) و با آنکه در ایام قحطی مردم برای تأمین حداقل خوراک خود در مضیقه بودند، و با وجود افزایش قیمت یونجه و کاه، او هزینه نگهداری دو هزار اسب و مادیان و قاطر را متحمل شد (همان، ۵۰۱۷/۷). دیگر شاهزادگان قجری مانند قوام‌السلطنه نیز از نظر درآمد و گذران ایام قحطی وضعیت چنین داشتند.

### ملاکان بزرگ

از دیگر اقشار مرفه جامعه، طبقه ملاک بود که به علت عایدات املاکشان همیشه از درآمد بالایی برخوردار بودند، در دوران گرانی و قحطی به علت افزایش قیمت غله این درآمد افزایش یافت. محمدولی خان تنکابنی از ملاکین و اعیان گیلان، از چنان درآمندی برخوردار بود که قحطی و تنگدستی سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش نیز در عایدی و درآمد وی اختلالی ایجاد نکرد. او در تأمین هزینه‌های زندگی خود و رعایایی که در املاکش مشغول کار بودند، و نیز هزینه کشت و برداشت محصول در املاکش به هیچ وجه در مضیقه و تنگنا قرار نگرفت. درآمد و عایدی اماک و مستغلات حتی به او امکان داد که به ساخت سد و حفر چند پارچه قنات اقدام کند و دستمزد تعداد زیادی کارگر را بپردازد. در در یادداشت روز ۲۰ شوال ۱۳۳۵ قمری/۱۸ مرداد ۱۲۹۶ش، از ساخت سد روی رودخانه زرشک و بارجین (املاک خودش در قزوین) و نیز حفر چند قنات گزارش داده و می‌نویسد: «الان ده روز است که بحمدالله مشغول شده‌ایم بقدر ۵۰۰ عمه کار می‌کنند» (تنکابنی، ۱۳۷۸: ۱۳۱).

وثوق الدوله و قوام السلطنه نیز از ملاکین متنفذ بودند و هر دو نفر آبادی‌ها و املاک فراوان در مناطق مختلف داشتند. بخشی از درآمد آنها از فروش محصولات زمین‌های کشاورزی حاصل می‌شد. کمره‌ای در یادداشت ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۳۶ق/ ۸ شهریور ۱۲۹۷ش، به تصرف محصول املاک آنها در رشت توسط جنگلی‌ها اشاره می‌کند که معادل بیست هزار تومان بود (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/ ۴۷۶-۴۷۵). با وجود داشتن درآمد و عایدی بالا، حتی در روزگار قحطی و نایابی نان نیز خانواده وثوق الدوله در زحمت و رنج نبودند. چنان که گزارش شده در اوج قحطی و کمبود نان، مصرف خانواده وثوق الدوله و بستگان و عمالش روزانه بیست من نان بود. وثوق الدوله با استفاده از روابط فامیلی و دوستی‌اش با مخبر السلطنه، نان مصرفی خود و بستگانش را از سهمیه نان منطقه دولاب تهیه می‌کرد؛ اقدامی که رهاورد آن برای ساکنان منطقه دولاب فقر، گرسنگی و مرگ و میر بسیار بود (همان، ۱/ ۷۷). در ایامی که در کردستان روزانه بیست نفر از مردم در اثر گرسنگی می‌مردند (فرمانفرما، ۵۷۷/۲)، وثوق الدوله، رئیس‌الوزراء، به افتخار مارلینگ، وزیر مختار انگلیس، در منزلش ضیافت شام تودیع ترتیب داد و از وزراء، نمایندگان و متفین پذیرایی کرد (مورخ‌الدوله سپهر، ۱۳۳۶: ۵۰۸).

قوام حضور و مشارالملك نیز در اطراف تهران و سایر شهرها املاک بسیار داشتند و از این رو در ایام قحطی از نظر گندم، آرد و نان هرگز در مضیقه نماندند. حتی در زمان دولت وثوق الدوله، که برای کنترل بازار گندم و نان بر واردات گندم به تهران نظارت جدی داشت و به هرکس مجوز وارد کردن گندم نمی‌داد (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/ ۵۷۷)، آنها به راحتی محصول گندم خود را از ساوجبلاغ و دیگر مناطق وارد تهران می‌کردند. چنان که در محرم سال ۱۳۳۷ق/ ۱۸ مهر ۱۲۹۷، قوام حضور ۲۰ خروار گندم از ده ساوجبلاغ به تهران وارد و انبار کرد. مشارالملك نیز چندین خروار گندم وارد تهران کرد و با وجودی که مفتش انبارها مانع شد او را برکنار کردند و گندم‌ها به خانه رفت (همان، ۱/ ۶۲۱).

### وزرا و نمایندگان مجلس

وزرا و نمایندگان مجلس گروه دیگری از قشر مرفه بودند که افزون بر املاک و مستغلات، حقوق مکفی دریافت می‌کردند و به خاطر اشتغال در سمت‌های مهم وزارتی از امتیازهای ویژه نیز برخوردار بودند. کمره‌ای به درآمد بالای ممتازالدوله؛ وزیر مالیه، اشاره کرده و می‌نویسد: «آقایان وزرای مالیه با اینکه مرم از گرسنگی می‌میرند و خودشان این همه سرمایه و تیول دارند، از گذشتن ماهی هزار تومان حقوق وزارتی نمی‌گذرند که ماهی دویست تومان یا چهارصد تومان بگیرند» (همان، ۱/ ۳۷۷).

نمایندگان مجلس به علت حقوق ثابتی که از مجلس می‌گرفتند، همچنین عایدات دیگری از املاک و مستغلاتشان در اختیار داشتند، وضع خوبی در دوره قحطی داشتند. در ایام قحطی نیز دولت حقوق آنها را پرداخت می‌کرد. حتی بابت حقوق ماه‌های تعطیلی مجلس، مبلغ پانصد تومان به شیخ ابراهیم زنجانی، فاضل کاشانی، مویدالاسلام، شیخ عیسی کرمانی، شیخ محمد حسین یزدی،

مدرس، عدل‌الملک، رفعت‌الدوله کرمانی، آصف‌الممالک و... پرداخت کردند (همان: ۵۷۲/۱). این پرداختی‌ها شامل نمایندگانی نمی‌شد که به کرمانشاه مهاجرت کرده بودند. کمره‌ای با انتقاد از این اقدام دولت می‌نویسد: حقوق ماه‌های تعطیلی مجلس دارالشورا را به این افراد می‌دهند اما حقوق ایام کار را به خانواده‌ی مساوات، میرزا علی خان کلوب و شیخ رضا ده خرقانی نمی‌دهند که خانواده‌هایشان از گرسنگی در حال تلف شدن هستند (همان، ۵۷۲/۱).

قشر مرفه در سخت‌ترین روزهای قحطی، نه تنها از نظر درآمد و تغذیه در وضعیت مطلوبی به سر می‌بردند بلکه درآمد و نقدینگی فراوان، به آنها امکان برگزاری مهمانی‌های پر هزینه و پذیرایی‌های مفصل از اقوام، دوستان و آشنایان را نیز می‌داد. این‌گونه مهمانی‌ها، که مراسم سلام و مهمانی‌های دربار تا مراسم عروسی و ختم و مهمانی‌های طبقه مرفه را در بر می‌گرفت، در اوج مرگ و میر ناشی از قحطی و بیماری در تهران و شهرستان‌ها برگزار می‌شد. میزبانان با غذاهایی چون چلو کباب، چلو و خوش قیمه، چلو و خورش قرمه، و انواع دسرها از مهمانان خود پذیرایی می‌کردند. سید محمد کمره‌ای گزارش‌های زیادی از ضیافت‌های کوچک اما مفصل قشر مرفه و متوسط تهران در اوج قحطی سال ۱۳۳۶ ق/ ۱۲۹۶ ش ارائه داده است. در ماه جمادی‌الاول ۱۳۳۶ ق/ بهمن ۱۲۹۶ ش، از مهمانی منزل یمین‌الملک و صرف «چلوکباب خانگی بسیار خوبی به همراه آبگوشتی اعلا» در آنجا می‌نویسد (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۵۸/۱). همچنین به مهمانی منزل اکبر آقا ساعت‌ساز اشاره کرده و می‌نویسد: «ناهار از رستوران چهار بشقاب چلوکباب و چهار بشقاب پلو و خورش و مخلفات فرستاده آوردند همه خورده (شد)» (همان، ۶۲/۱) در رمضان همان سال/ خرداد ۱۲۹۷، در حالی که ضجه‌ی مردم از گرانی و بدی نان جو بلند بود (همان، ۲۵۱/۱، ۲۶۲) از صرف انواع خوراکی‌ها: چای، نان، پنیر، خیار، سبزی، زردآلو و آلبالو، شیربرنج و چلو و خورش مسما کدو و دوغ و سایر مخلفات در مهمانی افطار منزل میرزا محمدعلی جاوید (همان، ۲۶۷/۱) و اکبر آقا ساعت‌ساز (همان، ۲۸۵/۱) و نیز از سرو زلوبیا، نان روغنی، پنیر، چای و چند قسم خوراک، سوپ، کته و میوه در پیش افطار و افطار مفصل منزل مصدق‌السلطنه (همان، ۲۶۲/۱) خبر می‌دهد. همچنین در شوال ۱۳۳۶ ق/ تیر ۱۲۹۶ ش که مجدداً امر نان و گندم در تهران بسیار بد و قیمت گندم از ۲۷ تومان به چهل تومان رسید (همان، ۳۷۲/۱)، به مهمانی منزل مستشارالملک و مرآت‌الممالک و صرف چلو و خورش مسمای بادمجان و آبگوشت اعلا و طالبی عالی و دیگر مخلفات در آنجا اشاره می‌کند (همان، ۳۶۵، ۳۷۲/۱). در ذیحجه همان سال/ شهریور ۱۲۹۷ ش، از صرف چلو و مسمای قیمه بادمجان و آبگوشت به همراه دوغ و انگور در منزل ملک‌زاده (همان، ۵۸۷/۱) و صرف چلو اسلامبلی و سرگنجشکی اعلاء و خورش بامیه و دو قسم کباب به همراه خربزه در مهمانی مصدق‌السلطنه گزارش می‌دهد (همان، ۵۹۰/۱). در محرم سال ۱۳۳۷ ق/ مهر ۱۲۹۷ ش، از مهمانی در خانه طباطبایی همدانی و صرف پلو با به سرخ‌کرده و گوشت و خربزه، آبدوغ، نان و پنیر (همان، ۶۳۲/۱)

و مهمانی مرآت‌الممالک و صرف قیمه ریزه، آبگوشت، بادمجان سرخ کرده، پنیر، نان خانگی، خربزه، خرما و ترشی در آنجا می‌نویسد (همان، ۱/۶۴۰). در ربیع‌الاول ۱۳۳۷ق/آذر ۱۲۹۷ش، از ناهار مفصل چند روزه در منزل صمصام‌السلطنه (همان، ۱/۷۳۰)، ناهار بسیار خوب خانۀ مصدق‌السلطنه (همان، ۱/۷۴۲)، و ناهار مفصل منزل نجم‌السواظین (همان، ۱/۷۴۳)، و در ربع‌الثانی همان سال/دی ۱۲۹۷ش، از ناهار مفصل و گواری خانۀ مشارعظم (همان، ۱/۸۰۰)، و مهمانی ناهار عین‌الممالک در باغ سراج‌الملک و صرف کلم پلو پرگوشت با سبزی تازه، کباب، ماست، سبزی و گلابی (همان، ۱/۷۹۴)، مهمانی منزل میرزا صادق بروجردی و صرف خورش مرغ، مسمای آلو، فسنجان، ترحلوا و سکنجبین (همان، ۱/۸۰۵)، مهمانی خانۀ شیخ محمدعلی قزوینی و صرف آبگوشت خیلی لذیذ و نان اعلائی قزوین (همان، ۱/۸۰۸) گزارش می‌دهد. برگزاری این گونه مهمانی‌ها در ایام قحطی نشان می‌دهد طبقه مرفه از نظر درآمد و تهیه انواع آذوقه و نان به هیچ روی در مضیقه نبودند و امکان پذیرایی از مهمانان برایشان فراهم بود. برگزاری مهمانی‌ها و صرف چند نوع غذا و دسر در آنها، در روزهای سختی که مردم به نان شب خود محتاج بودند و فقرا و تهیدستان در اثر گرسنگی جان خود را از دست می‌دادند، نمایان‌گر شکاف طبقاتی عمیق میان قشر مرفه و اکثریت نیازمند جامعه ایران است.

#### قشر متوسط در قحطی سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش

در کنار قشر مرفه، طبقه متوسط نسبتاً مرفه شهری قرار داشتند که تجار جزء و کسبه، علما، کارمندان ادارات، و خرده مالکان را شامل می‌شدند. منابع درآمد این قشر از املاک، مستغلات و یا موقوفات به دست می‌آمد. تعدادی از این قشر نیز در شمار کارمندان ادارات بودند، که به علت برخورداری از حقوق و مزایا وضع خوبی داشتند. بسیاری از علما، به ویژه علمای بزرگ، به علت برخورداری از املاک شخصی و نیز درآمد موقوفات و سهم خمس، که به آنها پرداخت می‌شد، در این قشر نسبتاً مرفه قرار داشتند.

#### علما

از زندگی روزمره علما، اطلاعات چندانی دست نیست، اما اقدامات برخی از آنان برای تأمین آذوقه فقرا در ایام قحطی نشان می‌دهد آنها در رفاه به سر می‌بردند. ملاعلی کنی، عالم تاجرپیشه اهل کن، افزون بر تأمین هزینه‌های زندگی خانواده خود، از چنان درآمدی برخوردار بود که به وی امکان داد مقادیر بسیاری برنج از مازندران وارد و به همراه حدود سی خروار گندم انبار کند تا هنگام سخت شدن معیشت اهالی کن در قحطی، کفالت فقرای آنجا را در اختیار بگیرد. او گندم و برنج را به رایگان در اختیار تهیدستان کن قرار داد (همان، ۱/۲۲۶). حقوق نمایندگی مجلس و دیگر منابع درآمدی به سیدحسن مدرس، امکان مساعدت به فقرا را نیز می‌داد، او به همراه برخی دیگر از سران



دموکرات و اعتدالی، برای بارگذاشتن دیگ‌های پلو در مسجد شاه و اطعام فقرا و تجمع‌کنندگان مسجد شاه مساعدت مالی می‌کرد (همان، ۱/۲۶۸)

سید محمد کمره‌ای از طبقه علما نیز در این دسته جای داشت. روزنگاشت مفصل او که حاوی شرحی دقیق و جامع از احوال زندگی روزمره‌اش است، اطلاعات بسیاری از چگونگی زندگی وی در اختیار ما گذاشته است. کمره‌ای از عالمان منطقه کمره است که در این روستا املاک کشاورزی داشت و بخشی از درآمدش از این املاک تأمین می‌شد؛ از این رو می‌توان او را نماینده قشر متوسط علما و خرده مالکان به شمار آورد. او، به علت عایدی املاک کشاورزی‌اش (همان، ۱/۱۹۲، ۱۴۱) در دوران قحطی نسبت به مردم فرودست از آسایش و رفاه برخوردار بود و برای تهیه آذوقه، به ویژه گندم که از آرد آن نان بپزند، در تنگنا نبود. این محصولات گاه مستقیم به مصرف خانواده سید و خواهرش می‌رسید، گاهی نیز بخشی از آن، با وجود ترس از ادامه قحطی و بی‌آذوقه‌گی به فروش می‌رفت (همان، ۱/۱۵۵) و از محل فروش آن دیگر مایحتاج خانه تهیه می‌شد (همان، ۱/۲۱۸). افزون بر این عایدی، سید خانه‌ای بزرگ در تهران داشت که باغچه‌های بزرگ خانه امکان کشت برخی سبزیجات و درختان میوه را به وی می‌داد. کشت این محصولات در دوران قحطی کمک بزرگی برای او بود. او در خاطراتش بارها در باره کشت تخم کلم قمری، کلم پیچ، کلم گل، چغندر، هویج فرنگی، گوجه فرنگی، کدو، شبت (شوید)، شنبلیله، گشنیز، جعفری، و خرفه در باغچه حیاط (همان، ۱/۲۶۷، ۵۸، ۳۶۰، ۲۶۴، ۳۲۸) و نیز تهیه غذا از محصولات باغچه می‌نویسد. میوه‌های درختان باغچه (آلبالو و زردآلو) برای مصرف روزانه و نیز پختن غذا (آلبالو پلو و دمپختک و قیسی) استفاده می‌شد (همان، ۱/ ۳۰۵، ۳۰۲، ۵۸)

معمولاً غذای روزانه سید برای دو وعده تهیه می‌شد و گاه باقیمانده آن در وعده سوم نیز مصرف می‌شد (همان، ۱/۵۹، ۶۳، ۶۴). غذاهای مصرفی متنوع بود، گرچه بیشتر شامل آبگوشت، دمپخت، قلیه عدس، قلیه کدو، اسلامبلی، باقلا پلو، ماش پلو، شیربرنج، کوکو، نیمرو، خاکینه، اشکنه، آش سماق، آش رشته و آبدوغ‌خیار بود (همان، ۱/۴۷، ۴۱، ۵۷، ۵۶، ۵۴، ۵۳، ۵۱، ۴۸، ۶۰، ۱۳۱، ۱۳۰، ۷۴، ۶۳، ۲۱۴، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۷۴، ۲۷۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۵، ۳۱۳، ۳۱۶). اما گاهی نیز به همراه چلو خورش‌های: فسنجان، قرمه، قیمه، خرفه، اسفناج، هویج، مسما بادمجان، مسما کدو، کباب، ماهی و نیز کوفته، دلمه و شامی کباب صرف می‌شد (همان، ۱/۵۴، ۵۹، ۴۷، ۴۱، ۷۴، ۸۸، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۵، ۳۲۸، ۳۲۳). معمولاً در هر وعده غذایی در کنار غذای اصلی، نان، سبزی، ماست و یا میوه نیز بر سر سفره قرار داشت. وضعیت غذایی خانواده سید شاید همانند خانواده‌های اعیانی چون وثوق‌الدوله، تنکابنی، مخیرالسلطنه، مصدق‌السلطنه و... نبود، اما از توضیحات سید در باره نوع، مقدار و تعداد وعده‌های غذایی خانواده‌اش استنباط می‌شود که در روزگار قحطی وضعیت مطلوبی

داشته است. صرف سه وعده غذا در روز و مصرف نان و چند نوع خورش، در وضعیتی که توده مردم در گرسنگی به سر می‌بردند (همان، ۹۱/۱) و از فرط بی‌غذایی می‌مردند، مؤید آن است که در خانه سید نیز مانند خانه اعیان و بزرگان و بیشتر طبقه متوسط قحطی چندان احساس نمی‌شد (همان، ۱۲۵/۱). شاید از این رو است که سید در هنگام صرف خورش فسنجان جای نسیم شمال را خالی می‌کند (همان، ۴۸/۱).

### کارمندان

کارمندان از دیگر اقشار نسبتاً مرفه جامعه ایران به شمار می‌آمدند. آگاهی ما از جزئیات زندگی کارمندان در ایام قحطی، از برخی اشارات سید محمد کمره‌ای و نیز روزنگاشت باقر کاظمی، کارمند وزارت خارجه، به دست آمده است. کارمندان که عمدتاً فرزندان خانواده‌های معروف و مرفه بودند، افزون بر عایدی مستغلات خانوادگی، از حقوق مکفی و نیز مزایایی چون حق مأموریت‌های اداری و سفرهای تفریحی نیز برخوردار بودند. همچنین به علت ارتقا رتبه و یا گرفتن لقب نیز مبالغی افزایش حقوق شاملشان می‌شد. درآمد آنها به اندازه‌ای بود که افزون بر تهیه خوراک روزانه، خرج تفریحات و سفرهای بیلاقی‌شان نیز تأمین می‌شد (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۸۳، ۸۴/۱؛ کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۳۸).

از نوشته‌های کاظمی استنباط می‌شود درآمد و مزایای کارمندان به آنها امکان می‌داد تغذیه مطلوبی داشته باشند و در اوقات فراغت به تفریح و سفر بروند و مهمانی برپا کنند. حتی در اوج قحطی، گرانی و مرگ و میر، و هرج و مرج وضع مالیه و ادارات (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۲۸)، اعطاء لقب، ارتقا رتبه و پرداخت حق مأموریت و افزایش حقوق کارمندان دوایر دولتی به قوه خود باقی بود. چنان که در همان ایام، وزارت خارجه به هر یک از اعضای خود یکصد تومان «اندامنتیه بیلاقی» پرداخت تا به بیلاقی سفر کنند (همان، ۴۳۸) و نیز در همان اوقات، به باقر کاظمی لقب «مهدب‌الدوله» اعطا و مواجیش بیشتر شد (همان، ۴۲۷).

حقوق مکفی امکان هر سفر و تفریحی را برای کارمندان مهیا می‌کرد. در محرم سال ۱۳۳۶ ق/مهر ۱۲۹۶ ش، در بحبویه مرگ و میر ناشی از گرسنگی که به نوشته کاظمی «گرانی و سختی و قحطی امر نان هم به اعلاء درجه و مردم بسیار در زحمت هستند» (همان، ۳۹۵-۳۹۴)، او برای رسیدگی به املاک خانوادگی‌اش به کردکلاه سفر می‌کند، به گردش در طبیعت زیبای شمال می‌پردازد و از بهترین خوراکی‌هایی تناول می‌کند که از مرغ و ماهی و قرقاول تهیه شده بود (همان، ۳۹۵-۳۹۴). همچنین در شهر رشت، شبها به سینما توگراف، اپرا و سیرک می‌رود و یا به صرف نهار در منزل دوستان و آشنایان می‌پردازد. او غذاهایی را که در آنجا صرف کرده، نام نمی‌برد، اما از اشاره‌اش به مهمان‌نوازی میزبان‌ها و نیز محل برگزاری مهمانی می‌توان به تشریفات مهمانی پی‌برد، ضمن آنکه توصیفش از لحظاتی که در گردش و مهمانی به سر برده است، نشان می‌دهد دنیایی که در آن بوده با دنیای زشت قحطی، گرسنگی و مرگ و میر بسیار متفاوت بوده است. او در یادداشت

اواخر محرم ۱۳۳۶ ق/مهر ۱۲۹۶ ش، به صرف ناهار در منزل امین‌التجار اصفهانی در شهر بندر جز و مهمان نوازی و پذیرایی خوب نیرالدوله و ابوالحسن خان پسر معاون‌الممالک و صرف ناهار در مهمانخانه متروپول به دعوت مساعدالوزاره اشاره کرده و می‌نویسد: «همه چیز اینجا غیر از مملکت است و در حقیقت دنیای دیگری است» (همان، ۴۰۰، ۴۰۱، ۳۹۸).

از دیگر تفریحات قشر مرفه رفتن به گراند هتل و سینما توگراف و تماشای کنسرت و تئاتر بود. کاظمی در این باره می‌نویسد: شب دوشنبه ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ ق/۱۱ فروردین ۱۲۹۷ ش، به تئاتر سالن گراند هتل رفتم که به منفعت روزنامه نوبهار اجرا شد و مرکب از دو کنسرت و یک تئاتر کمدی به نام دمپختک بود. (همان، ۴۲۷). این قشر روشنفکر و البته مرفه، گاهی نیز در انتقاد از وضع موجود ایران میتینگ و کنفرانس برپا می‌کردند. کمره‌ای که به این گونه اقدامات ظاهری بدبین است، با انتقاد از کارمندان دوایر دولتی می‌نویسد: «در تمام ایران ده نفر آدم نیست که با آنها بتوان کار نمود. تمام صاحبان نفع شخصی تمام روز در ادارات مشغول دزدی عصرها در خیابان مشغول عیاشی و لاس زدن شب‌ها کنفرانس و میتینگ که دزدی بد است» (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/۱۵۹).

در آمد بالای قشر مرفه و نیز کارمندان ادارات دولتی، که اکثر آنان از قشر مرفه بودند، به آنها امکان انواع تفریحات و برپایی مراسم پر تجمل عروسی را می‌داد. قحطی، بیماری و مرگ و میر نیز مانع برگزاری مهمانی‌ها و عروسی‌های پر تجمل و رفتن به تفریحات پر خرج نشد. در جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۶ ق/السفند ۱۲۹۶ ش و در اوج قحطی، با وجود آنکه حقوق چند ماهه کارمندان وزارت خارجه عقب افتاده بود، کاظمی آنقدر تمکن مالی داشت که مبلغ چهارصد تومان پول خرج هزینه عروسی را به منزل عین‌السلطنه بپردازد (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۱۷). درآمد کارمندی همچنین امکان برگزاری عروسی پر تجمل را به وی داد و او در ۲۹ ذیحجه ۱۳۳۶ ق/۱۲ مهر ۱۲۹۷، مراسم مفصل و پر تشریفاتی برگزار کرد (همان، ۴۴۵). در همان ایام عضدالسلطان دختر خود را با ۷۰ خوانچه و هفت قاطر جهیزیه شامل سندلی، نیمکت، چینی، بلور، مخده، ظروف، و... روانه خانه بخت کرد (کمره-ای، ۱۳۸۴: ۸۳۶/۲).

با طولانی شدن ایام قحطی، افزون بر تهیدستان، قشر متوسط نیز در تنگنا قرار گرفتند. به نوشته کاظمی: «اجزای ادارات دولتی چهار ماه و پنج ماه با این گرانی و قحطی حقوق نگرفته‌اند و همه متحیر و حیرانند» (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۱۴-۴۱۳). به گفته کمره‌ای موجب بگیریانی چون «آقامیرزا داود خان علی‌آبادی با ماهی دو بیست تومان حقوق مداخل ملک در ولایات و مداخل و موجب برادرش میرزا حبیب، امین مالیه شیراز، باز گریه از سختی و گرانی می‌کرد» (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۵۷۷/۱). سید محمد کمره‌ای، به رغم آنکه در چند ماه آغاز قحطی، به راحتی توانست زندگی خانواده‌اش را اداره کند و در مضیقه قرار نداشت، با طولانی شدن قحطی و گرانی و تمام شدن

ذخیره گندم و آرد، برای تهیه گندم و نان در مضیقه قرار گرفت. نه آردی برای تهیه نان و نه گندمی برای فروش داشت و ششصد تومان عایدی سالیانه وی با وجود افزایش نرخ تمام محصولات کفاف خرجش را نمی داد (همان، ۵۷۷/۱). به علت بی پولی او گاه ناچار می شد محصولات باغچه اش را با اجناس مورد نیاز خانه اش معاوضه کند (همان، ۵۳۲/۱). در ماه های شوال و ذیحجه ۱۳۳۶ ق / شهریور و مهر ۱۲۹۷ ش، که نان دو باره در تهران کم و گران شده بود (همان: ۵۴۲/۱، ۳۶۵)، او ناچار بود مانند دیگر اقشار ضعیف شهر نان را از نانوائی های سطح شهر تهیه کند؛ نان تلخ و بی- کیفیتی (همان: ۵۴۱/۱) که برای خرید آن ساعت ها باید در صف انتظار می ایستادند (همان، ۴۰۹، ۳۷۹/۱، ۵۳۲، ۵۴۵، ۵۷۷). با وجود این، او با بسیاری از مرفهین دوستی و ارتباط داشت و این امکان برایش فراهم بود که از دوستانش گندم فرض بگیرد (همان، ۴۴۷/۱، ۴۷۱، ۵۳۲) یا از آنها بخواهد مجوز وارد کردن گندم برایش بگیرند (همان، ۱۲۵/۱)، هر چند حمل همان مقدار کم گندم در شهر با دشواری همراه بود و امکان داشت مأموران دولتی آن را ضبط کنند (همان، ۵۴۲/۱، ۵۳۱)، زیرا به دستور وثوق الدوله وارد کردن گندم تنها با نظارت دولت و برای مصارف عمومی ممکن بود و گاه حتی گندم مجوز دار را نیز ضبط می کردند (همان، ۵۳۱/۱). حال و هوای این روزهای قحطی و گرانی، در خاطرات کمره ای نمود بیشتری یافته است و او در باره بی نوایی و بی پناهی مردم تهران و نیز تنگی معیشت خود و خانواده اش بارها زبان به شکایت گشوده است (همان، ۴۷۴/۱، ۵۷۲، ۵۷۱).

### تهیدستان در قحطی سال ۱۳۳۶ ق/ ۱۲۹۶ ش

مطابق احصائیه پیش از قحطی سال ۱۳۳۶ ق/ ۱۲۹۶ ش، تعداد فقرای تهران نزدیک به دو هزار نفر بود. در اثنای قحطی طبق برآورد کمیسیون ارزاق، که درصد توزیع مواد غذایی میان فقرای تهران برآمد، آمار نیازمندان شهر ۱۰ هزار نفر بود. این آمار نشان می دهد در طی مدت قحطی، نرخ رشد فقر در تهران و دیگر شهرهای ایران افزایش بسیار داشت. قشر تهیدست جامعه ایران چه کسانی بودند؟ جمعیت آنان قبل و بعد از قحطی چه تغییری کرد؟ در آغاز قحطی سال ۱۳۳۶ ق/ ۱۲۹۶ ش این قشر چه وضعیتی داشتند و در ایام قحطی بر آنها چه گذشت؟ در این بخش کوشش شده به این سوال ها پاسخ دهیم.

به گزارش کاظمی، فقرای شهر تهران در روزگار قحطی سه دسته بودند: نخست فقرایی که از قبل از قحطی در تهران ساکن بودند و فاقد مسکن و منبع درآمد بودند. اینها همواره از راه گدایی ارتزاق می کردند و در کنج بیغوله ها زندگی می کردند. این عده مطابق احصائیه سابق نزدیک دو هزار نفر بوده اند که در ایام قحطی، هزار و هفتصد نفر از آنها در دارالمساکین شهر نو اسکان داده شده بودند و عده زیادی هم در انجمن خیریه و مساجد و جاهای عمومی که تهیه شده بود (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۱۴-۴۱۳).

دسته دوم غربا و فقرایی بودند که در زمان قحطی در اثر فشار گرسنگی از روستاها و شهرهای اطراف به تهران آمده بودند. بخشی از این گروه که تعداد زیادی را شامل می‌شدند، در انجمن خیریه، مساجد و جاهای عمومی که تهیه شده بود (همان، ۴۱۴-۴۱۳) اسکان داده و غذا و وسایل رفاه در اختیارشان گذاشته می‌شد. حاج شیخ رضا کتابفروش نگاهداری از پنجاه یتیم را پذیرفت و به نحو احسن از آنها نگهداری کرد. او سه وعده غذا برای آنها تهیه می‌دید و صابون در اختیارشان می‌گذاشت تا لباس‌ها و بدنشان را بشویند. شرایط نگهداری از این ایتم خوب بود تا جایی که حتی یک نفر از آنها از گرسنگی یا بیماری نمرد. (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/ ۱۸۸). کمره‌ای از یکی از منازل عمومی دیدن کرده و از وضعیت مطلوب آن گزارش می‌دهد، هرچند این نحوه خدمت رسانی به افراد بیکار را درست و شایسته نمی‌داند. تعدادی دیگری از این فقرا، که محل اسکانی نداشتند، به گفته کاظمی متجاوز از سه هزار گدا بودند که «در کوچه و بازار ریخته و راه را بر عابرین و زندگی را بر حساسین تنگ و حرام کرده‌اند» (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۱۴-۴۱۳). این دسته از مردم کاملاً بی‌چیز، که کاظمی با نام «گداهای واقعی» از آنها یاد می‌کند، بیشترین آسیب را در قحطی متحمل شدند و اکثر آنها از گرسنگی و بی‌سپنهای، در کنج بیغوله‌ها و زوایای خاموش افتاده و جان دادند (همان، ۴۱۴-۴۱۳).

دسته سوم طبقه فقیر، جمعی از اهالی تهران بودند که پیش از قحطی دارایی یا محل درآمدی داشتند، اما در روزگار قحطی، هستی خود را فروخته و خورده و جز گدایی چاره‌ای برایشان باقی نمانده بود. دارایی این عده از ساکنان شهرها و از جمله تهران، به خانه‌ای محقر و وسایل آن محدود می‌شد. آنان نه ملک زراعی داشتند که از محصول یا درآمد آن ارتزاق کنند و نه در ادارات دولتی شاغل بودند که از حقوقی برخوردار باشند. اندک درآمد آنان از راه فعلگی، عملگی یا نوکری و کلفتی در خانه اعیان به دست می‌آمد. این عده، که بعدها خانواده مهاجران، تبعیدیان، محبوسان و مقتولان سیاسی محروم از حقوق، نیز به آنها اضافه شدند (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/ ۵۷۲)، در آغاز قحطی از ذخیره آذوقه خود استفاده می‌کردند و از درآمد اندک روزانه خود قدرت خرید نان و برنج و گوشت را داشتند. با طولانی شدن ایام قحطی، کمبود غله و گرانی گندم و نان، همچنین با از دست دادن منابع درآمدی، آنها ناچار به فروش وسایل خانه خود شدند تا پولی برای خرید نان و آذوقه به دست آورند. بعد از آنکه وسیله‌ای برایشان باقی نماند به صف اعانه‌بگیران پیوستند. به نوشته کمره‌ای، که از گردآورندگان اعانه برای خانواده محبوسان و مقتولان سیاسی بود (همان، ۱/ ۶۱۱)، مادر لاله حسین از مقتولان برای تأمین مایحتاج خانواده‌اش ناگزیر از فروش لحاف خود شد (همان، ۱/ ۶۱۱). سید محمد کمره‌ای در باره آینده این دسته از فقرای آبرودار، که هستی خود را در قحطی از دست دادند، اظهار نگرانی کرده و می‌نویسد: «اکنون که روزگار قحطی است اعیان و اشراف و حتی آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها برای فقرا اعانه جمع می‌کنند، اما سر خرمن همه می‌گویند

جنس ارزان شده است و دیگر از اعانه خبری نیست. در آن زمان مردم فقیر که نه سرمایه و کاسبی و اسباب خانه و نه ملک و رعیتی دارند و کار عملگی هم که نیست در ازای آن مزدی دریافت کنند، چه خواهند خورد، ولو اینکه نان یک من یک قران هم بشود» (همان، ۱/۱۸۴). سخنان او بدین معنی است که قحطی برای قشر تهیدست، فراتر از آن ماه‌های بحرانی است و مدت بسیار خواهد کشید تا اوضاع قشر کم درآمد به حالت عادی بازگردد.

در آغاز هنوز بیشتر مردم از ذخیره آذوقه خود استفاده می‌کردند به امید آنکه به زودی قحطی و گرانی پایان یابد، اما روزهای متمادی گذشت و خبری از بهبودی وضع نبود. وعده‌های غذایی و مقدار غذای خانواده‌های تهیدست روز به روز کم و کمتر و قیمت نان و سایر مایحتاج مردم بیشتر و بیشتر می‌شد. به زودی بسیاری از مردم فقیر در شمار سائلان به کف در آمدند، زیرا نه ذخیره آرد و گندم داشتند نه پولی که نان، گندم، برنج و دیگر مواد مورد نیازشان را تهیه کنند. به گزارش روزنامه چهره‌نما، از شدت گرانی و نبود لوازم زندگانی «یک ثلث اهالی کرمان گدای سائل بکف» شدند (چهره‌نما، غره رمضان ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش، ۵۵/۱۱). با گذشت مدت کوتاهی از شروع قحطی، عوارض قحطی بر چهره تهیدستان بی‌خانمان، که مأوایی جز کوچه و خیابان و کنج بیغوله‌ها نداشتند، نمایان شد و منظره‌ای دلخراش در برابر دیدگان اقشار متوسط و اعیان تهران به نمایش گذاشت. به گفته کاظمی: «حقیقتاً کنار خیابان‌ها و کوچه‌ها منظره رقت‌انگیز غریبی مشاهده می‌شود. زن‌ها و بچه‌ها و پیرمردان که دیگر از شدت گرسنگی مثل اینست که تمام رطوبت بدن آنها کشیده شده و قدرت تکلم ندارند، هر یک به شکلی در وسط و کنار خیابان‌ها و معابر افتاده و بیچاره مردم هم نمی‌توانند از عهده آنها برآیند» (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۱۴-۴۱۳). دیدن این مناظر اگرچه در حال برخی از «متمولین و دولتمندان بی‌انصاف هم که خداوند حسی به آنها نداده که بفهمند» (همان، ۴۱۴-۴۱۳)، تغییری ایجاد نکرد، برخی دیگر را به برپایی دارالمساکین، دارالعجزه و گردآوری اعانه برای به فقرا برانگیخت.

اقدام دولت برای مقابله با قحطی و کمبود ارزاق، نظارت بر ورود گندم و برنج به تهران و جلوگیری از احتکار ارزاق، تشکیل کمیسیون تقسیم برنج میان فقرا بود. کمیسیون تقسیم برنج، آمار فقرای تهران را که از هیچ منبعی درآمد و اعانه نداشتند، ده هزار نفر برآورد کرد و نظارت بر تقسیم برنج میان آن‌ها را به چند نفر از سرشناسان تهران از جمله سید محمد کمره‌ای واگذار کرد. بدین ترتیب که هفت سر مفتش برای هفت محله شهر انتخاب شد. هر کدام از سرمفتش‌ها، چند مفتش داشتند که زیر نظر اعضای اصلی کمیسیون به توزیع بلیط برنج میان فقرا می‌پرداختند. در تقسیم برنج به هر نفر دو من برنج داده می‌شد (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۸۷/۱).

با وجود این، در ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ق/بهمن ۱۲۹۶ش، وضع نان بسیار بد و نایاب بود، و هر روز و هر شب عده زیادی از مردم از سرما و گرسنگی تلف می‌شدند (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۰۹). در جمادی‌الاول ۱۳۳۶ق/اسفند ۱۲۹۶ش، در تهران روزی بیست تا سی نفر از گرسنگی می‌مردند و اجساد آنها چند

روز متوالی در غسالخانه‌ها روی هم می‌ماند (همان، ۴۱۴-۴۱۳). به گزارش دسترویل، ۳۰ درصد از جمعیت پنجاه هزار نفری شهر همدان «گرفتار چنگال سفاک مجاعه بودند و وضعیت آن سیه‌روزان بقدری سخت و ناگوار بود که مرگ حتمی آن‌ها پیش‌بینی می‌شد» (دسترویل، ۱۳۵۷: ۱۳۹). اوج قحطی در ماه‌های جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ ق/ اسفند ۱۲۹۶ و فروردین ۱۲۹۷ ش است. کاظمی در باره شدت سختی این ایام می‌نویسد: «قیمت اجناس و ارزاق در نهایت گرانی و سختی و زندگانی در منتهای اشکال است. دسته دسته فقرای بیچاره در کوچه و خیابان از گرسنگی و سرما می‌میرند، از قرار مذکور عدّه اموات در طهران پانصد نفر در روز می‌رسد. سال قحطی ۱۲۸۸ به این بدی و سختی نبوده است. کم کار به خورن گوشت حیوانات مرده و غیره هم کشیده است (همان: ۴۲۵، کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱۳۶/۱). دسترویل از آدم خواری در همدان گزارش می‌دهد (دسترویل، ۱۳۵۷: ۱۷۰).

#### کمک‌های قشر مرفه به فقرا در دوران قحطی ۱۳۳۶ ق/ ۱۲۹۶ ش

سخت شدن وضع نان، مردم را به تنگ آورده و وادار به شورش می‌کند. در ۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ ق/ ۶ اسفند ۱۲۹۶ ش، زنها شورش کرده و قصد کردند به سفارت انگلیس پناه ببرند (کمره-ای، ۱۳۸۴: ۵۸/۱؛ کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۱۶). سه ماه بعد در نیمه ماه رجب/ ۵ اردیبهشت ۱۲۹۷ ش، عده-ای از مردم گرسنه با بیرق‌های قرمزی که روی آن نوشته شده بود «گرسنگی» در مسجد شاه تجمع کردند (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱۶۳/۱؛ کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۳۱). اوضاع مملکت و فقر و فلاکت عمومی شاه را بر آن داشت مراسم و تشریفات عید نوروز را لغو و هزینه آن به مصارف به فقرا برسد (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۲۰). احمد شاه همچنین مبلغ ۵۰۰ تومان به فقرا اعانه داد (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/۱۸۴). در دربار نیز مجلسی برای کمک به فقرا و جمع‌آوری اعانه تشکیل شد (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۲۰). جشن تاجگذاری و ولادت احمدشاه با کمترین تشریفات برگزار شد و به علت استعفای کابینه و شدت قحطی و سختی و مردن مردم مهمانی رسمی دولتی موقوف شد (همان، ۴۳۵). افزون بر شاه و دربار، حکام و اعیان شهرها نیز به مساعدت مالی به فقرا پرداختند. در خلخال امیر عشایر، صدرالممالک، علی‌اکبر ترکی و... در اردبیل و هاباف، برنج و گندم خریده و در اختیار مردم گذاشتند (ناصر دفتر، ۱۳۶۳: ۴۵، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۲). در رشت و فومنات جنگلی‌ها محصولات و ثوق-الدوله را مصادره و میان مردم توزیع کردند. آنها مردمی را که از اطراف به رشت پناه آورده بودند، در دکان‌های خالی منزل دادند و غذای روزانه آنها را تأمین کردند (همان، ۶۶). در اصفهان علما و اعیان، بابت سهم امام و سهم خمس و زکات خود مبلغی در اختیار یک دکان نانوايي قرار دادند تا نان بپزد و به رایگان در اختیار مردم قرار دهد. همچنین امین‌التجار و ملک‌التجار به مردم محله‌های سینه پایین و پای قلمه مساعدت‌هایی کردند (چهرنما، غره شعبان ۱۳۳۶ ق، ۱۰/۵۴). در شیراز فرمانفرما و علما به جمع‌آوری اعانه برای مردم پرداختند (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۴۹/۱). در تهران نیز

تعدادی از مرفهان، کسبه و علما که معاریف آنها سیدحسین مدرس و امام جمعه، ظهیرالاسلام، میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز و حاج محمدتقی بنکدار بودند، ابتدا در مسجد شاه سپس در حضرت عبدالعظیم، به توزیع برنج، آش، دمپخت میان فقرا پرداختند. به گفته کاظمی این افراد «ظاهراً برای اصلاح امر ارزاق عمومی، ولی در باطن به خیال مخالفت با کابینه کار می‌کردند» (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۳۷) کمره‌ای نیز در نیت این افراد به دیده تردید می‌نگرد و کار آنان را نمایشی می‌داند که برگزارکنندگانش تا قیامت، حکومت، ریاست و وکالت را از مردم متوقع می‌شوند، همان طور که برخی مجاهدان مشروطه «اکنون منت بر خدا و رسول و مملکت و ملت دارند و همه مقامات را طالب هستند» (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/۱۸۴). او اقدام علمای شیراز و فرمانفرما را در گردآوری اعانه برای فقرا مصداق «شارلاتانی‌ها و حقه‌بازی‌های عدهٔ قلیلی» (همان، ۶۸/۱) می‌داند که فقط برای «منافع شخصی و اظهار شخصیت خودشان» (همان، ۷۰/۱) تلاش می‌کنند. از این رو، اقدام آنان را به استهزاء گرفته و می‌نویسد: «قحطی و مجاعه به فرمانفرما و بزرگان آنجا بیشتر اثر کرده تا به فقراء». به اعتقاد وی «قحطی و مجاعه وجههٔ ملی و محبوبیت که به فرمانفرما و بزرگان آنجا وارد شده نزدیک است آنها را تلف کند حالا به جدیت تحصیل روزی می‌کنند و به اسم فقرا و ضعفا آذوقه برای خودشان تحصیل می‌کنند و ابداً حقیقتاً فکر فقراء نیستند و الا از مظالم خودشان که مردم فقیر شدند کم می‌کردند. این حرف متوجه به فرمانفرما و بزرگان شیراز فقط نیست بلکه به اولیاء امور طهران بیشتر متوجه است.» (همان، ۴۹/۱)

بررسی اسناد تا حدی گفته‌های کمره‌ای را تأیید می‌کند. در واقع بسیاری از اعیان و بزرگان در کمک به فقراء، منافع اقتصادی و اجتماعی خود را در نظر داشتند. بخش زیادی از کمک‌های اعیان به رعایای فقیر بلا عوض نبود، بلکه به عنوان مساعده در اختیار آنان گذاشته می‌شد. فیروز میرزا نصرت‌الدوله به مجیرالملک، مباشر املاکش در مراغه توصیه می‌کند: «در این موقع لازم است به رعایا کمک و همراهی بشود، ولی نه به اندازه‌ای که بار آنها سنگین شود و در آتیه از عهده ادای آن برنیامده و جزو سوخت و سوزها و لاوصولی‌ها قلمداد شود» (فرمانفرما، ۱۳۶۶: ۲/۴۰۸). بخشی از اعانات ملاکین هم به حساب مالیات جنسی گذاشته می‌شد که باید به دولت پرداخت می‌کردند. چنان که حاج محمد نراقی به عباس میرزا سالار لشکر پیشنهاد داد به جای دادن سهمیه گندم به دولت، در املاک فرمانفرما در اسدآباد دکان نانواپی باز کنند و سهمیه گندم را در آنجا نان بپزند و به قیمت ارزان به مردم بفروشند (همان، ۴۳۵/۲). فرمانفرما ضمن پذیرش این پیشنهاد تأکید می‌کند نانواپی در خارج از باغ او باشد و جیرهٔ کارکنان را نیز از همان نان بدهند. او حتی توصیه می‌کند نان خالص گندم پخته نشود و از مخلوط جو و گندم نان تهیه شود (همان، ۴۴۴/۲). هنگامی که قرار شد برای رسیدگی به فقرا آنها را میان اعیان تقسیم کنند تا در خانه‌هایشان به آنان جا و خوراک دهند. فرمانفرما این کار را به صلاح دولت و اعیان ندانست و به عباس میرزا سالار لشکر پیشنهاد کرد: مانند شیراز در تهران نیز دارالعجزه بر پا کنند و از اعیان برای تأمین خرج آنها اعانه



بگیرند. او توصیه کرد؛ باید محلی دور در شهر نو یا حوالی حرم عبدالعظیم برای اسکان فقرا در نظر بگیرید و بعد از دو تا سه ماه آنها را رها کنید تا دنبال کار خود بروند. او تاکید می‌کند این امور با دستیاری افراد دیگر انجام شود، تا فقرا آنها و محل زندگیشان را نشناسند و بعدها اسباب زحمتشان نشوند (همان، ۵۳۱/۲).

همین مقدار کمک و مساعدت نیز در میان همه اعیان عمومیت نداشت. بسیاری از آنها کمکی به فقرا نمی‌کردند که اگر چنین بود، هیچ کس در اثر گرسنگی جان خود را از دست نمی‌داد. دنسترویل، که در آن روزگار سخت مجاعه در همدان به سر می‌برد، با اشاره به جمعیت زیاد ثروتمندان همدان می‌نویسد: اگر «متمولین و ارباب مکنث» جمعیت یا موسسه خیریه‌ای با تشکیلات صحیح و منظم به وجود می‌آوردند، به سهولت می‌توانستند تمام قحطی‌زدگان و بینوایان شهر را از مرگ نجات دهند و سرمایه موسسه را از اختصاص چند تومان از عواید بیشماری تأمین کنند که از راه احتکار گندم و جنس ارزاق عمومی به دست می‌آوردند (دنسترویل، ۱۳۵۷: ۱۳۹).

افزون بر کمک‌های داخلی، در شعبان ۱۳۳۶ ق/ خرداد ۱۲۹۶ ش، سفارت آلمانی هر هفته مبلغ ۱۶ یا ۱۷ هزار به فقرا اعانه پرداخت می‌کرد. آمریکایی‌ها نیز مبلغ ۱۸۰ هزار تومان اعانه جمع کردند. خانم مارلینگ آمریکایی روزانه به چهار هزار نفر از فقرا غذا می‌داد. البته گندم مورد نیاز وی را دولت تأمین می‌کرد (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۱/ ۲۴۹). چهار هزار نفر از فقرا غذا می‌داد. البته گندم مورد نیاز وی را دولت تأمین می‌کرد (همان، ۱/ ۲۴۹). به نوشته کاظمی در محرم سال ۱۳۳۷ ق/ مهر ۱۲۹۷ ش، نیز هیئتی از آمریکا به ریاست دکتر جادسون؛ رئیس دارالفنون شیکاگو، به عنوان خیریه و پرداخت اعانه به مردم وارد تهران شد (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۵۲). به رغم اندک اقدامات امدادی دولت و اعیان، افزایش قیمت ارزاق، ساعت به ساعت بیشتر و قدرت خرید خانواده‌های متوسط کمتر می‌شد. به نحوی که هر روز تعداد بیشتری به صف بینوایان و اعانه‌گیران افزوده می‌شد (همان، ۴۱۴-۴۱۳). در حالی که روزنامه رعد دولت را مقصر قحطی و گرانی می‌دانست و مرتب مردم را بر ضد دولت می‌شوراند (همان، ۴۱۴-۴۱۳). کاظمی این قحطی و گرانی را ساختگی و نتیجه انگیزه‌های مادی تجار و کسبه ایرانی و انگیزه‌های سیاسی انگلیسی‌ها می‌دانست از این رو در نیت کمک کنندگان تردید داشت. به نوشته کاظمی «از این حال دو طبقه و دو دسته استفاده کامل می‌کند. یکی کسبه و اصناف بی‌انصاف که هر چه بتوانند می‌کنند و دیگر سیاسیون خارجه و ایرانی‌های بدتر از آنها. انگلیسی‌ها مقدار کلی گندم در موقع خرمن خریده و انبار کرده‌اند و این روزها شهرت دارد که خرمن سبز را هم پیش خرید می‌نمایند و می‌خواهند دکاکین نانوایی در نقاط مختلفه شهر دایر کنند. مقداری به اسم اعانه آمریکایی‌ها به فقرا می‌دهند و مقداری آش و نان به اسم اعانه زن سفیر انگلیس به زن‌های سائله می‌دهند» (همان، ۴۱۴-۴۱۳). کاظمی انگیزه ورود هیئت آمریکایی را به ریاست دکتر جادسون، در محرم سال ۱۳۳۷ ق/ مهر ۱۲۹۷ ش، ظاهراً برای

پرداخت اعانه به فقرای طهران و در باطن برای انجام مأموریت‌های مهم دیگر می‌داند (همان، ۴۵۲). تحلیل کاظمی از نیت انگلیسی‌ها درست است. آنها حتی در پرداخت اعانه به نیازمندان سیاست و اهداف خود را دنبال می‌کردند. چنان که ماژور دنسترویل از فقرای همدان برای ساخت راه‌های اطراف شهر کمک گرفت و در ازای خدماتشان به آنها مزد و غذا داد. مردمی که مدت‌ها از گرسنگی رنج برده بودند گاه زیر فشار کار روزمزد، جان می‌دادند بی‌آنکه مزد زحمتشان را دریافت کنند (دنسترویل، ۱۳۵۷: ۱۴۷). دنسترویل، قصد خود را از استخدام این کارگران، مساعدت با قحطی-زدگان ذکر می‌کند (همان، ۱۴۲)، در حالی که انگیزه اصلی او ساخت راه برای عبور سربازان و اتومبیل‌های متفقین بود.

### نتیجه

بررسی گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد قحطی سال ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش، به معنی نایابی محصولات و ارزاق عمومی نبود، زیرا در تمام ایام قحطی، انواع محصولات و کالاهای اساسی در کشور وجود داشت و اکثر اقشار مرفه و متوسط به آن دسترسی داشتند و به راحتی گذران زندگی می‌کردند. آنچه در قحطی ۱۳۳۶ق/۱۲۹۶ش اتفاق افتاد، کاهش عرضه مایحتاج اصلی مردم بود که به علت حضور نیروهای بیگانه و افزایش تقاضا موجب گرانی بسیار ارزاق عمومی شد و در نتیجه مانع دسترسی قشر ضعیف و تهیدست جامعه به کالاهای اساسی مورد نیازشان شد. در این واقعه، تمام اقشار جامعه ایران آسیب دیدند. گرچه شدت و ضعف این آسیب‌ها در میان دو قشر تهیدست و ثروتمند جامعه متفاوت بود.

قشر ثروتمند جامعه به خصوص ملاکین و تجار از نظر تأمین آذوقه در مضیقه نبودند و هیچ‌یک از آنان در اثر گرسنگی جان خود را از دست ندادند، آنها از رهاورد احتکار غله و افزایش قیمت آن سود بسیاری نیز به دست آوردند، با وجود این، مرفهان جامعه نیز از آثار قحطی در امان نماندند. تعدادی از آنها، به علت پرداخت انواع مالیات مستقیم و غیرمستقیم، که دموکرات‌های عضو اداره تشخیص عایدات وزارت مالیه، اصرار و جدیت بسیار در اخذ آن داشتند، مساعدت مالی به فقرا و کمک به برپایی دارالمساکین و نانوائی در سطح شهر، مصادره ذخیره انبارهایشان توسط دولت یا جنگلی‌ها و نیز غارت بازار توسط مردم نیازمند یا سربازان روسی و هندی متحمل ضرر شدند. با مرگ بسیاری از کشاورزان که بر روی اراضی کشاورزی ملاکین کار می‌کردند، و نیز تمام شدن بیشتر ذخیره غلات، بخشی از اراضی ملاکین زیر کشت نرفت. همچنین به علت باقی ماندن چند روزه اجساد در معابر بیماری‌های تیفوس، تیفوئید، وبا در سطح شهرها شایع شد و تمام مردم اعم از دارا و ندار را در معرض ابتلا به بیماری قرار داد و جان بسیاری از آنان را گرفت. با آنکه گرسنگی و قحطی موجب مرگ و میر ثروتمندان نشد، شیوع بیماری‌های واگیردار زندگی این قشر را به خطر انداخت و آنان را با احساس ترس از مرگ مواجه کرد.

قشر فقیر جامعه در قحطی متحمل صدمات بسیار شد. در شروع قحطی، ذخیره آذوقه آنان تمام شد. ناچار برای تهیه مایحتاج خود که با افزایش قیمت‌ها تهیه آن بسیار دشوار شده بود، بخش زیادی از اموالشان را فروختند و در نتیجه بیش از پیش فقیر شدند و حتی برخی از آنها در شمار «سائلین به کف» قرار گرفتند. افزون بر زیان‌های مالی، قشر فقیر از رهگذر گرانی، قحطی، گرسنگی و بیماری، خسارت‌های جانی بسیار دید. تلفات ناشی از گرسنگی تنها دامن فقرا را گرفت، به طوری که می‌توان گفت تمام کسانی که در اثر گرسنگی جان خود را از دست دادند، از قشر ندار بودند. آن تعداد از فرودستان جامعه که از خطر مرگ ناشی از گرسنگی رستند، به علت ابتلا به بیماری‌های واگیردار جان باختند، گرسنگی رمقی در جسم آنان باقی نگذاشته بود که در برابر بیماری حتی بیماری آنفلوآنزا مقاومت کنند. بنابراین می‌توان گفت، اکثر جمعیت فقیر جامعه ایران در قحطی سال ۱۳۳۶/ق ۱۲۹۶ش از دست رفتند. با توجه به اینکه این قشر نیروی کار جامعه بودند و بیشتر امور کشاورزی و امور شهری برعهده آنها بود، با فقدان این گروه، بخش کشاورزی و خدمات شهری نیز متحمل خسارت بسیار شد.

از گزارش‌های تاریخی استنباط می‌شود که قحطی سال ۱۳۳۶/ق ۱۲۹۶ش، بیش از آنکه در اثر عوامل طبیعی ایجاد شود، تحت تأثیر عوامل سیاسی و اجتماعی، ضعف مدیریت و حکومت ایران، حضور نیروهای بیگانه در کشور و سودجویی ملاکین و تجار رخ داد. اگر ملاکان و تجار ثروتمند از منافع سودجویانه خود درمی‌گذشتند و به احتکار غله نمی‌پرداختند، اگر نیروهای روس و انگلیس و عثمانی در ایران حضور نداشتند و ارزاق و غلات به مصرف آنها نمی‌رسید و یا توسط آنها به یغما نمی‌رفت، قحطی و گرانی ایجاد نمی‌شد. اگر صاحبان املاک و اموال، از پرداخت مالیات شانه خالی نمی‌کردند، و دولت با مدیریت صحیح منابع مالی، بخشی از مالیات‌های جنسی و پولی را به مصرف فقرا می‌رساند و اگر قشر مرفه در کمک‌رسانی به فقرا کوتاهی نمی‌کردند، آمار تلفات قحطی آنقدر بالا نمی‌رفت که یک سوم از جمعیت ایران را در بر بگیرد.

### منابع

- ایرانی، عبدالمحمد (۱۳۳۶ق). *روزنامه چهره‌نما*، شماره ۵۵ و ۵۴، سال پانزدهم.  
 خدروی زاده، علی اکبر (بهار ۱۳۷۷)، مسئله نان در تهران و تبریز (از مشروطه تا پایان جنگ جهانی اول) تاریخ معاصر ایران، شماره ۵، ۳۴-۷.  
 تنکابنی، محمدولی خان (۱۳۷۸). *یادداشت‌های محمد ولی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم)*، به تصحیح اللهیار خلعتبری و فضل‌الله ایرجی کجوری، با مقدمه رضا شعبانی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.  
 دنسترویل (۱۳۵۷). *یادداشت‌های ژنرال مائور دنسترویل (امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸-۱۹۱۷)*، ترجمه حسین انصاری، تهران: کتابخانه منوچهری.

- روائی، ناصر دفتر (۱۳۶۳). *گذشته ایران در نوشته پیشینیان - خاطرات و اسناد ناصر دفتر روائی - به کوشش ایرج افشار و بهزاد رزاقی*، تهران: فردوسی.
- عین السلطنه قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۹). *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- کاظمی (مهدب الدوله)، باقر (۱۳۹۰). *یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی*، به کوشش داوود کاظمی و منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: نشر تاریخ ایران.
- کمره‌ای، سید محمد (۱۳۸۴). *روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای*، به کوشش محمدجواد مرادی نیا، تهران: اساطیر.
- کوهستانی‌نژاد، مسعود (بهار و تابستان ۱۳۸۱)، *سال دمپختک (قحطی سال ۱۲۹۶)*، گنجینه اسناد، ش ۴۵ و ۴۶، ۸۵-۴۰.
- مجد، محمدقلی (۱۳۹۴). *قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران (۱۲۹۸-۱۲۹۶ ش/ ۱۹۱۹-۱۹۱۷ م)*، مترجم: محمد کریمی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مصدق، محمد (۱۳۶۵). *خاطرات و تألمات مصدق*، با مقدمه غلامحسین مصدق، تهران: علمی.
- مورخ‌الدوله سپهر (۱۳۳۶). *ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴*، تهران: ادیب.
- نیلستروم، گوستاو (۱۳۹۳). *یادداشت‌های گوستاو نیلستروم (افسر ژاندارمری ایران از رویدادهای جنگ جهانی اول)*، ترجمه افشین پرتو، قم: صحیفه خرد.
- (۱۳۶۶). *گزیده‌ای از مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما*، به کوشش منصوره اتحادیه، سیروس سعدویان، تهران: نشر تاریخ ایران.





## مطالعه نقوش اسلیمی و ختایی در طراحی تمبرهای سیاسی دوره پهلوی دوم

نرجس بین آبادی<sup>۱</sup>  
هانیه شیخی نارانی<sup>۲</sup>  
علی اصغر ایمان زاده چرندابی<sup>۳</sup>

### چکیده

زبان تصویر به عنوان یکی از مؤثرترین وسایل ارتباطی قادر به نشر دانش و فرهنگ بوده است، تمبر نیز به عنوان وسیله‌ایی که تصویر را منتقل می‌کند، نمود وسیعی از انتقال دانش و فرهنگ‌های متفاوت به شمار می‌رود. هدف این مقاله مطالعه نقوش اسلیمی و ختایی در طراحی تمبرهای سیاسی دوره پهلوی دوم می‌باشد. برای دستیابی به این امر، ابتدا تمبرهایی با مضمون سیاسی شامل نقوش اسلیمی و ختایی، مورد مطالعه قرار گرفت. روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی است و در پی یافتن وجود نقوش اسلیمی و ختایی و کاربرد این نقوش در تمبرهای این دوره هستیم. در بررسی به این مورد دست یافتیم که نقوش اسلیمی و ختایی علاوه بر بار نمادین، بخشی از عناصر تزئینی محسوب می‌شود تا افراد با فرهنگ و هویت ایرانی آشنا شوند و با کمک گرفتن کیفیت زیباشناختی، استعداد و قابلیت عناصر نقوش اسلیمی و ختایی به طراحی تمبر بپردازند.

**واژگان کلیدی:** پهلوی دوم، تمبر، نقوش اسلیمی، نقوش ختایی.

### **Study of Slavic and Khataie designs in the design of political stamps of the Pahlavi II period** **abstract**

The language of image has been able to spread knowledge and culture as one of the most effective means of communication, and the stamp is also a means of transmitting the image. The purpose of this article is to study the designs of Islam and Khatami in designing the political stamps of the

---

<sup>۱</sup>. کارشناس ارشد ارتباط تصویری واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی. narjesbeinabadi@yahoo.com

<sup>۲</sup>. دکترای باستان‌شناسی (دوران اسلامی) H\_sh\_graphica@yahoo.com

<sup>۳</sup>. کارشناس ارشد کارگردانی نمایش، عضو هیات علمی دانشگاه فرهنگیان. Mps.ali@gmail.cim

Pahlavi II period. In order to achieve this, initially, stamps with a political theme including Islamic Slavic and Khatami motifs were studied. The research method is descriptive-analytical and we seek to find the existence of aesthetics and the use of these designs in the stamps of this period. In this study we found that Islamic and Khatami designs, in addition to the symbolic load, are part of the decorative elements to become familiar with the Iranian culture and identity, and with the help of aesthetic qualities, talent and ability of the elements of the Slavic designs and the design of the stamp Pay attention.

**Key words:** Pahlavi II, Stamps, Slavic motifs, Khataie motifs.

#### مقدمه

انسان همواره از نقوش و تصاویر برای بیان مقصود و یا برداشت خود از عالم استفاده کرده است. در این میان هر فرهنگ و تمدن به علل گوناگون نقوشی خاص و منحصر به فرد را برای بیان مقاصد خود به کار برده‌اند. این تصاویر عاملی مهم در شناخت روحيات، دین، فرهنگ، عادات و دلبستگی اقوام مختلف در طول تاریخ بوده است. هنرمند ایرانی نیز در طول قرون و اعصار برای بیان درونیات و دریافت خود از عالم اشکال متفاوتی را ابداع کرده است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها نقوش اسلیمی - ختایی است که ردپای آن را در غالب هنرهای ایرانی مشاهده می‌کنیم. از بناهای تاریخی گرفته تا نگاره‌ها، جلد سازی، تذهیب‌گری و... همگی در دل خود این نقوش زیبا و تجریدی را حفظ کرده و به همگان نمایانده‌اند.

انتزاعی کردن نقش‌های گیاهی دست کم از هزاره چهارم قبل از میلاد، یعنی دوران‌های بسیار پیش از کاربرد آن در میان هنرمندان دیگر سرزمین‌های متمدن جهان کهن از جمله یونان، در آثار هنری ایران، به ویژه بر سفالینه‌های سیلک و کاشان و حصار دامغان رواج داشته است. برخی از این نقوش این دوره را می‌توان پیشینه طرح اسلیمی و ختایی به‌شمار آورد و به نمونه‌های بسیار استادانه از این نقوش بر سنگ نگاره‌ها، گچبری‌ها و اشیاء فلزی بر می‌خوریم.

در هنرهای اسلامی هر جا که سخن از طرح و نقش و نگار باشد، طرح‌ها و نقوش اسلیمی و ختایی جلوه می‌کنند. حضور زنده و فراگیر این باغ و بستانها در جای جای نمونه‌های هنر اسلامی جلوه‌گر است. از ظرافت‌های تذهیب گرفته تا دست و پنجه نرم کردن با سنگ، چوب و فلز در حکاکی، منبت‌کاری و قلم‌زنی؛ از عظمت و استقامت و هیبت در معماری گرفته تا خشوع و تواضع در نقشه‌های تودرتوی فرش که پیچش پیچک‌ها و طننازی ترنج‌ها در آن حرف‌ها دارد. این نوع صورت‌گری سمبلیک از طبیعت که با ممنوعیت شمایل‌نگاری در اسلام، قوت دو چندان گرفته، به‌طرز ماهرانه و شگفت‌آفرینی بر در و دیوار عالم ناسوت نقش بسته است. در پس این خطوط موزون و پیچ و تاب‌های دقیق هندسی‌اش که هر بیننده‌ای را خیره می‌کند و برق از چشمان ناظران می‌رباید، رموزی نهفته که در بردارنده‌ی معارف و مفاهیم عمیق عرفانی اسلامی است.



تمبر به منزله سفیری کوچک، وظیفه انتقال فرهنگ کشورها را به اقصا نقاط جهان به عهده دارد. در همه جای دنیا تمبرهای بسیاری با مقاصد گوناگون چاپ و منتشر می‌شود برای برقراری ارتباط با دیگران از طریق تمبر نیازمند فراگیری زبان بصری مخاطب می‌باشیم؛ این فرایند با شناخت تصاویر، نمادها و نقوش موجود در فرهنگ و تاریخ ملتها صورت می‌پذیرد. برخلاف زبان گفتاری، زبان تصویر را هر کس در هر جای دنیا می‌تواند بفهمد بلکه یک تصویر یا یک تمبر دارای قدرتی سحرآمیز است که فاصله ایجادشده به دلیل اختلافات زبانی را پرکرده و در القای پیام موفق می‌باشد.

در مقاله حاضر روش تحقیق کیفی بوده و مطالعه‌ای توصیفی- تحلیلی به شمار می‌آید. شیوه گردآوری اسنادی و کتابخانه‌ای می‌باشد که با مطالعه میدانی تمبرهای دوره پهلوی دوم همراه است و به‌عنوان جامعه‌ی آماری این مقاله به‌شمار می‌آید. از بین تمبرهای این دوره نمونه آماری ما شامل تمبرهایی با مضمون سیاسی که دارای نقوش اسلیمی و ختایی هستند.

بنابراین در این مقاله سعی شده است با بازشناسی و بازخوانی تلاش طراحان در استفاده از نقوش اسلیمی و ختایی در طراحی تمبرهای سیاسی دوره پهلوی دوم بیان شود و با شناسایی و شناخت این عناصر به سوالات تحقیق پاسخ داده شود:

۱- آیا نقوش اسلیمی و ختایی در تمبرهای سیاسی دوره دوم پهلوی استفاده شده است؟

۲- کاربرد نقوش اسلیمی و ختایی در تمبرهای سیاسی دوره دوم پهلوی چه بوده است؟

### روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله کیفی است که از نظر هدف، بنیادی بوده و با توجه به ماهیت و نوع مطالعه توصیفی- تحلیلی می‌باشد. به عبارتی، داده‌های موجود، تحلیل می‌شوند و نتایج تحلیل با مبانی نظریه پژوهش، محک زده می‌شوند. در روش تاریخی به مطالعه نقوش گیاهی در دوره اسلامی می‌پردازیم و تاریخچه تمبر مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در روش توصیفی به توصیف نقوش گیاهی دوره پهلوی پرداخته خواهد شد و در روش تحلیلی به مقایسه و تحلیل نقوش در تمبرهای دوره پهلوی می‌پردازیم. گردآوری اطلاعات به‌صورت کتابخانه‌ای، مشاهده‌ای و میدانی انجام می‌گیرد. ابتدا تمبرهای مختلف این دوره جمع‌آوری و سپس بر اساس نقوش طبقه‌بندی شده و در مرحله آخر به تجزیه و تحلیل این نقوش در تمبرها می‌پردازیم.

### پیشینه پژوهش

حمید رضا ابراهیمی در کتاب راهنمای تمبرهای ایران، تمامی تمبرهای دوره پهلوی را به‌صورت یک آرشیو طراحی کرده است. در کتاب جهان تمبر نوشته فوزی غفاری نور اطلاعاتی مفید در مورد تمبر و پیشینه تمبر و چگونگی کاربرد آن بیان شده است. در تمبر جام جهان نما، ضیاء الدین

هاجری به تفصیل تاریخچه تمبر، ساختار، چگونگی پیدایش و اقسام آن را مورد بررسی قرار داده است؛ اما در رابطه با تصویرسازی و نقوش در طراحی تمبر موردی یافت نشد.

### نقوش اسلیمی

اسلیمی نوعی دیالیتیک در مقوله تزیین است که در آن منطق یا پیوستگی زنده و جاندار و وزن، هم‌دست می‌شود، و دارای دو عنصر اساسی است: به هم پیچیدگی و به هم تابیدگی، نقوش و نقش‌مایه‌های گیاهی. نخستین عنصر اساساً به نظر بازی‌ها یا تعاملات نظری هندسی بازمی‌گردد، و عنصر دوم، نمایشگر نوعی ترسیم وزن است: یعنی ترکیبی است از اشکال حلزونی، و شاید بیشتر از رمز پردازی منحصرأ خطی نشات گرفته باشد تا از الگوهای نباتی (بورکها ۱۳۶۹: ۱۵۱).

در مورد اسلیمی، نظریه و تعاریف مختلفی شده است آلویس ریگل می‌گوید: مفهوم اسلیمی را به آن دسته از سامانه‌های شکلی که هنر خاور نزدیک زائیده آن بوده، محدود می‌شود به بیانی دقیق‌تر، او به آن دسته از شکل‌هایی نام «اسلیمی» نهاد که سامان اصلی شکل یابی آن‌ها شکل‌های دوشاخه‌ای است که با طبیعتی خمیده و نرم، به‌عنوان معمول‌ترین عنصر و ویژگی بیانی هنر اسلامی و تنها در همین فرهنگ به شمار می‌آیند (کونل ۱۳۶۴: ۹). جدا از اندیشه‌ایی که هنرمند را به خلق این نگاره وامی‌داشت بیان هنری به کار گرفته‌شده در این نقوش، بسیار قابل‌تأمل است (ندیم ۱۳۸۶: ۱۷).

اسلیمی نوعی تزیین گیاهی تجریدی و انتزاعی است. به عبارتی نمودار طرح درخت و یا ساقه‌ها و شاخه‌های آن است که در طول خود یک مجموعه پیچیده، پیوسته، منطقی و هماهنگ را القا میکند، بنابراین منشا گیاهی دارد. در کل، طرح‌های اسلیمی، نمودار طرح درختان است. گاه اسلیمی‌ها برگرفته از انحنای بدن مار و گاه یادآور خرطوم فیل هستند (هزاوهای ۱۳۶۳: ۱۹).

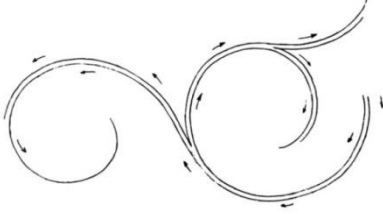
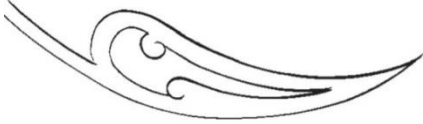
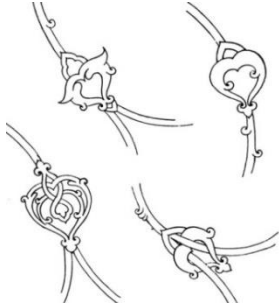


اسلیمی گونه‌ای از نقش و نگار است شامل خط‌های پیچیده و منحنی‌ها و قوس‌های دورانی مختلف که در تزئینات و کتیبه‌ها و بعضی دیگر از کارهای نقاشی ترسیم می‌کنند اسلیمی گاهی به‌صورت نقش اصلی و زمانی همراه با دیگر طرح‌ها، در معماری، کتاب‌آرایی و هنرهای صناعی به‌کاررفته‌اند. عبارت اسلیمی شکل دیگری از واژه‌ی اسلام است و به این جهت گاهی آن را اسلامی نیز خوانده‌اند. اسلیمی یکی از هفت نقش اصلی در نگارگری سنتی ایران است. اسلیمی و یا صورت عام درخت «درخت زندگی» نمودار تجریدی به‌ویژه درخت تاک است که با گردش‌ها و پیش‌های پی‌درپی و هماهنگ شاخه‌های آراسته به برگ‌ها و نیم‌برگ‌ها و گره‌های آن از پای‌های که بند اسلیمی خوانده می‌شود می‌روید و بانظمی خاص و شکلی چشم‌نواز که میان اجزاء آن وجود دارد، طرحی ویژه از درخت را ارائه می‌دهد. تمام منحنی‌های اسلیمی جهتی به درون و جهتی به بیرون دارند که جزو ذات اسلیمی است که این گرایش به بی‌نهایت دارد و نشانی از جاودانگی در اسلیمی به شمار می‌رود. اسلیمی طرحی است متشکل از قوس‌های دورانی زیبا که با چنگ‌ها، ماهیچه‌ها،

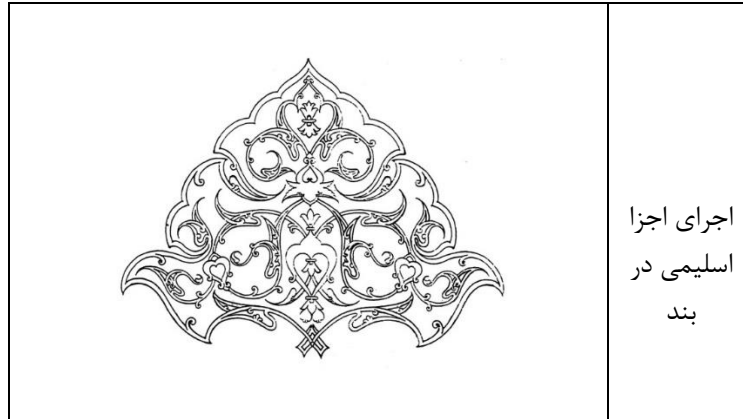
سرچنگ‌ها، گره‌ها و انشعاب‌های مناسب کامل می‌شود و زیبایی و شکوه خاصی را در برمی‌گیرد (رحیم پناه ۱۳۹۵: ۸۴-۸۵).

یک نوع پیچش تاکی معروف به اسلیمی از طرح‌های تزئینی اصلی اسلامی است. با تغییراتی که در طرح قدیمی طوماری به وجود آمد و استفاده از تزئین برگ گنگری نواحی مدیترانه شرقی که زمانی جزو طرح‌های رومیان بود باعث به وجود آمدن اسلیمی‌هایی با فرم‌های شاخص جدیدی در دوره‌های مختلف اسلامی شد. طرح اسلیمی بر مبنای شکل گیاه عشقه و به صورت پیچش تاکی در ترکیب با اشکال مختلف گلها و برگها به صورت دوتایی، منفک یا کنار هم شکل گرفته است. استفاده از نقوش اسلیمی با خلق ریتم و تداوم بصری در کل دامنه یک اثر هنری پیچیدگی طرح اسلامی را تقویت می‌کند (کنبی ۱۳۹۳: ۲۷).

اجزای اسلیمی ماخذ: (نگارندگان ۱۳۹۶)

تصویر	اجزای اسلیمی
	بند اسلیمی

	
	سر اسلیمی
	سر بند اسلیمی
	زائده
	سر اسلیمی زائده دار



### نقوش ختایی

ختایی ولایتی وسیع و دربردارنده شهرهای بزرگ و قدیمی بوده که از طرف جنوب به چین و تنگتاش و از حاشیه مغرب به ترکستان و مغولستان و از جهت شمال به کیماک وصل می‌شده و پادشاه ختایی استقلال داشته و تا تاتارستان و مغولستان و ترکستان در حکم او بوده است و شهر خانبالیغ از بناهای قوبلای قآن دارالملک ختایی محسوب می‌شده است (دهخدا ۱۳۷۳: ۸۳۶۸: ۶). یکی از نگاره‌های گیاهی هنر اسلامی که در کنار اسلیمی اشیا ساختمان‌ها را می‌آراید، ختایی است که وجه‌تسمیه‌ی آن به‌درستی آشکار نیست. ختایی ساقه‌ی گلی است که به صورتی موزون سراسر سطح را می‌پیماید و به ابتکار هنرمند، انواع گل، برگ و غنچه‌ی تجریدی را بر آن می‌گستراند. گفته‌شده که این طرح در دوره‌ی مغول از چین به ایران آمده است (ریاضی ۱۳۷۵: ۶۰). نقش گل نیلوفر در عصر اسلامی متحول شد و به‌صورت گل انار و گل شاه‌عباسی مورد استفاده‌ی هنرمندان قرار گرفت ورود اسلام قیدوبندهایی خاص به همراه داشت؛ تحریم نقاشی و نگارگری از این جمله است. پس هنرمند به‌اجبار از نقوش تجریدی استفاده کرد و پس از گذشت سال‌ها گل‌های ریز و برگ‌ها و لوتوس به وجود آمدند (زکی ۱۳۶۳: ۴۱). گل ختایی به ده‌ها شکل و رنگ متفاوت شکل می‌گیرد که هر یک در حد خود نمودار کاملی از ذوق و زیبایی است. هنرمندان با ترکیب و تلفیق طرح‌ها اشکال جدیدی ایجاد نموده‌اند. بعد از این‌که گل‌های اصل را روی گردش حلزونی مشخص کردند اجزای ریزتر مثل گل‌های گرد غنچه و برگ‌ها را در فضای خالی آن قرار می‌دهند تا اجزای ختایی به‌صورت یکنواخت در گردش خطوط پراکنده شوند (رحیم پناه ۱۳۹۵: ۸۴).

در طرح‌های ختایی شیوه و سبک تند و کند حاکم است؛ ساقه‌ی اصلی قوی‌تر است و ساقه‌های منشعب ظریف‌تر و نازک‌تر. در طرح‌های ختایی نقش‌مایه‌ی گل در زاویه‌ی دید بیننده قرار می‌گیرد؛ چون اساس طرح ختایی متکی به آن است و تمامی توجه بیننده را به خود معطوف می‌کند. از این‌ها گذشته تمامی ساقه‌ها و برگ‌ها و غنچه‌ها با گل اصلی متناسب هستند و در وحدت کامل با آن قرار دارند (آژند ۱۳۹۳: ۱۰۱-۱۰۲).





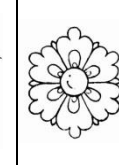





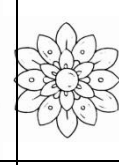
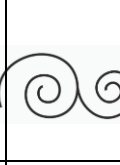




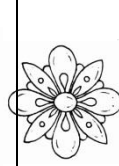

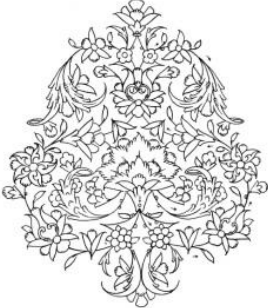
هنرمندان ایرانی از این نقوش بر روی آثار نساجی، تذهیب نسخه‌ها، نگاره‌ها، کاشی‌ها، قالی‌ها، ظروف سفالی، ظروف فلزی، سنگ‌قبرها، منبت‌کاری‌ها و غیره بهره می‌جویند. این کاربرد در دوره‌ی صفوی به اوج کمال خود می‌رسد؛ در زمان شاه‌عباس اول در اصفهان نقوش ختایی بیشترین بهره را در آثار هنری پیش رو می‌نهد. از این زمان به بعد نقوش ختایی به "گل‌های شاه‌عباسی" تغییر نام می‌دهد و انواع مختلف آن از نیلوفر گرفته تا گل‌های ماهی، سه سره، پنج پر، اناری و برگ‌گی، و غیره در آثار هنری دوره‌ی صفویان، به‌ویژه در قالی‌ها، به کار می‌رود تا به روزگار ما ادامه می‌یابد (آژند ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۲۰).

#### اجزای ختایی

در هنرهای سنتی، نقوش گیاهی و تصاویر گونه‌های درختان و انواع متنوع گل‌ها از جایگاهی ویژه برخوردارند. این نقوش که گاه بسیار ساده و انتزاعی به شکل یک ساقه‌ی عمودی و چند شاخه انشعابی مایل در طرفین و یا به شکلی عینی‌تر و حقیقی‌تر ترسیم می‌شود که نقوش ختایی از این دسته می‌باشند. ختایی از ترکیب گل، غنچه و برگ پدید می‌آید، هر گردش آن را یک‌بند می‌خوانند ختایی افزون بر قالی در کاشی و تذهیب نیز به کار می‌رود در قالی آراست هنر و بارنگ‌های بیشتر، در کاشی ساده‌تر و بارنگ‌های کمتر است (رحیم پناه ۱۳۹۵: ۸۳).

اجزای ختایی ماخذ: (نگارندگان ۱۳۹۶)

غنچه		برگ	گل		بند (ساقه)	اجزای ختایی
غنچه گل	غنچه پر		گل عباسی	گل پنج پر		
گل عباسی	پنج پر					

						
						
						
						اجرای کامل اجزا در بند

### هنر در دوره پهلوی دوم

توجه به هنرهای تجسمی مدرن نزد نهادهای حکومتی و دولتی را می‌توان به نوعی حمایت‌های دولتی از این هنر قلمداد کرد. بسیاری از موسسات دولتی و خصوصی از اواخر دهه‌ی چهل به اشکال مختلف به حمایت از این هنرها پرداختند. ثقفی تصمیم‌گیری دولت بر دخالت بیشتر در امور هنری را ناشی از دو عامل می‌داند: «اول پاسخ‌گویی به نیازی که او خود با تأسیس دانشکده هنر و هنرستان‌ها به وجود آورده بود. دوم برای جلوگیری از این که این نیاز - مانند گذشته - توسط سفارتخانه‌های خارجی برطرف گردد به ایجاد گالری‌های خصوصی کمک رساند و با خرید آثار نقاشان برای حفظ در موزه به آنان یاری رساند» (ثقفی ۱۳۷۵: ۴۰).

در همین راستا فرح‌دبیا به جمع‌آوری مجموعه‌ای از کارهای نقاشان نوگرای ایران نیز پرداخت. موزه هنرهای معاصر تهران و فرهنگسرای نیاوران نیز در آخرین ماه‌های حکومت پهلوی در دفتر

مخصوص تهران افتتاح شدند. ریچارد اتینگهاوزن، تاریخ نگار برجسته هنر اسلامی، در نمایشگاهی از نقاشی مدرن ایران به ابتکار یارشاطر در ۱۹۶۸/ ۱۳۴۷ در دانشگاه کلمبیا در امریکا، در تحسین آن گفت: «اگرچه ماهیت زبان هنری نقاشی مدرن ایران، بخشی از جریان هنری عالم گیر هنر مدرن است، اما در عین حال همچنان چشم اندازی از قرن ها سنت هنری ایران ارائه می کند. حتی در پیشتازترین نمونه های این هنر نیز می توان پیوند با سنت هنری ایران را دریافت کرد» (Ettinghausen, 1971, 343-344).

وی داشتن هویت ایرانی نقاشی های مدرن ایران را با برشمردن سه ویژگی که در هنر قدیم و جدید مشترک هستند، مورد تاکید قرار می دهد؛ در ابتدا گرایش آشکار نقاشان ایرانی به انتزاع و چکیده نگاری را، که زبان هنر مدرن نیز هست و در اسلیمی ها، نقوش فرش و ظروف و نسخه های مصور ایرانی وجود داشته، از ویژگی های بارز سنت هنری ایران معرفی می کند. ویژگی دوم را شیوهی رنگ پردازی نقاشی ها می داند که به زعم او در همان سنت هنرهای تصویری ایران قرار می گیرد و در نهایت به جنبه ی ایده آلیستی و غیر واقع نمای آثار اشاره می کند که همچون نقاشان قدیم ایران، هیچ مابه ازایی در عالم واقع ندارند و هیچ نشانه ای از پدیده های مادی اجتماعی، همچون فقر، جنگ و موقعیت تاریخی در آن ها به چشم نمی خورد. اتینگهاوزن در نحوه ی به تصویر کشیدن پیکره آدمی و استفاده از خوشنویسی همچون ابزاری برای بیان هنری، نیز پیوند با گذشته را آشکار می بیند (Ettinghausen, 1971, 343-344).

#### واژه تمبر

ات [آ] (فرانسوی، ا) تمبر. کاغذ کوچک چهارگوش که بر آن نشان پستخانه چاپ می شود و در پستخانه بر پاکت و غیر آن چسبانده می شود که نشان ادای کرایه ی پست است و نیز در ادارات دولتی نشان ادای حق دولت است که بر کاغذها چسبانده می شود. این لفظ، مأخوذ از فرانسوی است که در تکلم مبدل به تمبر می شود. در لاتینی آن را تمپانوم گویند. برگه ای کوچک که ادارات پست طبع و در مقابل اخذ حق حمل و نقل نامه ها و غیره به محمول الصاق کنند. کاغذی خرد و چهارگوش که بر آن نقشی طبع کرده اند با ذکر بها و قیمت آن که مقابل وجهی آن را به نامه ها و اسناد و غیره چسبانند. اولین تمبر پستی ایران بر طبق کاتالگ شامپیون به سال ۱۸۶۸ میلادی. مطابق با ۱۲۴۷ شمسی طبع شده است (دهخدا ۱۳۷۳: ۶۱۰۴).

لغت تمبر، از مغول ها گرفته شده است؛ مغول ها به مهر مخصوصی که روی تمبرها می زدند یا احشام خود را با آن داغ می نمودند تمغا می گفتند. احتمالاً این لغت به اروپا رفته و به همان معنی مهر روی کاغذ با تبدیل (غ) به (ر) در زبان فرانسه معمول گردیده و بعد از آن به عنوان واژه ای فرانسوی رایج شده است (رامی ۱۳۸۶: ۵۶).

#### پیدایش تمبر در جهان



اولین باری که تمبر پست بکار برده شد در سال ۱۸۴۰ میلادی بود. در این سال بود که یک نفر مامور پست از اهالی انگلستان به اداره پست انگلستان مراجعه کرده و درباره چاپ و بکار بردن تمبر پست پیشنهادی داد، پیشنهاد او بعلت تسهیل کارهای پستی مورد قبول واقع گردید. چه تا آن تاریخ مامورین پست و موزعین نامه‌ها با اشکالات زیادی مواجه بودند زیرا کسانی که نامه‌هایی برایشان میرسید برای شانه خالی کردن از پرداخت اجرت پستی به وسایل گوناگونی متوسل میشدند و در نتیجه گاهگاهی حتی مامورین پست مجبور میشدند نامه‌های ارسالی را در نتیجه عدم دریافت حق‌الزحمه به فرستندگان آنها برگردانند. ناگفته نماند که تا قبل از انتشار تمبر پست حق‌الزحمه‌ها بر حسب طول راه گرفته میشد. در سال ۱۸۴۰ میلادی یکی از وزرای کابینه انگلستان موسوم به سرراوند هیل طرح پیشنهادی مامورین پست را دایر بر بکار بردن تمبر پست به صورت لایحه‌ای به پارلمان انگلستان برد و برای اولین بار نمونه بسیار کوچکی از تمبر را که هر فرستنده نامه می‌بایست از پست خریداری کند و در پشت پاکت‌نامه خود بچسباند به نمایندگان ارائه داد این طرح تصویب شد و اولین تمبر منتشر شد. بهای این تمبر یک پنس بود و روی آن عکس ملکه ویکتوریا گراور شده بود که نمونه‌های کمیاب و گران قیمت آن اکنون موجود و در میان تمبربازان به پنی بلاک<sup>۱</sup> معروف است. اکثر کشورهای جهان مخصوصاً ممالک اروپایی از این ابتکار و اختراع که تسهیلات زیادی در امور پستی فراهم کرده بود استقبال زیادی کردند و ایران نیز که خود زمانی موسس پست (چاپارخانه) در دنیا بود ۱۹ سال بعد از سایر کشورها در سال ۱۲۴۷ شمسی به چاپ و انتشار تمبر مبادرت ورزید (علایی ۱۳۴۴: ۳۷).



تصویر ۱- اولین تمبر جهان ماخذ: (علایی ۱۳۴۴: ۳۷).

### تاریخچه پیدایش تمبر در ایران

نخستین آشنایی ایرانیان با چاپ تمبر، پس از گذشت شانزده سال از تاریخ نشر اولین تمبر جهان و فراگیر شدن آن در اروپا، با مسافرت ناصرالدین‌شاه قاجار به فرنگ اتفاق افتاد. وی پس از بازگشت به کشور، به فکر چاپ تمبر ایرانی افتاد. به نقل از فرح‌بخش در سال ۱۲۸۲ قمری برابر با ۱۲۴۴

شمسی و ۱۸۶۵ میلادی، هیئتی از ایران رهسپار پاریس شد تا برای مطالعه و سفارش تمبر با وزارت پست و تلگراف فرانسه وارد مذاکره شود. با ورود این هیئت به پاریس، شخصی به نام ریستر<sup>۲</sup> که از مقصود دولت ایران و هیئت اعزامی اطلاع پیدا کرده بود، کلیشه‌ایی برای تمبر ایران تهیه نموده و نمونه‌هایی با آن چاپ کرد و به نظر نام بردگان رسانید. شکل این نمونه عبارت بود از شیری خوابیده که خورشیدی از پشت آن نمایان بود. این نقش در یک بیضی قرار داشت و در زیر بیضی و در قاب دور نقش تمبر، حروف اول ریستر به صورت وارونه دیده می‌شد. ریستر پس از گذشت شش ماه و عدم دریافت جواب از تهران، مستقیماً وارد مذاکره شد و نامه‌ای به مقامات پست نوشت ولی دولت ایران، ضمن ارسال نامه‌ای، شدیداً به عمل چاپ تمبر بدون اجازه‌ی وی، اعتراض و کلیشه‌ها به او مسترد گردید (فرح‌بخش ۱۳۵۴: ۷). ریستر این نمونه را چندی بعد، در نمایشگاه هنری که در سال ۱۸۶۶ میلادی در پاریس دایر شده بود و به معرض نمایش و فروش گذاشت (عبدلی فرد ۱۳۷۵: ۴۳).



تصویر ۲- تمبر شیر و خورشید ماخذ: (فرح‌بخش ۱۳۷۹: ۹).

شخصی فرانسوی به نام آلبربار<sup>۳</sup> نمونه‌های تهیه و به هیات ایرانی تسلیم نمود که مورد قبول قرار گرفت و نمونه‌ها در پنج کلیشه به رنگ‌های آبی، قرمز، سبز و بنفش تهیه شده بود (هاجری ۱۳۷۵: ۲۶۵). استفاده از تمبر به سبب بی‌سروسامانی تشکیلات پستی ایران تا مدتی به تعویق افتاد. در سال ۱۲۸۵ شمسی، از روی همین کلیشه‌ها تمبرهایی چاپ شد و در اختیار پستخانه‌ها قرار گرفت. از این تمبرها که به «سری باقری» معروف بود تا ۱۲۹۶ شمسی استفاده شد. در سال ۱۲۹۳ شمسی، توزیع تمبر از انحصار دفاتر پستی خارج شد و در ۱۲۹۴ شمسی، ایران به عضویت اتحادیه جهانی پست درآمد. مدتی بعد با پشتکار میرزا علی خان امین‌الدوله، وزیر پستخانه، اداره ثبت و تمبر دولتی اعلام کرد از این پس تمام اسناد معاملات از قبیل نقدی و جنسی، ملکی و تجارتي و کلیه نوشته‌ها از عرایض و احکام تا قبوضات... موافق قانون مخصوص باید به مهر و تمبر و ثبت اداره مذکور برسد (رهیده و رجبی ۱۳۹۲: ۵۶).



تصویر ۳- نمونه طراحی شده توسط بار ماخذ: (ابراهیمی ۱۳۹۵: ۱۰).

### تمبر در دوره پهلوی

۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ میلادی با تأسیس سلسله‌ی پهلوی (۱۹۲۵-۱۹۴۱ میلادی)، پس از انقراض سلسله‌ی قاجار، سلسله‌ی پهلوی تثبیت گردید و رضاشاه به‌عنوان اولین پادشاه سلسله‌ی پهلوی بر تخت سلطنت نشست. از آن پس تحولات فوق‌العاده‌ای در کلیه شئون مملکتی شروع گردید. از جمله‌ی این تحولات تجدیدنظر در امور پستی و ابطال تمبرهای مصرف‌شده‌ی احمدشاه بود. چون مهر ابطالی وجود نداشت، متصدیان اداره‌ی پست صورت احمدشاه را روی تمبرهای مصرفی سیاه می‌کردند. در دوران سلطنت رضاشاه پهلوی یازده سری تمبر رسمی و یازده سری تمبر موقتی انتشار یافت (ارجمند ۱۳۷۵: ۷۴۷).

در این دوره روی تمبرها چهره شاه تصویر می‌شد و یا تصاویری از برنامه‌های اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نقش می‌بست. در دوره پهلوی، برخی اقدامات عبارت بود از چاپ تمبرهای فراوان با نقوش معماری باستانی ایرانی و تصاویر شاهان هخامنشی و ساسانی، اعلام تغییر نام پرشیا به ایران و انتشار دوره تمبر با تصاویر ورزش‌های باستانی، بزرگداشت مفاخر و مشاهیر ایرانی همچون سعدی، رودکی و ابن‌سینا بود. بارزترین ویژگی تمبرهای دوره پهلوی، اختصاص داشتن آن‌ها به شاه و خانواده سلطنتی بود. بزرگداشت ازدواج، تولد فرزند و تاج‌گذاری، مضمون بسیاری از تمبرهای این دوره و چهره شاه، تصویر غالب تمبرهاست. تهنقش تمبر در دوره پهلوی، عبارت «دولت شاهنشاهی ایران» بود. تمبرها در زمان رضاشاه کبیر و تعداد ۵۰۸ عدد در زمان سلطنت شاهنشاهی محمد رضاشاه چاپ گردیده است (رهیده و رجبی ۱۳۹۲: ۵۷).

### تمبر در دوره پهلوی دوم

در دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی (۱۹۷۹-۱۹۴۱ میلادی) علاوه بر نوزده سری تمبر رسمی و دو سری تمبر هوایی، تعداد بسیار زیادی تمبرهای یادگاری منتشر گردید. شش تمبر از تمبرهای سری اول و دوم رسمی عیناً شبیه به یکدیگرند و فقط رنگ تمبرها متفاوت می‌باشد. در این سری نام ایران به لاتین روی تمبرها دیده نمی‌شوند. بقیه ۱۷ سری و همچنین ۲ سری هوایی که در سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۸۷ میلادی منتشرشده، شاه را در لباس‌های نظامی و غیرنظامی نشان

می‌دهد و در سری آخر تصویر شاه به رنگ طلایی چاپ شده است. تعداد کل تمبرهای منتشرشده در سری‌های هوایی و رسمی سیصد و سیزده تمبر می‌باشد. تعداد تمبرهای یادگاری منتشرشده در این دوران هشتصد و چهل‌وهفت تمبر است که می‌توان مهم‌ترین آن‌ها، تمبرهای مربوط به خاندان سلطنتی پهلوی، تجدید خاطره‌های رضاشاه پهلوی، ورود پادشاهان و روسای جمهور و اشخاص برجسته خارجی به تهران، تجلیل از دانشمندان و شعراء، وقایع برجسته و اتفاقات مهم ایران، تاج‌گذاری و جشن‌های نوروزی نام برد (ارجمند ۱۳۷۵: ۷۴۹).

#### نقش تمبر در دوره پهلوی دوم

- فرهنگ و اشاعه آداب و رسوم و گسترش تاریخ، ملت‌ها
- اشاعه نقش هنری و ذوق‌های مختلف ملل
- گسترش نقش تکنیک‌ها و صنعت،
- اشاعه و تهییج عواطف بشری
- انتشار سیاست کشورها (غفاری نور ۱۳۸۲: ۸).

#### هدف از ایجاد تمبر

به‌منظور تأمین و دریافت کرایه مرسولات، دریافت مالیات‌ها و در ضمن برای حفظ و یادآوری خاطره‌ها و روزهای وقایع تاریخی همچنین دریافت مالیات‌ها از تمبر استفاده می‌شود (غفاری نور ۱۳۸۲: ۸).

#### موضوعات تمبر در دوره پهلوی دوم




با توجه به اساسنامه اتحادیه جهانی پست، ادارات پستی سعی کنند موضوعات سهل‌الوصولی را انتخاب کنند که به‌وسیله آن‌ها بتوان به نشر فرهنگ، تحکیم روابط دوستی در میان مردم، دستیابی به صلح جهانی و پاسداری از آن کمک کرد. پدیده‌های طبیعی و جلوه‌های زیبای آن، پدیده‌های علمی و هنری و فرهنگی، کودکان، آداب رسوم ملی و محلی، ورزش، اماکن تاریخی، حیوانات و گیاهان و ... در رأس موضوعاتی هستند که درباره‌ی آن‌ها تمبر منتشر می‌گردد. تعیین موضوع در انتشار تمبرهای پستی از اهمیت بسزایی برخوردار است. امروزه که تمبر از جنبه‌های صرفاً پستی خود خارج شده و از نظر هنری و تمبر شناختی مورد توجه قرار گرفته است، سیاست‌گذاران انتشارات تمبر در هر کشور در انتخاب موضوع آن‌ها، دقت و وسواس زیادی به خرج می‌دهند. در هر یک از کشورها یک کمیته‌ی مشورتی، پیشنهادهای رسیده از طرف مردم و نهادهای مختلف را بررسی می‌کند و آن‌ها را به تصویب می‌رساند (خانبابایی ۱۳۷۶: ۳۷-۳۸).

پس از مطالعه تمبرهای این دوره، مضامین وقایع رخدادی، فرهنگی، سلطنتی، اجتماعی، خدماتی، ورزشی، هنری و سیاسی در تمبرها مشاهده شد. سپس از بین آن‌ها، ماهیت سیاسی تمبرها برای بررسی نقوش اسلیمی و ختایی انتخاب کردیم.

موضوعات تمبرهای دوره پهلوی دوم ماخذ: (نگارندگان ۱۳۹۶)

مضمون تمبر	مشخصات	تمبر
وقایع رخدادی	به یاد مساعی ایران در راه پیروزی جنگ جهانی دوم - ۱۳۲۸/۲/۱۰	
فرهنگی	نوروز ۱۳۴۸/۱۲/۱۵-۱۳۴۹	
سلطنتی	سی و یکمین سال تولد محمد رضا شاه - ۱۳۲۹/۸/۴	
اجتماعی	سال جهانی جمعیت طراح: سازمان ملل - ۱۳۵۳/۹/۱۰	
خدماتی	افتتاح راه آهن تهران-مشهد - ۱۳۳۶/۲/۱۲	

فصلنامه تاریخ نو (سال هشتم ، شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۹۷)



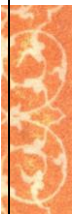



ورزشی	روز المپیک ۱۳۵۶/۴/۲	
هنری	کنگره بین‌المللی معماری - ۱۳۴۹/۶/۲۳	
سیاسی	بیست و یکمین سالگرد تاسیس روز ملل متحد - ۱۳۴۵/۸/۲	

تحلیل نقوش اسلیمی و ختایی در تمبرهای سیاسی دوره پهلوی دوم

در تمبرهای پهلوی دوره دوم سلطنت محمدرضا پهلوی، تمبرها با موضوع سیاسی که در آنها نقوش اسلیمی و ختایی کار شده است انتخاب گردیده و در جدول زیر قرار گرفته است را مورد تحلیل و بررسی قرار دادیم.

تمبرهای دوره پهلوی دوم با مضمون سیاسی ماخذ: (نگارندگان ۱۳۹۶)

تمبر	عنوان	سال	نقوش ختایی	نقوش اسلیمی	فرم تمبر	کاربرد نقوش

نقوش اسلیمی شامل سراسلیمی در حاشیه قیمت تمبر، کار شده است	مست طیل افقی		---- -	۱۸/۲ ۱۳۳۵		(سری چهارم)
در متن تمبر نقوش اسلیمی شامل بند و اسلیمی و سربند، سر اسلیمی کار شده است	مست طیل افقی		---- -	۱۸/۲ ۱۳۴۵		تاسیس روز ملل متحد
در متن تمبر نقوش ختایی شامل انواع گل، غنچه، بند و برگ به صورت زمینه در تمبر کار شده است	مست طیل افقی		---- -	۱۲/۳ ۱۳۴۸		
در حاشیه تمبر نقوش ختایی شامل گل عباسی، بند و برگ به صورت	مست طیل افقی		---- -	۱۱/۷ ۱۳۴۶		

فصلنامه تاریخ نو (سال هشتم ، شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۹۷)

قاب تزئینی کار شده است						
در حاشیه تمبر نقوش ختایی شامل برگ، بند، گل، غنچه در حاشیه تمبر کار شده است	مست طیل عمود ی	---		۱۸/۴ ۱۳۴۷	سالگرد تاجگذار ی	 
در حاشیه تصویر محمدرضا پهلوی و فرح دیبا نقوش ختایی (گل) شاه عباسی و بندختایی) کار شده است	مست طیل عمود ی	---		۱۸/۴ ۱۳۴۶	تاجگذار ی محمدرضا پهلوی	
در حاشیه نسبتاً پهن تمبر، به صورت زمینه نقوش اسلیمی شامل سرپند، بند و اسلیمی کار شده است	مست طیل عمود ی	---		۱۱/۶ ۱۳۵۰	بلوک یادگار ی انقلاب سفید	



<p>درحاشیه نقوش اسلیمی (سربند، بند و اسلیمی) ودر متن تمبر به عنوان زمینه نقوش ختایی شامل گل عباسی و بند به همراه نقوش اسلیمی (اسلیمی ساده و بند و سراسلیمی) در ترکیب باهم کار شده است</p>	<p>مست طیل عمود ی</p>			<p>۱۱۱۶ ۱۳۵۲</p>	<p>بلوک بادگار ی انقلاب سفید</p>	
<p>درحاشیه تمبرنقوش ختایی شامل برگ و گل و نقوش اسلیمی شامل بند و سر اسلیمی به گونه ای طراحی گردیده که قیمت به صورت فارسی و لاتین و چهره محمد رضا پهلوی درج شده است</p>	<p>مست طیل افقی</p>			<p>۱۳۲۸</p>	<p>سری سوم تمبرها ی پستی محمد رضا پهلوی</p>	

فصلنامه تاریخ نو (سال هشتم ، شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۹۷)

<p>در حاشیه تمبراز نقوش اسلیمی ساده و به گونه ایی طراحی گردیده که اطراف نوشته قیمت به صورت فارسی و لاتین و کلمه پست ایران درج شده است</p>	<p>مست طیل عمود ی</p> 	<p>---- -</p>	<p>۱۳۳۶</p>	<p>سری هفتم پستی محمد رضا پهلوی</p> 
<p>در حاشیه تمبر نقوش اسلیمی (سراسلیمی) کار شده است</p>	<p>مست طیل عمود ی</p> 	<p>---- -</p>	<p>۱۴/۳۰ ۱۳۴۱</p>	<p>سری یازدهم پستی محمد رضا پهلوی</p> 
<p>در متن تمبر نقوش ختایی (شامل برگ، بند و گل) و نقوش اسلیمی در حاشیه تمبر به صورت ترنج کار شده است</p>	<p>مست طیل عمود ی</p> 	<p> - ۱۲/۶ ۱۳۵۲</p>	<p>سری پونتی اول</p> 	

در دوره پهلوی دوم نسبت به دوره قبل (رضا پهلوی) تمبرها از لحاظ طراحی، تعداد و تنوع در موضوع و رنگ افزایش یافته است و طبق جدول‌های بالا به این نتایج می‌رسیم:

۱- در این دوره مانند دوره‌های قبل (پهلوی اول و قاجار) نقوش گیاهی به شکل حلقه‌گل یا به صورت حاشیه تزینی مستطیلی در تمبرها به‌کاررفته است و جنبه زیبایی در تمبر را افزایش می‌دهد مخصوصاً تمبرهایی که در آن پرتره پادشاه (محمد رضا پهلوی) قرار گرفته است. تمبرهایی که نقوش اسلیمی و ختایی نقش بسته است دارای پرتره شاه و وقایع مهم است و دارای اهمیت بالایی بوده است که می‌توان علاوه بر جنبه زیبایی، این نقوش هویت ملی و فرهنگی را دارا می‌باشند که نمادی از هنر ایران می‌باشد.



تصویر ۵- سری هفتم پستی محمد رضا پهلوی  
ماخذ:



تصویر ۴- تمبر سالگرد تاجگذاری  
ماخذ: (آرشیو موزه ملک).

(ابراهیمی ۱۳۹۵: ۲۱۶).

- ۲- تمبرها در دو نوع فرم مستطیل عمودی و افقی دیده می‌شود.
- ۳- با توجه به تعداد تمبرهای این دوره تمبرهایی که دارای نقوش اسلیمی و ختایی می‌باشد را جداسازی نموده‌ایم، تعدادشان به نسبت کل تمبرها با موضوعات سیاسی این دوره بیشتر می‌باشد که می‌توان گفت این نقوش بیشترین استفاده را در تمبرهای دوره پهلوی دوم با موضوعات انتخاب‌شده، داشته‌اند.
- ۴- در این دوره نقوش گیاهی از حاشیه تمبر و حاشیه اطراف پرتره و مبلغ تمبر خارج شده است و در متن اصلی تمبر به‌عنوان کاراکتر اصلی درزمینه‌ی تمبر کار شده است.



تصویر ۶- بیست و یکمین سالگرد تاسیس روز ملل متحد

تصویر ۷- بلوک یادگاری انقلاب سفید

ماخذ: (ابراهیمی ۱۳۹۵: ۱۴۹).

ماخذ: (ابراهیمی ۱۳۹۵: ۱۸۵).

۵- با توجه به تمبرهای این دوره، نقوش اسلیمی و ختایی هویت و نمادی از کشور ایران می‌باشد و مشخصه‌ایی از فرهنگ و هنر ایرانی است و این نقوش به مشابه برندی از ایران در ذهن و تصور جهان است که با دیدن این نقوش اسلیمی و ختایی به یاد هنر ایران و کشور ایران می‌اندازد.

۶- در دوره پهلوی دوم نقوش اسلیمی بیشتر از نقوش ختایی در تمبرها دیده می‌شود. هرکدام از این نقوش به تنهایی و همچنین در ترکیب باهم (ختایی و اسلیمی) دیده می‌شود.

۷- خلاقیت و نوآوری در طراحی تمبر دیده می‌شود و طراحی و تصویرسازی توسط طراحان گرافیک در تمبرها دیده می‌شود که زایده فکر خلاق و نوآور هنرمند ایرانی متناسب با هنر و هویت ایرانی انجام شده است.

۸- تنوع در رنگ در این دوره دیده می‌شود و رنگ‌های زیادی در تمبرها استفاده شده است.

۹- در این دوره نیز در طراحی نقوش اسلیمی و ختایی از انواع قرینه‌سازی (آینه‌ایی، انعکاسی) استفاده شده است.

۱۰- تمبرهای انتخاب‌شده، بر روی کاغذ کارشده‌اند.

**نتیجه‌گیری**

نقوش اسلیمی و ختایی در تمبرهای سیاسی پهلوی دوم مشاهده شد و مورد مطالعه قرار گرفت؛ نقوش اسلیمی و ختایی در تمام قسمت‌های تمبر (حاشیه، متن، اطراف مبلغ تمبر) کار شده است که این نقوش‌ها ترکیب‌بندی مناسبی را در تمبرها ایجاد کرده است. نقوش در این تمبرها جنبه تزئینی و زیبایی آمیخته با فرهنگ و نشان ایرانی - اسلامی را دارد که فقط این مسئله در تمبرهای ایرانی مشاهده می‌شود. با توجه به این مورد که تمبر در دوره قاجار وارد ایران شد و برگرفته از هنر غرب و متخصصین اروپایی می‌باشد اما در تمبرها از المان‌های ایرانی استفاده شده است که شامل نقوش اسلیمی و ختایی در تمبرهای دوران پهلوی دوم می‌باشد. بیشترین تمرکز استفاده از این نقوش جنبه تزئینی و زیبایی بوده است اما نباید این نکته را نادیده گرفت که طراحی تمبرها بر اساس فرهنگ و هویت ایرانی و استفاده از نقوشی که در معماری‌ها و تزئین آیات قرآنی و... استفاده می‌شد بهره گرفته است و نماد و نشانه‌ایی از هنر ایرانی را نشان می‌دهد.

#### پی‌نوشت

- 1- Pence Black
- 2- A.M.Riester
- 3- Albert Barre
- 4- Postes Irlandiennes

#### منابع و مأخذ

- آژند، یعقوب (۱۳۹۳). هفت اصل تزئینی هنر ایران. تهران: پیکره.
- ابراهیمی، حمیدرضا (۱۳۹۵). راهنمای تمبرهای ایران (قاجار، پهلوی، جمهوری اسلامی). تهران: آرویج ایرانیان.
- ارجمند، سیروس (۱۳۷۵). تاریخچه تمبر ایران، ایران‌شناسی. دوره ۸. صص ۳۲۰-۳۰۷.
- افشار، مهاجر (۱۳۸۴). هنرمند ایرانی و مدرنیسم. تهران: دانشگاه هنر.
- بورکهارت، تیتوس (۱۳۶۵). هنر اسلامی زبان و بیان. ترجمه‌ی جلال ستاری. تهران: سروش.
- بورکهارت، تیتوس. (۱۳۶۹). هنر مقدس. ترجمه‌ی جلال ستاری. تهران: سروش.
- توفیق، عنایت (۱۳۸۷). عناصر هویت و فرهنگ ایرانی در آثار هنر اسلامی. تهران: کتاب ماه هنر. شماره ۱۲۰. صص ۴۳-۳۲.
- ثقفی، مراد (۱۳۷۵). شهر و عرضه‌ی اجتماعی هنر؛ نگاهی به فعالیت تالار فندریز، در گفتگو، شماره سیزدهم، صص ۳۷-۵.
- خانابایی، ولی. (۱۳۷۶). تمبر و تمبر شناسی. موسسه کتاب همرا.

- خاکپور، مژگان. خزایی محمد (۱۳۸۹). وحدت و کثرت در هنر اسلامی با نگاهی بر آثار بورکھات. تهران: کتاب ماه هنر. شماره ۱۴۵. صص ۲۷-۱۶.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.
- رامی، مرجان. ۱۳۸۶. تمبر شیر و خورشید مشروطه (نگاهی کوتاه به تاثیر حاکمیت نظام مشروطه بر چاپ تمبر و تصاویر آن). تاریخ معاصر ایران. شماره ۴۴. صص ۷۴-۵۵.
- رحیم پناه، فاطمه (۱۳۹۵). نقش انواع گل شاهعباسی در قالی‌های حرم امام رضا (ع). فصلنامه علمی پژوهشی نگره. شماره ۳۸. صص ۸۹-۷۸.
- ریاضی، محمدرضا (۱۳۷۵). فرهنگ مصور اصطلاحات هنر ایران، تهران: دانشگاه الزهرا.
- رهیده، محمدرضا. رجبی، محمدعلی (۱۳۹۲). بررسی تأثیرات فرهنگی انقلاب بر طراحی تمبرهای سه دهه نخست انقلاب اسلامی در ایران. فصلنامه نقش‌مایه. دوره ۵. شماره ۱۵. صص ۶۲-۵۵.
- شایسته فر، مهناز. آزاد، میترا (۱۳۸۳). کتیبه‌های ابنیه دوران آل بویه. دو فصلنامه مطالعات هنر اسلامی. دوره ۱. شماره ۱. تهران: موسسه مطالعات هنر اسلامی. صص ۶۰-۴۳.
- علائی، علی اکبر (۱۳۴۴). تمبر و تمبرشناسی. هنر و مردم. دوره ۴. شماره ۳۷. صص ۲۸-۱۸.
- عبدلی فرد، فریدون (۱۳۷۵). تاریخ پست ایران. تهران: هیرمند.
- غفاری نور، فوزی (۱۳۸۲). جهان تمبر. تهران: سپهر افروز.
- فهیمی فر، اصغر (۱۳۸۵). جستاری در زیبایی‌شناسی هنر اسلامی. تهران: فصلنامه پژوهشکده فرهنگ و هنر جهاد دانشگاهی. دوره ۱. شماره ۲. صص ۸۲-۷۳.
- فرح بخش، نوین (۱۳۵۴). راهنمای تمبرهای ایران. تهران: موسسه نوین فرح بخش و پسران.
- قراگوزلو، بهاره. حاتم، غلامعلی (۱۳۹۳). بررسی رمز نقوش هندسی دایره، مثلث و مربع در هنر اسلامی. فصلنامه علمی پژوهشی نقش‌مایه. دوره ۸. شماره ۲۱. صص ۵۰-۴۵.
- کنبی، شیلار (۱۳۹۳). جزئیاتی از هنر اسلامی. ترجمه افسونگر فراست. تهران: فرهنگ سرای میر دشتی
- کونل، ارنست (۱۳۶۴). اسلیمی و ختایی گل های شاه عباسی، نگرشی بر سوابق تاریخی سه نگاره تزئینی تهران: یساولی
- منوچهری، ماندانا (۱۳۷۹). سیر تحول گچ‌بری در ایران دوران اسلامی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته پژوهش هنر. دانشگاه تهران.
- نوایی، کامبیز (۱۳۷۴). نکاتی پیرامون نقوش اسلامی (مجموعه مقالات سومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران). تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ندیم، فرناز (۱۳۸۶). نگاهی به نقوش تزئینی در هنر ایران. مجله هنر، دوره ۴. شماره ۴. صص ۱۹-۱۴.

هاجری، ضیاء الدین (۱۳۷۸). تمبر جام جهان نما. تهران: انتشارات آوای نور.  
هزاوه‌ای، هادی. (۱۳۶۳). اسلیمی، زبان از یاد رفته. هنر. شماره ۶.  
همپارتیان، تیرداد (۱۳۸۲). نقوش انسانی، حیوانی و گیاهی سفالینه‌های نیشابور (قرون چهارم و پنجم هجری و قمری). پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته پژوهش هنر. دانشگاه تربیت مدرس.  
Ettinghausen/ Richard. (1971). An introduction to modern Persian painting, in Yarshater. Ehsan/ ed.1971





## هویت قومی کردها در ترکیه

مارتین وان بروینسن<sup>۱</sup>

ترجمه سیدمهدی سجادی<sup>۲</sup>

بیشتر کردها در ترکیه از تعلق خود به گروه قومی جداگانه‌ای در این کشور کاملاً آگاهند؛ گروه قومی مجزایی به ویژه از ترک‌ها و اقلیت‌های مسیحی که در میان آنها زندگی می‌کنند. با این حال، بر سر اینکه اساس این هویت قومی چیست و مرزهای آن کدامند، به هیچ وجه در میان آنها اتفاق نظر وجود ندارد. این امر مرا ملزم می‌کند در آغاز دقیقاً بیان کنم که هنگامی که در این مقاله از عنوان قومی "کردها" استفاده می‌کنم، منظورم چیست. به دلایل کاربردی، از تعریفی نسبتاً باز و گسترده استفاده می‌کنم که همه گویشوران بومی گویش‌های متعلق به زبان‌های ایرانی کرمانجی یا زازایی و نیز آن گویشوران ترکی که ادعا می‌کنند تبارشان کرمانجی یا زازایی است و هنوز (یا باز هم) خود را کرد می‌دانند، در بر می‌گیرد. بیشتر ملی‌گرایان کرد با این تعریف موافق هستند (اما اقلیتی آن را خیلی محدود می‌دانند)؛ در عمل، همانگونه که در ادامه اشاره خواهد شد، بسیاری از کردها به طور ضمنی و غیر مستقیم از تعاریف خیلی محدودتر استفاده می‌کنند. حتی این تعریف ساده پرسش‌های آشکاری را بر می‌انگیزاند: برای نمونه، آیا باید افرادی که به عنوان کرد بزرگ شده‌اند اما بعدها داوطلبانه با اکثریت ترک همگون گشته‌اند، کرد خوانده شوند یا نه؟ یا آن اعضای گروه‌های اقلیت مسیحی که به طور رسمی اسلام را پذیرفته‌اند و کرد شده‌اند اما هنوز یاد و خاطره هویت پیشین خود را نگه داشته‌اند و در ذهن دارند؟ گروه دوم در تعریف من می‌گنجد اما اولی نه. با وجود این، در ادامه به هر دو فرایند همگون‌سازی پرداخته می‌شود. هنگامی که از کردها پرسیده می‌شود که چه چیزی اساس هویتشان را مشخص می‌سازد، بیشتر آنها اول به زبان و دین یا مذهب اشاره می‌کنند. کرمانجی و زازایی هر دو جزو زبان‌های ایرانی‌اند که از نظر دستوری کاملاً با ترکی متفاوتند اگرچه واژگانشان دارای وام‌واژه‌هایی از عربی و ترکی هستند. تعداد کمی از گویشوران کرمانج زازایی متوجه می‌شوند اما بیشتر گویشوران زازا دست کم تا حدی کرمانجی می‌دانند. تقریباً همه گویشوران زازا خود را کرد می‌دانند و گویشوران کرمانج هم آنها را کرد می‌خوانند. با این وجود، آنها مسلماً زیرگروه مجزایی (یا دقیق‌تر بگویم تعدادی زیرگروه مجزا) را تشکیل می‌دهند که هنوز به درون همسری گرایش دارند و به لحاظ ویژگی‌های فرهنگی از چندین جهت با گویشوران کرمانج تفاوت دارند. برای نمونه، از نظر فنون و شگردهای کشاورزی و پالیزکاری روی هم‌رفته پیشرفته‌ترند و در زمینه سازمان‌دهی قبیله‌ای، قبایل‌شان نسبت به قبایل گویشوران کرمانج کوچک‌تر هستند. اما این تفاوت‌ها مهم تلقی نمی‌شوند. دومین ملاک یعنی دین یا مذهب برای جدا

<sup>۱</sup> Martin Van Bruinessen

<sup>۲</sup> . دکترای تخصصی زبان‌شناسی از دانشگاه تهران.

نگه‌داشتن همه کردها (طبق تعریف من) از دیگر گروه‌های قومی، حتی نسبت به زبان کمتر درخور توجه است. بیشتر کردها مسلمان و پیرو مذهب شافعی‌اند. این امر آنها را از آذری‌ها و ایرانی‌های شیعه و نیز ترک‌های حنفی و سنی‌های عرب (و البته از همسایگان مسیحی‌شان) کاملاً متمایز می‌کند. از غریبه‌ها زیاد سؤال می‌شود که مذهبشان چیست، هدف از این کار پی بردن به این نکته است که آیا آنها ترک هستند یا کرد.

با این همه، بسیاری از علوی‌ها به گویش‌های کرمانجی و زازایی صحبت می‌کنند و خود را کرد می‌دانند و هنوز گروه‌هایی یزیدی (کرمانج) وجود دارند. آنها فرقه‌ای غیرمسلمان هستند که در میان کردهای سنی زندگی می‌کنند. به علاوه، در ایران و عراق تعداد قابل توجهی کرد شیعه و تعداد کمتری فرقه اهل حق زندگی می‌کنند. در واقع، بسیاری از کردهای شافعی، علوی‌ها و یزیدی‌ها را کرد نمی‌دانند. ازدواج میان این گروه‌های مذهبی خیلی کمتر از ازدواج بین علوی‌های ترک و کرد یا حتی سنی‌های ترک و کرد است. در حقیقت، شاید بهتر باشد کردها را یک گروه قومی تلقی نکنیم بلکه آنها را مجموعه‌ای از گروه‌های قومی (برای مثال، سنی، علوی، یزیدی) بدانیم، اگرچه باز هم تعریف مرزها آسان نخواهد بود. شورش‌های کردی سال‌های نخستین جمهوری ترکیه نشان داد که اتحاد میان کردها تا چه اندازه کم است: شورش شیخ سعید (۱۹۲۵) تا حد زیادی محدود به قبایل زازا در امتداد مورات (مراد) سویو<sup>۱</sup> بود و در قیام درسیم<sup>۲</sup> در سال ۱۹۳۷ تنها علوی‌ها (هم کرمانج‌ها و هم زازاها) شرکت داشتند. رهبران ملی برای تشویق دیگران جهت پیوستن به آنها تلاش کردند اما بی‌نتیجه بود. جنبش ملی‌گرایی کردی در طول دهه ۱۹۷۰ حتی در روستاها کاملاً تأثیرگذار بود و به نظر می‌رسید احساس یگانگی قومی در میان کردها ایجاد کرده باشد. اما پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی آن دهه به جای کاهش تنش‌های دیرینه بین سنی‌ها و علوی‌ها منجر به تشدید آنها شد و اهمیت دین و مذهب را به عنوان نماد هویت زنده گردانید. تفاوت بین شافعی‌ها و حنفی‌ها در مقایسه با تفاوت آنها با علوی‌ها ناچیز و بی‌اهمیت است.

سومین ملاک که به ندرت به طور آشکار و مستقیم از آن یاد می‌شود اما اغلب به طور ضمنی از آن استفاده می‌گردد، تعلق و وابستگی به یک قبیله کرد یا یکی از "خاندان‌های بزرگ" کرد است. فردی که از نسل یک خاندان یا قبیله مشهور کرد باشد همیشه کرد تلقی می‌شود صرف‌نظر از اینکه وی خود را چه چیزی بداند. با این وجود، این ملاک مرز قومی را تعریف نمی‌کند: بسیاری از افرادی که خود را کرد می‌خوانند یا به طور کلی کرد خوانده می‌شوند به قبیله یا خاندانی بزرگ تعلق ندارند. نمادهای ثانویه دیگری وجود دارند که برای تعریف مرز چندان مناسب نیستند: پوشش، موسیقی، فولکلور (فرهنگ عامه)، آشپزی و غیره کردی از تنوع منطقه‌ای زیادی برخوردارند در حالی که تشابهات آنها با نمادهای گروه‌های قومی دیگر در همان منطقه گاهی اوقات

<sup>1</sup> Murad Suyu

<sup>2</sup> Dersim

برجسته و قابل توجه است. این نمادهای جدایی از اواخر دهه ۱۹۲۰ از سوی حکومت جمهوری سرکوب شده‌اند که بر خلاف انتظار، برای جنبش ملی‌گرایی دهه ۱۹۷۰ این امکان را فراهم ساخت که سنت کردی جدیدتر و یکپارچه‌تری پایه‌ریزی کند که به نظر می‌رسد به شدت تحت تأثیر سنت کردهای عراق واقع شده باشد. با این حال، به نظر نمی‌رسد این تأثیر پایداری داشته است. برخی دیگر از نمادهای هویت که کردها خود و نیز غیر کردها بر آن تأکید دارند، دارای تفاوت‌هایی در درجه و میزان هستند نه نوع: کردهای (سنی) روی هم‌رفته نسبت به دیگر گروه‌های قومی اسلامی بیشتر به اسلام سنتی پایبندند: مدارس دینی در ترکیه مانند جاهای دیگر کاملاً از بین نرفتند بلکه (در خفا) تا دهه ۱۹۶۰ رایج بودند و هنوز شیخ‌های زیادی (وابسته به طریقت نقشبندی و قادری) وجود دارند که از تأثیر و نفوذ زیادی برخوردار هستند. هنوز مفهوم شرف و آبرو (ناموس) و رسم خون‌خواهی مرتبط با آن نقشی کاملاً اصلی در زندگی اجتماعی بازی می‌کند. رسم سنتی دیگری (هر چند غیر اسلامی)، پرداخت شیربهای بالا است که هنوز در بسیاری جاها از آن طرفداری می‌شود و رسم جدید و مدرن کنترل زاد و ولد به طور گسترده‌ای تقبیح می‌شود. در کل، جایگاه زنان در مقایسه با جایگاه آنها در میان دیگر گروه‌های قومی، جایگاهی انقیادی است. با این وجود، هیچ کدام از این ویژگی‌های فرهنگی یا ترکیبی از آنها مرزی قومی بین کردها و غیر کردها تعریف نمی‌کند. آنها دست کم تا حدی محصول و نتیجه عقب‌ماندگی اقتصادی منطقه هستند و ممکن است با هر کدام از آنها در میان گروه‌های قومی مختلف در نواحی واپس‌مانده نیز مواجه شد. برخی از این ویژگی‌ها به وضوح کردهای سنی را از کردهای علوی متمایز می‌کنند: در میان کردهای علوی مدارس دینی و شیخ (به جز یک مورد: شیخ بکتاشی)، همانند مساجد در بیشتر روستاهای آنها دیده نمی‌شوند. بیشتر سنت‌های مذهبی خاص علوی نیز تقریباً از بین رفته‌اند، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد بیشتر نبود و فقدان نمادهای مذهبی عینی جزو ویژگی‌های خاص آنها است. بسیاری از علوی‌ها، نه همه آنها، گاهگاهی مشروبات الکلی می‌نوشند و روابط جنسی در میان آنها در مقایسه با بیشتر کردهای سنی آزادتر است - دو ویژگی که کردهای سنی آنها را تقبیح می‌کنند و به عنوان تفاوت‌های اصلی خود با کردهای علوی به آنها می‌نگرند و بر آنها تأکید دارند. خون‌خواهی در میان کردهای علوی کمتر اتفاق می‌افتد و اگر شیربهایی وجود داشته باشد، میزان آن خیلی کمتر از میزان شیربها در میان سنی‌ها است؛ زنان نقش نسبتاً مهم‌تری در زندگی اجتماعی دارند. این ویژگی‌ها علوی‌ها را از کردهای سنی متمایز می‌کند و سبب اتحاد آنها با علوی‌های ترک می‌شود. علوی‌های کرد و ترک به لحاظ فرهنگی، غیر از زبان، خیلی شبیه‌اند و ازدواج درون‌گروهی در میان آنها نسبتاً زیاد است (اگرچه هنوز گرایش به درون‌همسری محلی و قبیله‌ای در میان آنها وجود دارد). آنها ممکن است یک گروه قومی تلقی شوند، تنوعات فرهنگی بیشتر در

سطح منطقه‌ای است تا در بین زیرگروه‌های زبانی. اگرچه بسیاری از علوی‌های کرد جوان در جنبش ملی‌گرایی کردی دهه ۱۹۷۰ شرکت فعال داشتند اما این سبب نشد که آنها بر تفاوت-هایشان با علوی‌های ترک دامن بزنند؛ بلکه علوی‌های ترک کردهایی تلقی می‌شدند که بر حسب اتفاق ترکی صحبت می‌کنند اما با اکثریت ترک سنی حاکم خیلی تفاوت دارند و در حقیقت، برخی از علوی‌های ترک خود ادعا می‌کنند که در واقع کرد هستند ولی در گذشته ترک شده‌اند.

بنابراین هیچ مرز قومی غیرمبهمی در رابطه با جدایی کردها از غیر کردها وجود ندارد و همانگونه که گروه‌های مختلف دریافته‌اند، اخیراً مرزها تغییر کرده‌اند. از این گذشته، تعداد زیادی از افراد به صورت هدفمند از آنچه مرز قومی اصلی می‌دانستند، گذشته‌اند، نه تنها به صورت فردی، همانگونه که بر حسب عادت همه جا اتفاق می‌افتد، بلکه در بسیاری موارد به صورت گروهی. در اینجا به منظور تأکید بر برخی تغییرات در (خود) تعریف قومی، ارائه یک توصیف اجمالی تاریخی مناسب به نظر می‌رسد. اگر چه برخی از روشنفکران کرد ادعا می‌کنند که مردمشان از نسل و تبار مادها است؛ اما شواهد کافی برای تأیید چنین ارتباطی در شکاف زمانی قابل توجه بین حاکمیت سیاسی مادها و اولین گواهی‌گری کردها (مانند سیرتی<sup>۱</sup>) وجود ندارد. این بدان معنا نیست که امکان پیوستگی در جمعیت این ناحیه به طور کلی رد شود. اگر چه مادها مدت زمانی از نظر سیاسی حاکم بودند اما شاید هیچ زمانی به لحاظ جمعیتی در این ناحیه اکثریت را تشکیل نداده باشند. به نظر می‌رسد تنوعات فرهنگی میان مناطق مختلف کردستان و نیز وجود دو قشر اجتماعی به لحاظ فرهنگی متمایز در برخی مناطق نشان می‌دهد که کردهای کنونی عناصر قومی کاملاً ناهمگون را در هم آمیخته‌اند. مشخص نیست هویت مستقل کردی دقیقاً چه زمانی پیدا شده است. عنوان قومی "کرد" برای اولین بار در منابع عربی قرون اولیه اسلامی به چشم می‌خورد: به نظر می‌رسد این عنوان به گونه خاصی از چادرنشینی شبانی و احتمالاً مجموعه‌ای از واحدهای سیاسی اشاره می‌کند نه گروهی زبانی: یک یا دو بار به اصطلاح "کردهای عرب" اشاره می‌شود. به نظر می‌رسد این اصطلاح، تا قرن دهم، بر گروه‌های چادرنشین و/یا رمه‌گردشی دلالت می‌کند که به زبانی ایرانی صحبت می‌کنند و اساساً در نواحی کوهستانی منتهی به جنوب دریاچه وان و ارومیه، با شاخه‌هایی در قفقاز، ساکن هستند. اگر دهقانان فرمانگزار کرد در آن زمان وجود داشته‌اند این اصطلاح تا آن وقت در مورد آنها به کار نرفته است. ورود گروه‌های زیادی از چادرنشینان ترک از قرن یازدهم به بعد تأثیر قابل توجهی بر قبایل کرد آن زمان داشت. در بخش‌های غربی منطقه کردنشین، چادرنشینان ترک و کرد نیروهای خود را برای تأسیس اتحادیه‌های بزرگ قبیله‌ای متحد کردند و نوع جدیدی از چادرنشینی شبانی، دارای کوچ‌های فصلی طولانی بین کوهستان‌های ارمنستان و دشت‌های سوریه، به وجود آمد. فرهنگ این دو گروه از چادرنشینان بر یکدیگر تأثیر

<sup>1</sup> Cyrtii

متقابل گذاشت. عضویت یک قبیله، با وجود ایدئولوژی تبارشناختی، نهایتاً موضوع سرسپردگی سیاسی بود. بسیاری از کردها به رؤسای قبایل ترک پیوستند و بر عکس، و به احتمال زیاد اعضای دیگر گروه‌های قومی (مسیحی‌ها و نیز دهقانان فرمانگزار مسلمان) گاهگاهی در این قبایل به کار گرفته می‌شدند. از طرف دیگر، این احتمال وجود دارد که اهالی قبیله به دلیل فقر و ستیز و کشمکش یکجانشین شده و به تدریج با دهقانان فرمانگزار در هم آمیخته باشند.

هنوز تمایز آشکار و دقیقی بین گروه‌های سنی و علوی اسلام در میان این قبایل وجود ندارد. سنی‌ها اگر چه اسماً به این نام خوانده می‌شوند اما باورها و عقایدشان به شدت تحت تأثیر تکریم امامان شیعه و اولیاء مسلمان و انتظارات نجات‌بخش باورانه است. عرفان عمومی که ترک‌ها آن را از آسیای مرکزی و ایران آوردند در میان کردها هم مورد پذیرش واقع شد و بسیاری از مسیحیانی که همگون و مسلمان شدند بر بسیاری از باورها و اعمال پیشین خود در زمینه پرستش عمومی ماندند و حتی آنها را منتشر کردند. این رویداد، تنها زمانی بود که امپراتوری‌های عثمانی و صفوی برای کنترل این ناحیه با هم رقابت می‌کردند و هر کدام تلاش می‌کردند برای تقویت وفاداری‌های سیاسی، مذهب خود را، سنی و شیعه به ترتیب، تحمیل کنند. این امر سبب شد گروه‌های علوی و سنی به وجود آیند و به تدریج خود را به لحاظ قومی مجزا بدانند. با این حال، این فرایند مدت زمان زیادی طول کشید. در طول قرن شانزدهم، گروه‌های قبیله‌ای اصلی از وفاداری‌های سیاسی و در نتیجه وابستگی مذهبی خود برگشتند که نمود این امر در این حقیقت بازتاب یافته است که رؤسای قبایل بر اساس سرسپردگی‌های سیاسی‌شان در آن زمان، بر پسران خود اسم‌های نوعاً سنی یا شیعه می‌گذاشتند.

در حدود سال ۱۶۰۰ میلادی نیز به نخستین نمونه‌های مکتوب آگاهی و بیداری قومی کرد بر می‌خوریم. احمد خانی، شاعر، در مقدمه اثر حماسی خود، مم و زین (۱۱۰۵/۱۶۹۴)، برای تفرقه و چنددستگی کردها اظهار تأسف می‌کند که سبب شده بود تحت سلطه و حاکمیت ترک‌ها و ایرانی‌ها باشند (عجم، که هم به خود ایرانی‌ها و هم صفوی‌ها و به طور کلی گویشوران گویش‌های آذری اشاره داشت). وی ظاهراً با استفاده از ترکیبی از ملاک‌های زبانی و سیاسی، کردها را از عرب‌ها، ترک‌ها و عجم مجزا می‌دانست. حاکم امیرنشین خودگردان کردی بتلیس<sup>۱</sup>، شرف‌الدین خان، تاریخی برای کردها، شرفنامه (۱۰۰۵/۱۵۹۶)، نوشت که در آن اطلاعات مفصلی درباره دوره‌های فرمان‌روایی کردها در گذشته و همه قبایل زمان خود گردآوری کرد. اثر وی کردهای سنی، یزیدی و نیز علوی و گویشوران گویش‌های زازایی و کرمانجی و حتی گروه‌هایی مانند لرها و بختیاری‌ها را که امروزه کرد خوانده نمی‌شوند، در بر می‌گرفت. هر دو نویسنده به افشار پایین‌تر جامعه توجه

<sup>۱</sup> Bitlis

چندانی مبذول نداشته‌اند؛ به نظر می‌رسید در آن جاهایی که درباره کردها صحبت می‌کنند، منظورشان تنها خاندان‌های حاکم و پیروان قبیله‌ای آنها است. باید تأکید کرد که همه اهالی قبایل چادرنشین یا رمه‌گردشی چوپان نبودند. اهالی یکجانشینی هم بودند که کشاورزان آزاد بودند یا شهرنشین شده بودند. در جاهای زیادی اهالی قبیله بر قشر فرمانگزار دهقان و پیشه‌ور حاکم و مسلط بودند که جایگاه‌شان اغلب بهتر از جایگاه رعایا نبود. بسیاری از اینها مسیحی‌ها (ارمنی‌ها، هواداران جیمز دوم<sup>۱</sup>، نسطوری‌ها) بودند اما در میان آنها مسلمانان کرد زیادی نیز بودند. مشخص نیست که آیا آنچه دو نویسنده ذکر کرده‌اند، گروه دوم را در جرگه کردها قرار می‌دهد؛ نیم قرن بعد، جهانگرد بزرگ ترک، اولیاء چلبی، به طور قطع این کار را کرد. از دیدگاه وی هر کسی که کردی صحبت می‌کرد، صرف‌نظر از طبقه و مذهب، کرد بود. اولیاء به وضوح زازایی را جزو گویش‌های کردی می‌دانند<sup>۲</sup>؛ با این وجود، اغلب از علوی‌های کرد و هم‌کیشان ترکشان و صفوی‌ها با نام "قزلباش" یاد می‌کند. با این حال، این تعریف فراگیر و دموکراتیک از قومیت کردی تعریفی بیگانه بود. به نظر می‌رسد تا آغاز این قرن، خود رهبران کرد دهقانان فرمانگزار را کرد نمی‌دانسته‌اند.

بنابراین از قرن هفدهم به بعد، آگاهی و بیداری روشنی از هویت قومی کرد به وجود آمد؛ ثبات سیاسی ایجادشده توسط برتری امپراتوری عثمانی منجر به یکپارچگی مرزهای قومی شد. با وجود این، مواردی از گذر از این مرزها در محدوده زمانی چند نسل توسط همه قبایل استمرار یافت. این معمولاً همزمان با گذر از مرزهای سیاسی اتفاق می‌افتد. برای نمونه، در شرفنامه از دمبلی‌ها (دمبلی‌ها)<sup>۴</sup> به عنوان قومی کرمانج یاد می‌شود که در اصل یزیدی بودند اما بعدها به اسلام سنی گرویدند. رؤسای بخشی از این قبیله که از کوه‌های جنوب دریاچه وان به ناحیه خوی رفته بودند، با صفوی‌ها متحد و هم‌پیمان شدند و به عنوان پاداش و جایزه به آنها مقام و پست‌های بالا داده شد. در زمان شرف‌الدین خان، دست کم بخشی از این قبیله شیعه شده بودند. در طی قرن‌های بعدی، دمبلی‌ها نقش برجسته و مهمی در سیاست‌های منطقه‌ای بازی کردند و به تدریج ترک شدند. هم‌اکنون، همه دمبلی‌ها ترک و شیعه دوازده امامی (اثنا عشری) هستند.

نمونه‌ای از حالت عکس این روند، قبیله کاراکچیلی<sup>۵</sup> است: نیمه‌چادرنشینانی که در دامنه کوه قاراجاداغ<sup>۶</sup> تا جنوب غرب دیاربکر زندگی می‌کردند. آنها کرد هستند اما طبق اخبار و روایات محلی در اصل ترک‌های آناتولی غربی بودند که بعد از فتح امپراتوری عثمانی، توسط سلطان سلیم اول در

<sup>1</sup> Jacobite

<sup>2</sup> Nestorian

<sup>۳</sup> زازایی یکی از گونه‌های گورانی/هورامی است و گورانی/هورامی هم، برخلاف تصور عامه، زبانی مستقل و مجزا از کردی است (مترجم).

<sup>4</sup> Dumbuli/Dumbeli

<sup>5</sup> Karakeçili

<sup>6</sup> Karacadağ

این منطقه ساکن شده بودند. بخش‌هایی از کاراکچیلی که در آناتولی غربی باقی ماندند، هویت ترکی خود را نگه داشتند؛ آنهایی که در قاراجاداغ ساکن شدند در نتیجه ازدواج درون‌گروهی و در هم آمیختن و یکپارچگی هم‌پیمانان کرد در درون قبیله، به تدریج کرد شدند. این فرایند باید پیش از اواسط قرن هجدهم کامل شده باشد زیرا فرزندان بخشی از این کاراکچیلی‌ها نیز که در آن زمان به هیمنه<sup>۱</sup> (جنوب آنکارا) رفتند، کردی صحبت می‌کنند.

از دهه‌های آخر قرن نوزدهم به بعد، تعداد فزاینده‌ای از ارمنی‌ها که جایگاه اجتماعی‌شان در حال سست‌تر شدن بود، اسلام (به ویژه گونه علوی) و زبان کردی را پذیرفتند و به تدریج با همسایگان کردشان در هم آمیختند. پس از تبعید و قتل عام ارمنی‌ها این فرایند شدت یافت و گروه‌های کوچکتری از اقلیت‌های دیگر مسیحی این رویه را طی کردند. در استان‌های سعرد<sup>۲</sup>، وان<sup>۳</sup> و حکاری<sup>۴</sup>، دسته‌های کوچکی از مردم وجود دارند که ادعا می‌کنند کرد و مسلمان هستند اما یاد و خاطره هویت پیشین خود را به عنوان ارمنی یا هوادار جیمز دوم به وضوح نگه می‌دارند. آنها هنوز تمایل به ازدواج درون‌گروهی دارند و به لحاظ فنون برتر کشاورزی و پیشه و صناعاتشان سرآمد و متمایز هستند اما همسایگان‌شان عموماً آنها را کرد می‌دانند.

پس از تأسیس جمهوری ترکیه، دولت بلافاصله به برنامه‌ای بنیادی و ریشه‌ای برای ملت‌سازی مبادرت کرد. تنوع و گوناگونی قومی تهدیدی برای تمامیت کشور تلقی می‌شد و مشخص بود که کردها به عنوان بزرگترین گروه قومی غیر ترک جدی‌ترین تهدید و خطر هستند. به آنها دستور داده شد که ترک باشند و زبان و فرهنگشان ترکی باشد. همه نمادهای بیرونی هویت قومی‌شان سرکوب می‌شد. استفاده از زبان کردی در شهرها و شهرک‌ها ممنوع شد. معلمان ترک برای تدریس ترکی به عنوان هدف و وظیفه اصلی‌شان به روستاهای کرد اعزام شدند. لباس ویژه کردی قدغن گشت. نام‌ها و نام‌های خانوادگی باید ترکی می‌بودند؛ سپس نام روستاها هم ترکی شد. بستن و تعطیلی مدارس دینی و منع دستورات و آموزه‌های صوفی‌مآبانه در جاهایی که این نهادهای سنتی دارای جایگاهی برجسته بودند، ضرباتی اساسی بر فرهنگ کردی وارد نمود اگرچه تنها کردها را در بر نمی‌گرفت. در دهه ۱۹۳۰، پس از اولین شورش کردی، تعداد زیادی از کردها به استان‌های غربی تبعید شدند در حالی که دیگر گروه‌های قومی (سیرکاسی<sup>۵</sup>، لاز<sup>۶</sup>ها و مهاجرانی از کشورهای

<sup>۱</sup> Haymana

<sup>۲</sup> Siirt

<sup>۳</sup> Van

<sup>۴</sup> Hakkari

<sup>۵</sup> Circassian

<sup>۶</sup> Laz

بالکان) در نواحی کردنشین سکنی داده شدند: تمام تلاش‌ها در راستای تسریع فرایند ترک کردن کردها بود. در پس این سیاست‌های همگون‌سازی، یک آموزه و دکترین جدید تاریخی وجود داشت که بر طبق آن کردها در اصل ترک هستند اما به سبب حوادث تاریخی زبان خود را از دست داده‌اند.

علیه آن دسته از کردهایی که پذیرفته بودند همگون باشند هیچ تبعیض رسمی اعمال نمی‌شد؛ آنها می‌توانستند در دستگاه دولت به بالاترین جایگاه‌ها برسند. اما آنهایی که از این کار سر باز می‌زدند اغلب به شدت سرکوب می‌شدند. اگر کسی علناً اعلام می‌کرد است اغلب (نه همیشه) جرم بزرگی، تجزیه‌طلبی، مرتکب شده بود. سیاست‌های همگون‌سازی بدون تأثیر نبود. بسیاری از افراد برای اهداف عملی ترک شدند و دیگر خود را کرد نمی‌دانستند. بسیاری از کردهایی که تا دهه ۱۹۶۰ به شهرهای بزرگ مهاجرت کردند به سرعت همگون شدند و بچه‌هایشان دیگر کردی نمی‌دانستند (در طول دهه‌های گذشته، تعداد مهاجران کرد آنقدر زیاد بود که همگون نمی‌شدند). در چندین منطقه روستایی نیز تا حد قابل توجهی، دست کم در موقعیت‌های بیرون از خانواده، ترکی‌جانشین‌کردی شده بود. در مناطق خیلی وسیع‌تر، کردها خود را ترک می‌خواندند و تا مدت‌های زیادی درک میزان جدیت آنها در این رابطه مشکل بود. در فضای نسبتاً لیبرال و آزاد دهه ۱۹۷۰، هنگامی که ملی‌گرایی کردی رشد کرد، مشخص شد که این فرایند ترک‌شدگی<sup>۱</sup> تا چه میزان سطحی و بی‌دوام بوده است.

از اواخر دهه ۱۹۶۰ به بعد، ملی‌گرایی کردی که تا آن زمان در ترکیه تنها در محفل محدود روشنفکران خلاصه شده بود، ناگهان فراگیر شد. موفقیت‌های نظامی و سیاسی کردهای عراق تحت رهبری بارزانی یکی از عوامل تأثیرگذار و اصلی بود؛ مهاجرت‌های زیاد به شهرها، تعداد فزاینده و رو به رشد دانشجویان کرد و ضعف و اختلاف و انشقاق حکومت مرکزی همه زمینه‌پدایش و رشد جنبش ملی‌گرایی را فراهم نمود. در اینجا به تاریخ آن جنبش پرداخته نمی‌شود؛ آنچه به بحث ما مربوط می‌شود این حقیقت است که این جنبش، نمادهای هویت قومی کرد را دوباره زنده کرد یا ایجاد کرد که در زمینه خودباوری بسیاری از کردها مؤثر واقع شد. کتاب‌هایی درباره تاریخ کرد منتشر شدند و تعداد زیادی مجله ادبی، فرهنگی و سیاسی به وجود آمدند. به دلیل ممنوعیت زبان کردی، مدت زمان زیادی بود که این زبان مجال پیشرفت متناسب با نیازهای روز را نیافته بود. برای نمونه، در زمینه گفتمان سیاسی کاملاً ناتوان بود و بیشتر بحث‌ها هنوز به زبان ترکی انجام می‌گرفت. به علاوه، تفاوت‌های بین گویش‌های مختلف آنقدر زیاد بود که اغلب برقراری ارتباط را با مشکل مواجه می‌ساخت. ملی‌گرایان بر آن شدند برای این وضعیت چاره‌اندیشی کنند: تلاش‌هایی برای ایجاد زبان کردی واحد (کرمانجی) صورت گرفت و نوواژه‌های زیادی ساخته شد. این کردی

<sup>1</sup> Turkicisation



نوین و مدرن از طریق نشریات مختلف و کلاس‌های آموزشی زیاد (به صورت مخفی) منتشر شد. موسیقی ملی کردی دوباره ساخته شد و از طریق دستگاه ضبط صوت (کاست) به سرعت فراگیر و پرتعداد گشت. مردم دوباره شروع به پوشیدن لباس‌های کردی کردند، در بسیاری موارد لباس‌های بالماسکه، مانند لباس‌هایی که کردهای عراق می‌پوشیدند. فرهنگ عامه کردی نیز از نو ساخته شد از جمله جشن نوروز، سال نو کردی، که اگر در ترکیه هم زمانی وجود داشته است تعداد کمی آن را به یاد می‌آوردند، اما روز تعطیل ملی کردهای عراق بود. ملی‌گرایان بر وحدت قومی کردهای سنی و علوی تأکید می‌کردند و در حقیقت سنی‌ها و علوی‌ها در همه سازمان‌های کردی بدون برخورد و تنش‌چندانی، با یکدیگر کار می‌کردند.

نزدیک به پایان دهه ۱۹۷۰، به نظر می‌رسید این جنبش ملی‌گرایی در حال تغییر خودباوری بخش قابل توجهی از کردها است. افرادی که مدت زمان زیادی خود را ترک می‌خواندند دست به بازتعریف خود به عنوان کرد زدند؛ جوانان در شهرها که تنها ترکی می‌دانستند شروع به یادگیری دوباره کردی کردند.

پیشروی‌های نظامی سپتامبر ۱۹۸۰، این پیشرفت‌ها را ناتمام گذاشت. مقامات نظامی اقدامات سختگیرانه‌ای علیه جنبش ملی‌گرایی کردی اتخاذ نمودند و به سیاست خشن همگون‌سازی اجباری باز گشتند. موفقیت‌های جنبش ملی‌گرایی کردی ممکن است به خوبی ثابت کند که تنها پدیده‌ای زودگذر و ناپایدار بوده است. با این حال، باید منتظر ماند و دید که آیا تلاش‌های دولت فعلی در زمینه تغییر نقشه قومی شرق ترکیه موفق خواهد بود.

---

فصلنامه تاریخ نو (سال هشتم ، شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۹۷)

---

بررسی دیوان سالاری و اوضاع فرهنگی اجتماعی شرق جهان اسلام در قرن پنجم هجری

صفیه رضایی<sup>۱</sup>

### چکیده

دیوان سالاری و اوضاع فرهنگی اجتماعی، شاخصه نوع تمدن و فرهنگ حاکم بر حکومت است. برای بررسی نظام حاکم و نیز تمدن و فرهنگ یک ملت، بررسی نظام دیوان سالاری و نیز اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن بسیار مهم است. در قرون نخستین شرق جهان اسلام، ایران پهناور بوده است و این سرزمین کهن از دیر باز شاهد تمدن بزرگ ایرانی بوده است و بعد از اسلام نیز با تلفیق تمدن کهن ایران و آموزه‌های اسلام شاهد بالندگی فرهنگ و تمدن ایران هستیم. ایران در قرن پنجم هجری شاهد دو سلسله حکومت بزرگ غزنویان و سلجوقیان بود. برای بررسی فرهنگ و تمدن این دو حکومت و نظام، شناخت نظام دیوان سالاری بسیار حایز اهمیت می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** دیوان سالاری، شرق جهان اسلام، ایران، نظام اداری، اوضاع فرهنگی و اجتماعی

### **The study of the bureaucracy and social and cultural situation of the East of the Islamic World in the fifth century AH**

#### **Abstract**

The bureaucracy and social-cultural situation are the hallmark of the type of civilization and culture governing the state. To examine the ruling system as well as the civilization and culture of a nation, it is important to examine the bureaucratic system as well as its cultural and social conditions. In the first centuries of the East of the Islamic World, Iran has been vast, and this ancient land has long witnessed the great Iranian civilization. And after Islam, by combining the ancient civilization of Iran and the teachings of Islam, we witness the rise of Iran's culture and

---

<sup>۱</sup>. دانشجوی دکتری رشته تاریخ تمدن ملل اسلامی s.sreza257@yahoo.com

civilization. Iran witnessed two dynasties of the great rule of Ghaznavids and Seljuk in the fifth century AH. To understand the culture and civilization of these two governments and the system, recognizing the bureaucratic system is very important.

**Key words:** bureaucracy, eastern Islamic world, Iran, administrative system, cultural and social conditions

### مقدمه

«دیوان‌سالاری» برگردان شده از واژه «بروکراسی» فرانسوی به معنای نظام اداری حکومت و یا دولت است. بروکراسی از دو واژه «بروکرا» به معنی میز و دفترکار و واژه «کراسی» به معنای سالاری می‌باشد. این واژه در زبان و ادبیات فارسی «دیوان‌سالاری» گفته می‌شود. دیوان‌سالاری به معنای یک سیستم کارکرد عقلانی و قانونمند است. این واژه در زبان فرانسوی توسط ماکس وبر به کار رفت و بعد از وی وارد ادبیات سیاسی اجتماعی سایر زبانها و کشورها شد. (پتفت آراین، ۱۳۹۲، ۳) وی اندیشه دیوان‌سالاری خود را بر اساس قانون‌گرایی مطرح نمود و امید داشت در راستای سازمان‌دهی اداره و خدمت‌رسانی به کار گرفته شود. (رضا نجف بیگی، ۱۳۸۷، ۲۴) اگر دیوان‌سالاری را به معنای نظم و انضباط در امور کشورداری و جامعه بدانیم، بی شک اسلام والاترین برنامه دیوان‌سالاری را دارد. سیره حکومتی رسول گرامی اسلام و نیز امام علی که سیره معصومانه داشتند دلیل محکم این ادعاست و نیز سیره خلفای اسلام نیز شاهدهی بر مدعاست. دولت‌های اسلامی در دوره‌های مختلف به نوعی در سیاست‌گزاری و حکومت‌داری خود به مساله دیوان‌سالاری اهمیت می‌داده‌اند. قرن پنجم هجری دو دولت غزنویان و سلجوقیان در شرق جهان اسلام حکومت داشتند و از این قاعده مستثنی نبودند. غزنویان از نیمه قرن چهارم به مدت بیش از دو قرن حکومت کردند و به نوعی قرن پنجم را می‌توان دوره حکومت غزنویان دانست.

### غزنویان

در حالی که حکومت سامانیان رو ضعف نهاده بود یکی از سرداران ترک تبار ایرانی به نام «آلتکین» حکومت را در غزنین افغانستان تاسیس کرد و دولت سامانیان به دلیل ضعف حکومت خودشان «البتکین» را به عنوان حاکم غزنین پذیرفت. و این حکومت جدید به دلیل انتساب به شهر غزنین به حکومت غزنویان مشهور گشت. بعد از البتکین داماد وی که «سبکتکین» نام داشت توانست با بروز لیاقت و شایستگی در میان بزرگان ترک، اعتماد ایشان را جلب کرد. در همین

سال‌ها که حکومت غزنویان در منطقه‌ی افغانستان تاسیس شد، حکومت سامانیان به ضعیف‌ترین حال خود رسیده بود و با مشکلات زیادی درگیر بود. سبکتکین ضمن بیعت با حکومت مرکزی سامانیان، جهت سرکوبی طغیانگران خراسان عازم آن منطقه شد و توانست آرامش را به نفع حکومت سامانی حاکم نماید. حاکم سامانی نیز به پاس خدمت وی، مسند حکومت غزنین را به رسمیت شناخت و اداره خراسان را نیز به محمود پسر وی سپرد و سلطان محمود نیز با سود جستن از امکانات این منطقه پهناور و آباد توانست بر قدرت خویش بیفزاید. محمود پس از درگذشت پدر به حکومت غزنین دست یافت. این‌گونه بود که حکومت غزنویان بعد از تاسیس رشد کرده و به استقلال رسید و در مسیر اقتدار شد. (مجمع التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، صص ۳۷۷، ۳۸۸، ۴۰۲، ۴۰۶) حکومت غزنوی در شرق جهان اسلام، دارای سازمان اداری و تشکیلات دولتی بود. حکومت غزنویان شش دیوان دولتی داشت که عبارت بودند از:

#### دیوان وزیر

وزیر در مرتبه‌ای پایین‌تر از حاکم یا سلطان و در رأس نظام حکومت غزنویان قرار داشت و پس از حاکم، بیشترین قدرت را نسبت به سایر ارکان حکومت داشت. دیوان وزیر تحت نظارت وزیر و در صدر دستگاه‌های اداری و در واقع در صدر دیوان‌های گوناگون جای می‌گرفت و دیوان‌های دیگر زیر نظر این دیوان به کار اشتغال داشتند. (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۶۳، ۴، ۱۵۸)

#### دیوان رسالت (دیوان انشاء)

مکاتبات اداری و سیاسی حکومت در این دیوان تحت امر دبیر بزرگ انجام می‌شد و دبیر آن زیر نظر سلطان، و وزیر انجام وظیفه می‌کرد. ثبت فرمان‌ها و احکام، ضبط وقایع و اموری که در سایر دیوان‌ها ثبت می‌شد به صورت گزارش در این دیوان نیز به ثبت می‌رسید. گاه اتفاق می‌افتاد که رئیس دیوان رسایل به دلیل کفایت به سمت وزیری ارتقاء می‌یافت. از میان رؤسا و دبیران مهم دیوان رسایل می‌توان از ابونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی نام برد. زیر نظر رئیس دیوان رسایل مشاغل دیگری مانند دفتردار، ضابط، دبیر و منشی به خدمت مشغول بودند (بیهقی، ۱۳۷۳: ۵۲، ۵۵، ۶۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۴۸۴ و ۶۰۹)

دیوان رسالت دارای اصطلاحاتی به کار می‌رفت که برخی از این اصطلاحات عبارت‌اند از: توقیع

نامه‌ای که توسط سلطان امضا می‌شد (بیهقی، ۱۳۷۳: ۷)

عریضه

نامه‌ای که از شهروندان به دادخواهی به سلطان و یا امیران نوشته می‌شد. (همان)

عنایت نامه

نامه‌ای که بزرگان حکومتی برای رسیدگی و رفع مظالم به عمال می‌نوشتند عنایت نامه می‌خواندند

( بیهقی، پیشین، ص ۴۵۸).

منشور

نامه‌های سرگشاده‌ی دیوانی منشور نامیده می‌شدند (بیهقی، پیشین، ۵۱)

منشور توقیعی

منشور پس از امضای شاه منشور توقیعی نامیده می‌شد (همان)

### دیوان عرض

عرض به معنی رژه و سان دیدن است. این دیوان تحت نظر عارض (صاحب دیوان عرض) اداره می‌شد. دیوان عرض وظیفه تنظیم قوانین و مقررات مربوط به ارتش، تأمین ارتش، تهیه‌ی آمار و پرداخت مواجب سربازان را به عهده داشت و وظیفه‌ی عارض، که همکاری نیز تحت عنوان نایب داشت، نظارت بر کلیه‌ی نمایندگان خود در ولایات بود. در مراسم تشریفاتی هم، عارض به طور مستقیم بر نظم مراسم رژه ارتش نظارت داشت. دفتر ثبت آمار ارتشیان به نام «جریده عرض» تحت نظارت عارض تنظیم می‌گردید و رونوشتی از آن نیز به دفتر وزیر و دفتر رسالت فرستاده می‌شد. بیهقی از چندین عارض معروف در حکومت غزنوی نام می‌برد: ابوسهل زوزنی، ابوالفتح رازی، احمد حسن میمندی و ابوالقاسم کثیر ( بیهقی، پیشین، ۱۴۶، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۸۸ و ۴۹۸). در صدر کلیه‌ی تشکیلات لشکری، حاجب بزرگ قرار داشت. وی در واقع فرماندهی کل ارتش را به عهده داشت. نظر به این که به طور معمول سپاهیان از غلامان ترک تشکیل می‌شدند، منصبی نیز تحت عنوان سالار غلامان وجود داشت. در منابع از رئیس غلامان خاصه شاه که تعلیمات خاص نیز می‌دیدند و معمولاً از میان فرزندان فرماندهان سپاه و ندیمان خاص، انتخاب می‌شدند، یاد شده است. (گردیزی، ۱۳۴۷، ۱۹۹)

### دیوان اشراف

ریاست این دیوان را مشرف مملکت به عهده داشت. کار رسمی دیوان اشراف آگاهی و اشراف بر زوایای مملکت و اطلاع از کار تمامی مأموران حکومتی بود. دیوان اشراف در دوره‌ی سلطان محمود

غزنوی به دلیل ترویج فعالیت های جاسوسی توسط پادشاه به استقلال کامل رسید، ولی چنان که از تواریخ بر می آید، در بیشتر دوره ها این دیوان به صورت شعبه ای در جنب دیوان برید فعالیت داشته است. دیوان اشراف را دیوان رازنویسی ( شعبه رازنویسی ) نیز می خواندند. بیهقی دیوان اشراف را دیوان نکت ( جمع نکته ) و سرپرست آن را استاد دیوان نکت نامیده است ( بیهقی، ۱۳۵۰، ۶۰۶). زیر نظر مشرف نایب های متعددی عازم ولایات می شدند. جاسوسی در عصر غزنوی گسترش وسیعی داشت و حتی در دربار نیز بر یکدیگر جاسوس می گماردند. (همان) مشاغل دیگر دیوان اشراف عبارت بودند از: مشرف درگاه که نماینده دیوان اشراف در دربار بود، مشرف خزانه که نظارت بر امور خزانه، اعمال نگهبانان بخش و اداره ی کارکنان قسمت های مختلف را برعهده داشت، مشرف غلامان سرایی که وظیفه اش نظارت بر امور غلامان دربار بود. گاه برای این که این مأموران شناخته نشوند، شغلی مانند دبیری هم به آنان واگذار می شد. رازنویسی برای متونی بود که در دیوان اشراف نوشته می شد که گاه خطی مخصوص، بغرنج و پیچیده داشت، نامه ها و فرمان های محرمانه را که نباید کسی می خواند، به آن خط می نوشتند. بیهقی می نویسد: «... چون معما را بیرون آوردم، راز را کشف کردم، نسختی روشن نوشتم... نماز دیگر خواجه بونصر مشکان آن را بخواند و سخت شاد شد...» (بیهقی، پیشین، ص ۴۳۷).

### دیوان وکالت

ریاست این دیوان با وکیل خاص یا مباشر اهل خانه ی سلطان بود که وظیفه ی اداره ی کاخ شاهی و سررشته داری املاک و دارایی های پادشاه را برعهده داشت. وکیل خاص گاهی در نگاه داشتن نامه ها نیز طرف مشاوره ی شاه قرار می گرفت. دیوان وکالت که به نام « دیوان املاک خاصه ی سلطان » در زمان سامانیان فعالیت داشت در عصر غزنوی از اهمیت بیشتری برخوردار شد و مناصب آن در ردیف امیر و وزیر بود. بنابر نظر بارتولد « به احتمال قوی در دوره سامانیان نیز وکیل در رأس این دیوان قرار داشت » ( بارتولد، پیشین، ۴۹۲ و ۴۹۷). خواجه نظام الملک تشریفات دربار و دیگر امور دربار را نیز از وظایف وکیل خاص ذکر کرده است ( نظام الملک، پیشین، ص ۹۵). بیهقی از املاک وسیع دولتی غزنویان ( ضیاع غزنی خاص ) که تحت نظر مقام مهمی اداره می شد، خبر می دهد ( بیهقی، پیشین، ۱۵۶).

### دیوان استیفاء

یا دیوان بیت المال، محل کار مستوفیان بود و همان نقش و وظیفه ی وزارت دارایی یا مالیه ی آن دوران را برعهده داشت. وظیفه ی مستوفی رسیدگی به مسائل مالی، تنظیم دفاتر دخل و خرج کشور، ثبت کلیه درآمدهای دولتی و محاسبات بود. این دیوان از مهم ترین دیوان ها و ریاستش با صاحب دیوان استیفا بود. وی شخصی را به نام مستوفی یا نایب مستوفی تعیین می کرد که بررسی امور ولایات و شهرها را برعهده داشت. مستوفی در واقع وزیر دارایی و خزانه دار محسوب می شد. دیوان استیفاء نیز اصطلاح های ویژه خود را داشت که اخراجات (جمع خراج)، ادرار (به معنی مستمری)، ارتفاع (میزان خراج غله)، استخراج (جمع آوری خراج و مالیات)، بندار (بنه دار) یا متصدی اخذ مالیات از بنه و بار (بیهقی، پیشین، صص ۶۲ و ۶۸ و...) تنخواه (برات پرداخت موجب)، حاصل (مالی که در خزانه یا نزد متصدی موجود باشد)، خازن (متصدی خزانه)، شمار (علم حساب یا علم سیاق که مورد استفاده ی مستوفیان بوده است)، مشاهره (موجب ماهانه) و... از آن جمله اند. (بیهقی، ۱۵۵، ۱۵۶، ۳۱۵ و ۳۴۹)

اداره ی دیوان های یاد شده در دست دبیران ایرانی بود که تجربه ها، فنون و مهارت های خویش را در این دیوان ها به کار می بستند. لیکن هرچند گاهی سلاطین غزنوی به آرای کارگزاران خود عنایتی می کردند ولی الزامی به کاربست آن نداشتند، تا بدین سان قدرت سلاطین غزنوی تهدید و تحدید نگردد. منصب وزیر، شغلی رشک برانگیز نبود، زیرا هرگونه استقلال اندیشه و عمل وزیر موجب رنجش سلطان می گشت. بدین ترتیب بیشتر وزرای محمود و مسعود غزنوی - به استثنای احمد بن حسن میمندی معروف به شمس الکفاه که وزیری صاحب رأی و با استعدادی برجسته بود - گرفتار خشم و طعمه ی زندان و مرگ گشتند. فرهنگ سلاطین غزنوی فرهنگی عمیقاً ایرانی - اسلامی و به شدت تأثیرپذیر از تمدن ایرانی سرزمین های متصرفه آنان به ویژه خراسان بود. دربار غزنوی، نویسندگان و شعرای ارزشمندی نظیر فردوسی و بیهقی پرورش یافتند. دقیقی طوسی راهگشای فردوسی شاعر بزرگ اوایل عصر غزنوی در سرایش کار سترگ شاهنامه بود. دربار محمود و مسعود غزنوی که هر دو از تربیت اسلام سنتی برخوردار بودند، آراسته به بزرگان فضل و هنر زمانه شد. درواقع دربار غزنویان بر مبنای آداب و شیوه های سنتی ایرانی سازمان یافته بود. (عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر قابوس، بی تا، ۱۵۴)

سلاطین غزنوی در ساختن ابنیه سخت اهتمام می ورزیدند. در صدر تشکیلات اداری و سازمانی سلسله ی غزنوی، دربار یا درگاه بود و نظارت عالییه را نیز خود سلطان و امور مستقیم دربار را «حاجب بزرگ» به عهده داشتند. وجود مقررات سخت از جمله ویژگی های دربار غزنویان به شمار



می رفت. حاجب بزرگ عملاً وزیر دربار بود، امور مربوط به تشریفات دربار، امور داخلی حرم، تعیین مشاغل مربوط و بالاخره پرداخت دستمزدها و غیره را انجام می داد. مناصب امیر حاجب ( رئیس پرده داران ) که منابع عصر غزنوی به کرات از آن یاد کرده اند ( جرفادقانی، ۱۳۴۵، ۳۲۸ ) و حاجب ( پرده دار و نگهبان )، آغاجی ( به معنی خادم مخصوص سلطان و حاکم )، امیرشکار، جامه دار، ندیم ( ندیم بیرونی و ندیم اندرونی )، وکیل در یا وکیل دربار، از مناصب مهم دربار غزنویان به شمار می آیند ( بیهقی، پیشین، ۲۴۸، ۲۰۸ و ۱۵۸ )

حکومت غزنوی به دست غلامانی تأسیس یافت که تلاش عمده شان کسب مشروعیت از دربار عباسی برای قدرت حکومتی خود بود. آنان پیوسته دقت داشتند که با حمایت ظاهری از سنت های مذهبی، پایه های قدرت خود را تحکیم بخشند. تصمیمات دستگاه حکومتی قرن چهارم به علت حاکمیت نظام زمین داری چندان جدی نبود، چه زمین داران بزرگ و خانواده های معروف ماوراءالنهر، خراسان، ری و غزنین و متنفذین دربار در اغلب کارهای دیوانی دخالت می کردند و همیشه به نفع خودشان در دیوان ها افرادی را می گماردند تا تصمیم های دولت را در جهت منافعشان هدایت کنند.

از جانب دیگر اتحاد حکومت های غزنوی و عباسی موجب سرکوب تمامی افراد و نهضت های مردمی گردید، چنان که مسعود وزیر خردمند خود حسن میکال را به اتهام قرمطی شدن بردار کرد. غارت، ستم و بیداد ارکان حکومت غزنوی را تباه و به مصداق « الناس علی دین ملوکهم »، وزیران و کارگزاران و دیوان سالاران آن را به کژتابی و فساد کشاند و سرانجام حکومت در اندک زمانی در برابر یورش سلجوقیان از هم فروپاشید و لاجرم منقرض گردید.

### نظام اداری و نظام لشکری غزنویان

محمود درخشان ترین سیمای سلسله غزنویان که از او به عنوان «سلطان غازی» و امیر «کثیر الغزوات» یاد کرده اند، بر این باور بود که همه ساله می بایست جهاد و غزو علیه «کفار» که فرض کردن گروهی از مردمان دیگر نواحی و اطلاق کفار بدانها در آن زمان کار چندان دشواری نبود» تکرار شود. این عملیات تهاجمی و نظامی با نظارت دقیقی که محمود در همسو نگه داشتن دستگاه دیوانی با دستگاه لشکری اعمال می کرد، توسط بهره جویی از حداکثر دقت و سرعت عمل ماشین

جنگی مهیب و مخرب غزنویان، حاصل می‌شد که آن را به صورت کاملترین و پر قدرت‌ترین حکومت اسلامی که تا آن زمان در ایران به وجود آمده بود، در می‌آورد.

### ارتشی از اقوام مختلف

اتکاء این ماشین جنگی غزنویان که از یک «ارتش چند ملیتی» متشکل از ترک، تاجیک، گیل، دیلم، غز، هندو و عناصر دیگر بود، بر قدرت فرماندهی فوق العاده، نظم پیچیده دیوانی و ارتباطش با نظم لشکری استوار بود. بعد از مرگ محمود که توانست به مدت سی و یک سال این مجموعه را به طور موفقیت آمیزی هدایت کند، پسرش مسعود، پس از یک کشمکش خانگی وارث آن شد. شاید تزلزل شخصیت و اختلاف بد فرجامی که با روی کار آمدن او، دیوان و درگاه را به دو اردوی متخاصم و نامتجانس تقسیم کرد، دلیلی بود که قدرت متعرضی و تهاجمی ماشین جنگی را از آن گرفت و از کار انداخت که همین امر آغاز انحطاط و تزلزل غزنویان را موجب شد.

### تقابل دستگاه اداری و دستگاه نظامی

اما، اسباب عقب نشینی این دولت را از فضای سیاسی ایران و همچنین دگرگونی احوال اجتماعی حاکم بر قلمرو غزنویان را می‌توان از بررسی تحول رو به انحطاط دستگاه اداری و نظامی آن دریافت. در واقع در این ایام و از مدتها پیش بود که ایران در سده‌های نخستین اسلامی، به تدریج توانست هویت متزلزل شده و تا حدی از یاد رفته خود را باز یابد. جامعه ایرانی که عناصر تشکیل دهنده‌اش، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، و آداب و رسومش، مرده ریک آداب و رسوم ایران باستان بود، به داستانها و سرگذشت پهلوانان و فرمانروایان ایران باستان دلبستگی خاصی داشت به طوری که مراسم، جشنها و حتی خرافات باز مانده آن ایام را تا حدی که با آیین جدید سازگاری داشته باشد، همچون میراث نیاکان، عزیز و بی بدیل می‌انگاشت. از جمله شاهنامه فردوسی که این هویت را از ظلمت ابهام بیرون آورد و به عرصه شعور و شهود حسی کشاند، در طی همین ایام به وجود آمد. جستجوی این هویت در عهد سامانیان، تاریخ بلعمی را در بخارا، و شاهنامه ابو منصور را در طوس به وجود آورد به طوری که مسعودی مروزی را به نظم کردن «مزدوجه» خویش رهنمون شد. در این اثنا بود که دقیقی اقدام به نظم گشتاسب نامه و داستان ظهور زرتشت را وسیله‌ای برای بیدار کردن شعور به این هویت در بین فارسی زبانان عصر یافت. سرانجام مرحله نهایی این جست و جو، با اتمام حماسه عظیم فردوسی انجام پذیرفت. به طوری که حس مشترک در قالب یک هویت قوی تقریباً تمامی طبقات جامعه را از دهقانان «بازماندگان نجبای فتودال عهد ساسانیان» تا عیاران شهر - که مصداقشان در شاهنامه در تعدادی از پهلوانان، عیاران و دلیران تصویر شده بود - به

نوعی مرموز به هم پیوند می‌داد. ولی از سوی دیگر، روح سازش ناپذیری و عدم تسامح و خشونت افراطی در برخورد با صاحبان دیگر عقاید و مسلکها نیز اجازه همدلی، همدردی و هم‌سرنوشتی را با این حکومت جباران و نظامیان نمی‌داد و آن را به طوری که فاقد هر گونه پایگاه مردمی و پشتیبانی باشد می‌ساخت. نتیجه آن که به محض پیدا شدن خلل و فرج در ماشین نظامی و از کار افتادن آن، مردم ترکان سلجوقی را، علی‌رغم سنی بودن، بر ترکان غز ترجیح دادند و به این ترتیب طومار آنان را از ایران برچیدند.

### اوضاع فرهنگی غزنویان

غزنویان از پیدایش تا پایان حکومت‌شان، در تاریخ فراز و نشیب فراوانی دیده‌اند. ولی با تمام فراز و نشیب‌های سیاسی که این حکومت پشت سر گذاشت، فرهنگ و هنر طعم محرومیت را نچشید چرا که در این دوره، بزرگان و مشوقان چون قابوس و شمگیر وزیر، عالمان و دانشمندان و اهل هنر را تشویق می‌کردند که در دوره محمود غزنوی این حرکت به اوج خود رسید و شهر غزنی مرکز تازه بزرگ علم و ادب شد و شاعران و عالمان از هر جانب برای فرا گرفتن علم و دانش به غزنه باستان رو می‌آوردند. غزنه خود دارالفنون علم و ادب گشت و مرکز فرهنگ اسلامی و مأمّن عالمان و فضلان و شاعران نامدار گردید و قرینه بغداد شد تا حدی که بغداد رونق خود را در قبال غزنه از دست داد؛ مسجدها، پل‌ها، قصرها، و باغ‌ها پدید آمد و برای اولین بار است که دیوان و دفتر به توجه حسین میمندی وزیر به زبان دری درآمد. (ژوبل، محمد حیدر، ۸۰) سلطان محمود غزنوی به زبان و ادبیات دری خدمت زیادی نموده و به شاعران و نویسندگان و ادیبان احترام زیادی قایل بود و این رفتار خوب او بود که در دربار او بیش از چهارصد شاعر و عالم و نویسنده بود چنانچه محمد محسن طیبی می‌نویسد: «در زمان این سلطان دانشمند غزنی از بلاد آباد و به منزله دارالعلوم مشرق زمین بود شاعران و دانشمندان از هر گوشه و کنار دنیا بنابه دعوت سلطان و یا اینکه به میل خویش به دربار این شهنشاه علم دوست و شاعر نواز رو می‌نهادند و درگاه وی پناهگاه فضلا و شعرا بود گویند چهارصد شاعر در دربار این سلطان هنر پرور می‌زیست.» (طیبی محمد محسن، ۶۱) از شاعران معروف دوره غزنویان می‌توان به عنصری، فرخی، عسجدی، منوچهری، فردوسی، غضائری رازی، کسائی، ابوحنیفه، اسکافی، بوزجمهر قاینی، شابورجا، سید حسن غزنوی، مسعود سعد

سلمان، مسعودی غزنوی، راشدی، بوالفرح رونی، اسدی طوسی، سنائی، عثمانی، مختاری، بهرامی، زینتی، علوی، منثوری اشاره کرد.

### سلجوقیان

سلجوقیان که به سلاجقه یا آل سلجوق نیز شهرت دارند، نام خاندانی از ترکان ایرانی بودند که در قرن پنجم و ششم بر شرق جهان اسلام فرمانروایی داشتند. دیوان سالاری در حکومت سلجوقی اهمیت زیادی داشت. وزرا از نخبگان عصر سامانی بودند که بعد از سقوط غزنویان در ایران به سلجوقیان پیوستند تا ارزش‌های فرهنگی خود را حفظ کنند. به همین دلیل مقام وزیر وظایف بسیاری را بر عهده داشت همچون وظایف مالی، وظایف نظامی، وظایف قضایی و مذهبی و وظیفه تصدی و تشریفات. اما مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه وزرا حفظ روابط حسنه بین خلیفه و سلطان بود. بزرگان و فرماندهان سلجوقی از فرماندهان نظامی و حکام ولایات تشکیل می‌شدند. منصب قضایی یکی از مناصبی بود که با قدرت‌گیری سلجوقیان دچار تحول شدید شد. رئیس قاضیان قضایی القضا نام داشت که در پایتخت توسط سلاطین سلجوقی انتخاب می‌شد. سلجوقی‌ها مردمانی از ترکمانان «غز» و «خزر» بودند که در ایام شوکت امرای سامانی در دست «بحیره» خوارزم (آرال) و سواحل دریای «آبسون» (بحر خزر) و دوره‌های علیای سیحون و جیحون سکونت داشتند. اولین شخصی از این طایفه که به تخت جلوس کرد و خود را سلطان نامید، رکن الدوله ابوطالب طغرل بن میکائیل بن سلجوق بود که در شوال ۴۲۹ در نیشابور به تخت سلطنت جلوس کرد و دستور داد خطبه را به نام وی بخوانند (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۴: ۳۰۹) در دوره حکومت سلجوقیان، خلافت اسلامی به عنوان یک نهاد مذهبی مطرح می‌شد، و حاکمان سلجوقی در راستای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، و به دس تأوردن مقبولیت مردمی، خلیفه را جانشین رسول خدا و اولی الامر و واجب‌الاطاعه می‌دانستند، و در تلاش بودند تا یبید خلیفه را داشته باشند. در دوره‌های بعد حاکمان سلجوقی دامنه سرزمین اسلام را از مرز چین تا مدیترانه و از شمال بحیره خوارزم تا ماورای یمن گسترش داده بودند، و خود را برتر یا هم سنگ خلفا می‌پنداشتند و مدعی «ضل الهی» بودند، و تعظیم و تکریم خلفا را، دستمایه‌ی تحکیم قدرت و سیطره حاکمیت خویش کرده بودند. (همان) در حکومت سلجوقیان نهاد دین و سیاست از هم جدا شده بود. خلیفه مسئولیت دینی جامعه را بر عهده داشت و سلطان عهده دار سیاست بود (کلوزنر ۱۳۸۹، ۴۲) به مرور زمان وزیر خلیفه همانند وزیر سلطان مأمور متنفذ و مهمی گردید. او حتی مثل سلطان بعضی از اختیارات قانونی و شرعی را به دست آورد. مثلاً «ابوشجاع رود راوری» نوعی محکمه مظالم را بین نماز ظهر و

عصر برپا می‌کرد. مسئولیت نظم و امنیت محلی گرچه نظراً در اختیار شحنة بود؛ ولی خلیفه و مأمورین متنفذهش نیز در این مسئولیت شرکت داشتند. (کلوزنر، پیشین، ۴۱)

#### سازمان های حکومتی عهد سلجوقی

حکومت سلجوقی را می‌توان یک حکومت نظامی آماده برای جنگ و کشورگشایی دانست. دیوان سالاری در حکومت سلجوقیان، در تمام حکومت‌های متعاقب آن‌ها در این منطقه قرار گرفت. از مناصب مهم درباری در حکومت سلجوقیان، منصب «وکیل در» یا «امیرحاجب» بود. «وکیل در» واسطه بین وزیر و سلطان بود. کلوزنر می‌نویسد: در این میان تعداد دیگری از مناصب دیوانی نیز وجود داشت که پیوندی با دیوان اعلای عهد سلجوقیان نداشت. شاید یکی از مهم‌ترین این مناصب در اوایل این دوره، منصب «وکیل در» بوده باشد که رابط سلطان و وزیر محسوب می‌شد. (کلوزنر، پیشین، ۲۹)

مشاغل درباری دیگری نیز در عهد سلجوقی وجود داشته که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است مانند: آخرسالار و خوان سالار (لمبتون، ۱۳۶۳، ۳۲-۳۳) آخرسالار مسئولیت نظارت بر اصطبل‌های سلطان و خوان سالار متصدی آشپزخانه‌های دربار بود و مقام برجسته‌ای محسوب می‌شد.

#### تشکیلات کشوری و مناصب اداری

عمده‌ترین مناصب و تشکیلات کشوری عهد سلجوقیان را به شرح زیر می‌توان برشمرد:

#### وزارت

وزارت از مناصب مهم حکومت سلجوقیان بوده است. وزرای سلجوقی نقش مهمی در تحکیم مبانی حکومتی و توسعه قدرت حکومت سلجوقی ایفا کرده‌اند. می‌توان گفت بنیان‌گذاران حکومت قدرت‌مند سلجوقی مدیون وزیران کارآمد بوده است. (اقبال آشتیانی، پیشین، ۳۲۰)

#### دیوان اعلا و شعب آن در عهد سلجوقیان

در دوران اقتدار وزرا، وزیر عامل برقراری رابطه بین دربار سلطان و دربار خلیفه بود و در عین حال که ریاست دیوان اعلا را برعهده داشت. هنگام انتخاب خلیفه‌ی جدید، وزیر به نیابت از سلطان در دارالخلافة حاضر شده و سوگند وفاداری نسبت به خلیفه یاد می‌کرد. در عین حال که وزیر وظایف درباری فوق‌را انجام می‌داد در اصل در رأس نظام دیوانی نیز قرار داشت که در این سمت، وظیفه

اصلی او به عنوان رئیس دیوان، ریاست بر امور مالی، و نظارت عالی بر دیوان اعلا بود که دارای چهار دیوان عمده به شرح ذیل بود:

دیوان انشاء و طغرا که اغلب دیوان رسائل و یا دیوان انشا نامیده می شد.  
دیوان الزمام و الاستیفا (که معمولاً دیوان استیفای ممالک نامیده می شد).  
دیوان اشراف ممالک.

دیوان عرض.

روسای این «دیوان‌ها» تشکیل یک سلسله مراتب دیوانی می دادند که وزیر مهم ترین مأمور تشکیلات کشوری دولت به شمار می رفت. دیوان برید و دیوان اشراف تا زمان ملک شاه وجود نداشت. در این زمان یک دیوان به نام دیوان «اقطاع» یکی هم به نام دیوان «مصادره» ذکر شده است. در زمان امپراطوری سنجر در خراسان اشارتی هم به «دیوان خاص» (که سر و کارش با اراضی خالصه بود) و «دیوان اوقاف» شده است. (کلوزنر، پیشین، ۲۶-۲۷)

#### دیوان انشاء

دیوان انشاء در درجه اول با مسأله نظارت برآیند و روند و مکاتب، و تمام فرامین انتصاب مقامات مختلف دولتی، از قبیل اقطاع دیوانی که توسط این دیوان تهیه و صادر می شد، سر و کار داشت. رئیس آن طغرای نامیده می شد. طبق گفته بنداری شرط عمده این مقام دارا بودن خط بسیار عالی بوده است. اما از آن جا که این مقام سنگ بنای وزارت محسوب می شد، و صاحب آن در غیاب وزیر نایب او به شمار می رفت، لازم بود که طغرای کاری بالاتر از کار یک نفر خوشنویس انجام دهد. (لمبتون، پیشین، ۶۵) کلوزنر بر این باور است که «دیوان طغرا» که بالاخره به دیوان انشاء منضم گردید؛ یکی از نهادهای ساخته و پرداخته ی عهد سلجوقیان بود. و چنین می نماید که «طغرا» تیر و کمانی بوده که به وسیله ترکان به عنوان مهر و سمبل سلطنت اتخاذ شده بود. این مهر به وسیله مأموری که «طغرای» نامیده می شد- و این شخص باید خط خوش و ظریفی می داشت - در بالای نامه های رسمی زده می شد. طغرای در ایام متقدم یک نفر امیر جوان ترک نژاد از طبقات بالا بود، ولیکن دیوان طغرا از زمان وزرات نظام الملک به دست اعضای عادی سلسله مراتب دیوانی افتاد. چیری نگذشت که این دیوان؛ دوات خانه امپراطوری گردید و منشی یا گزارشگر محاورات و مکاتبات رسمی، تابع طغرای شد که پس از وزیر و مستوفی، مهم ترین مقام امپراطوری به شمار می رفت. مثلاً این طغرای بود که در غیاب وزیر اصلی سلطان، از او دعوت می شد تا در هنگامی که شاه عازم شکار بود، جای وزیر را بگیرد. گو این که «دیوان طغرا» و «دیوان

انشاء» که گاه از هم دیگر مجزا بودند، ولی اغلب اوقات با هم تلفیق می شدند و یا این که هر دو تحت نام یکی قرار می گرفتند. دوات خانه نیز گاهی اوقات به «دیوان رسائل» اطلاق می شد. (کلوزنر، پیشین، ۲۸-۲۹)

#### دیوان استیفای ممالک

دیوان استیفای ممالک با محاسبه عایدات، ارزیابی مالیات، جمع آوری آن و هزینه ها سروکار داشت، رئیس آن مستوفی الممالک نامیده می شد. این دیوان احتمالاً به دوایر فرعی دیگری که آن ها هم دیوان نامیده می شد تقسیم می شده است. (لمبتون، پیشین، ۶۶) در این میان دو نوع خزانه وجود داشت (یا خزانه مرکزی مرکب از دو قسمت بود) یکی از آن عایدات و دیگری از آن پرداخت هزینه ها. خواجه نظام الملک می نویسد: پادشاهان را همیشه دو خزانه بوده است، یکی خزانه اصل و یکی خزانه خرج. و مالی که حاصل شدی بیش تر به خزانه اصل بردندی و کم تر به خزانه خرج. و تا ضرورتی نبود از آن خزانه اصل خرجی نفروموندی و اگر چیزی برداشتندی، بدل به جای او بازنهادندی. و چون اندیشه داشته نیاید، هرچه درآمد در اخراجات صرف افتد و اگر ناگاه به مالی حاجت آید، دل مشغولی تولید کند و در آن مهم، تقصیر و تأخیر درآید. (خواجه نظام الملک، پیشین، ۳۲۲) می توان گفت که سلطان نیز دارای خزانه شخصی بوده و مأموری که متصدی آن بوده، گرچه عضوی از اعضای کادر نظامی محسوب نمی شده، ولی در قبال تشکیلات کشوری نیز مسئول نبوده، و فقط در قبال خود سلطان مسوولیت داشته است. (کلوزنر، پیشین، ۲۷-۲۸)

#### دیوان اشراف ممالک

یکی دیگر از دیوان های مهم وابسته به دیوان اعلاء، دیوان اشراف ممالک بود که کار اصلی آن ممیزی معاملات مالی بود و رئیس آن مشرف الممالک نامیده می شد. دیوان اشراف و مشرفان ایالتی به دیوان اوقاف هم نظارت داشته اند هرچند که این دیوان به طور معمول در تصدی قاضی بوده است. این نظارت از آن جا ناشی می شد که دیوان اوقاف در جمع آوری و هزینه ی وجود دست داشته است. (لمبتون، پیشین، ۶۶-۶۷) در راس دیوان اشراف، «مشرف» بود که در راس دیوان اشراف قرار داشت. «مشرفم برخلاف آن چه در زمان غزنویان معمول بود، عامل مخفی دستگاه جاسوسی نبود، بلکه مأموری بود که با تشکیلات مالی پیوند داشت. طبق نوشته نظام الملک این «مشرف» بود که «باید از هر چه در دربار می گذرد با خبر گردد و در صورت لزوم

گزارش کند». از این گذشته به او دستور داده می شد تا نوابی را به تمام قسمت های امپراطوری گسیل دارد تا در امر جمع آوری و پرداخت مالیات ها و عایدات نظارت کنند. چنین می نماید که او در قبال مأمورینی که برای سرکشی وضع کشاورزی و وضع عمومی نواحی مختلف مالیاتی گسیل می شدند مسئول بوده است. حقوق مشرف برای جلوگیری از ارتشاء و فساد؛ از خزانه مرکزی پرداخت می شد. (کلوزنر، پیشین، ۲۹)

### دیوان عرض

چهارمین دایره دیوان اعلاء، دیوان عرض بود که عارض الجیش (یا صاحب دیوان عرض) در رأس آن قرار داشت. دفترها و اسناد نظامی و اقطاع «نظامی» در این دیوان نگه داری می شد و هر چیزی که در رابطه با ارتش ثابت و امرا بود، تحت نظر آن بود. این دیوان هم چنین با گمارش و گردآوری و سان دیدن قشون قبل از لشکرکشی ها سر و کار داشت. تا پایان سلطنت ملک شاه عارض الجیش عضوی از اعضای دیوان سالاری محسوب می شد، اما بعدها این مقام از آن امرای ترک نژاد شد. (لمبتون، پیشین، ۶۷-۶۸) هر چند که وزیر، رئیس دیوان سالاری بود و وظایف او اصلاً اداری بود، ولی با وجود این در ایام لشکرکشی های نظامی، سلطان را همراهی می کرد. چنان که نظام الملک در اکثر لشکرکشی های الب ارسلان همراه او بود، و الب ارسلان در سال ۴۶۴ او را در رأس نیروی عظیمی به فارس گسیل داشت. حتی گاهی وزیر برای خود دارای قشون خصوصی بود و قشون نظام الملک از دبدبه و کبکبه ی قابل توجهی برخوردار بود. ממالیک او به نام ممالیک نظامیه معروف بود. (لمبتون، پیشین، ۷۲) هنگامی که امپراطوری، هر چه بیش تر به نظامی گری گرایید، و نظامیان امتیازات دیوانیان را غصب کردند، دیوان عرض، آشکارا بیش ترین سلطه و اهمیت خود را از کف داد. (کلوزنر، پیشین، ۲۹) وزیر هم چنین به وسیله زبردست خود «عارض الجیش» - که متصدی مخصوص این کار بود - بر پرداخت حقوق قشون ثابت نظارت داشت. همین وظیفه، نظارت وزیر و حکومت مرکزی بر طبقات نظامی را تأمین می کرد. ولی به محض این که حقوق قشون با واگذاری اراضی انجام شد، و به محض این که اراضی خالصه، از نظارت مستقیم تشکیلات مرکزی جدا گشت، سلطه آن ها بر دستگاه نظامی رو به زوال رفت. (کلوزنر ۱۳۶۳:۵۴)

### طی مدارج و جابجایی کارکنان دیوان ها

یک نفر دبیر به طور نظری می توانست پلکان ترقی را به پیماید تا این که به مقام وزارت صعود کند، که البته رشد در این سلسله مراتب اداری مستلزم تجربه و تعلیم لازمه بود. ولی اکثر وزرای دوره سلجوقی، عملاً قبل از این که به این مقام شامخ برسند، تمام رده های پایین تر از وزارت را



طی کرده و مراتب پایین تر را دیده و در مراتب مختلف خدمت کرده بودند، و گمان می رود که اکثر آن ها قبل از این که وزیر بشوند؛ مستوفی بوده اند. (کلوزنر ۱۳۶۳: ۳۰) لمبتون نیز می نویسد: معمولاً چنان بود که وزیر از طریق خدمت در مقامات پایین دیوانی به مقام وزارت می رسید. بعضی از آن ها قبل از رسیدن به مقام وزارت، مقام مستوفی، عارض الجیش و یا طغرای می داشتند. برخی هم پس از طی مراتب دیوانی در ایالات و یا دیوان یکی از امیران و یا شاه زادگان سلجوقی، وارد دیوان اعلاء می شدند. (لمبتون ۱۳۶۳: ۷۲) جلوس یک سلطان جدید و روی کار آمدن یک وزیر جدید، دلیل این نبود که تغییر و تحولات کامل در کادر کارکنان پیش بیاید، بلکه بالعکس هر وقت سلطانی یا وزیری عوض می شد؛ جابجا شدن مقامات پیش می آمد. گاهی هم اتفاق می افتاد که وزیر یا دیگر مأمورین در مقام خود ابقا می شدند. و یا در مقام متنفذ دیگری و یا مقام تابع و پایین باقی می ماندند. (کلوزنر، پیشین، ۳۰) زمانی که خطیرالملک میبیدی از وزارت محمد بن ملک شاه برکنار شد، هم ابواسماعیل طغرای منشی او و هم کمال الملک سمیرمی، مشرف وی، در مقامشان باقی ماندند، چون این دو تن در شغل خود با کفایت و شایسته تشخیص داده شده بودند و خطیر الملک میبیدی بعد از این که از وزارت سلطان محمد برکنار شد به پست پایین تری گمارده شد و مقام «طغرای» را قبول کرد. (کلوزنر، پیشین، ۳۰)

#### تشکیلات ایالتی

در این زمان اصل حکومت پراکنده (عدم تمرکز) در سطح ایالتی نیز دیده می شد. نقش عمده دیوان مرکزی در ایالات، حفظ تعادل قدرت بین مراجع نظامی و کشوری بود. نماینده دیوان کشوری در ایالات، شخصی به نام «عمید» یا «عامل» بود که مأمور جمع آوری مالیات یا خراج و یا هر دو، از حکام مستقل بود. این حکام کشوری نیز نظیر روسای دیوان های مرکزی اغلب اوقات از میان طبقه بالای غلامان کشوری نیز نظیر روسای دیوان های مرکزی اغلب اوقات از میان طبقه بالای غلامان کشوری گمارده می شدند. دو شادوش حاکم کشوری یک نفر حاکم نظامی یا فرمانده پادگان که «شحنه» نامیده می شد قرار داشت که مستول امور نظامی منطقه بود و در درجه اول امنیت عمومی آن جا را به نام سلطان حفظ می کرد. (کلوزنر، پیشین، ۳۱)

#### نظام اتابکی

تأسیس نهاد اتابکی راه را برای نظامی‌گری امپراطوری هموار ساخت. در عمل تصمیم بر این شده بود که حوزه‌های حکومتی به اعضای جوان تر خاندان سلجوقی اختصاص یابد، مع الوصف همراه هر یک از این شاه زادگان جوان، یک امیر ترک جهت سرپرستی و نگه دار از آن‌ها به نام اتابک به حوزه حکومتی روانه می‌شد. اتابک مزبور به نام شاه زاده حکومت می‌کرد و اغلب، مخصوصاً وقتی که سلطه حکومت مرکزی سست می‌شد، به صورت حاکم واقعی ایالت در می‌آمد. (کلوزنر، پیشین، ۳۲)

### نظام دیوانی ایالات

نظام دیوانی در ایالت هم کم و بیش رواج پیدا کرده بود زیرا گاهی در ایالت هم یک دیوان ایالت و یک دیوان استیفاء و نیز دیوان‌های دیگر وجود داشت که با جنبه‌های مختلف تشکیلات مالی سرو کار داشتند. (کلوزنر، پیشین، ۳۲)

### دیوان برید

بار تولد می‌گوید: دیوان برید و جاسوسی که یکی از ویژگی‌های اصلی سلطه‌ی حکومت در این ناحیه بود، توسط سلاطین متقدم (سلجوقی) منسوخ شد، چرا که یک چنین سیستمی با احساس اخلاقی این قوم بی‌فرهنگ سازگاری نداشت. با این همه بعضی ضوابط بر اعمال دل‌بخواهی شاه زادگان و حکام مختلف ایالات، اعمال می‌شد (کلوزنر، پیشین، ۱۹)

لمبتون می‌نویسد: جلوگیری از فساد مأمورین فرودست دیوان سالاری از مسائل بسیار دشوار، برای وزیر محسوب می‌شد، و از مشکلاتی بود که برای او دشمن می‌تراشید. در این میان هیچ نوع نظام رسایی برای نظارت و بازرسی وجود نداشت. برید که در ایام گذشته برای مبادله پیام‌ها بین عمال حکومتی در ایالات و در پایتخت خدمت می‌کرد، و مأمورین آن، بر وقایعی که در قسمت‌های مختلف امپراطوری می‌گذشت، نظارت داشتند، و آن‌ها را گزارش می‌کردند، از بین رفته بود. ولی بنا به اشاره نظام الملک در جایی که هیچ نوع کنترل و نظارت قوی در نظام دیوانی نبود، سلطان نمی‌توانست در مقابل سرکشی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و زیاده‌ستانی‌های مأمورین خود در امان باشد. از این رو نظام الملک یک نظام قوی جاسوسی ترتیب داده بود که با یک نیروی قوی مسلح پشتیبانی می‌شد. و بر مخالفین امپراطوری نظارت می‌کرد. بنا به عقیده وی، سلطان بایستی در سرتاسر امپراطوری، و در میان تمام طبقات مردم از جمله قضات، دارای منهبیان و جاسوسانی باشد. او احتمالاً در مملکت دارای عمالی بود، ولی علی‌رغم این تدبیر، هرگز برید دگر باره راه نیفتاد. (لمبتون، پیشین، ۷۵-۷۶)

خواجه نظام الملک هدف از نظام برید را در کتاب سیاست نامه چنین تبیین می کند: واجب است بر پادشاهان از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش بر رسیدن و اندک و بسیار آن چه رود بدانستن. اگر نه چنین کند عیب باشد و بر غفلت و خوارکاری و ستم کاری حمل کنند و گویند: فساد و دراز دستی که در مملکت می رود یا پادشاه می داند یا نمی داند، اگر می داند و تدارکی و منعی نمی کند آن است که هم چون ایشان ظالم است و به ظلم رضا داده است و اگر نمی داند بس غافل است و کم دان. و این هر دو معنی نه نیک است. لابد به صاحب برید حاجت آید. و به همه روزگار پادشاهان در جاهلیت و اسلام به همه شهرها برید داشته اند تا آن چه می رفته است از خیر و شر از آن بی خبر نبوده اند، چنان که اگر کسی مرگی یا توبره ای کاه به ناحق سته است از کسی به مسافت پانصد فرسنگ پادشاه را خبر بوده است و آن کسی را ادب فرموده است تا دیگران بدانند که پادشاه بیدار است. و به همه جای کار آگهان گذاشته است و همه ستم کاران دست ها کوتاه کرده اند و مردمان در امن و سایه عدل به کسب و عمارت مشغول گشته اند. ولیکن این کاری نازک است و با غایله. باید این کار بر دست و زبان و قلم کسانی باشد که برایشان هیچ گمان بد نبود و به غرض خویش مشغول نباشند که صلاح و فساد مملکت در ایشان بسته است و ایشان از قبل پادشاه باشند و نه از قبل کسی دیگر. و مزد و مشاخره ایشان باید که از خزانه مهیا می رسد تا به فراغ دلی احوال می نمایند و نباید که جز پادشاه کسی دیگر بداند که ایشان چه می نمایند. (نظام الملک، ۱۴۳۷، ۸۵-۸۶) خواجه در باب فرستادن جاسوسان جهت خبرگیری و خبردهی می نویسد: باید که همیشه به اطراف جاسوسان روند بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و پیروی فروشان و درویشان و از هر چه می شنوند خبر می آرند تا هیچ گونه از احوال، خبری پوشیده نماند. و اگر چیزی حادث گردد و تازه شود به وقت خویش تدارک کرده آید. چه بسیار وقت بوده است که والیان و مقطعان و گماشتگان و امراء، سر مخالف و عصیان داشته اند و بر پادشاه سگالیده، که جاسوسان در رسیده اند و پادشاه را خبر کرده. پادشاه در وقت برنشسته است و تاختن برده و ناگاه بر سر ایشان شده و فرو گرفته و این عزم ایشان را باطل کرده (نظام الملک، پیشین، ۱۰۱)

در باب مشرف و وظایف وی گوید: کسی که بر وی اعتمادی تمام است او را «اشراف» فرمایند تا آن چه به درگاه رود، او می داند، و به وقتی که خواهند و حاجت افتد می نماید. و این کس باید که از دست خویش به هر ناحیتی و شهری نایبی فرستد سدید و کوتاه دست، تا اعمال و اعمال را تیمار

می دارد و آن چه رود از اندک و بسیار به علم ایشان باشد. و آن چه ایشان را به کار باید از بیت المال بدهند تا ایشان را به خیانت کردن و رشوت ستدن حاجت نیفتد. (نظام الملک، پیشین، ۸۴)

### تشکیلات قضایی در عهد سلجوقیان

از عمده ترین حقوق سلطان در عهد سلجوقیان، حق قضاوت بود. سلاطین سلجوقی، از جهتی بر اساس سنن قبیله ای و نظام پدرسالاری به جای مانده از اعصار گذشته، حق داوری را از آن خود می دانستند، و از سوئی چون حاکمیت خود را شرعی دانسته و خود را منصوب از طرف خلیفه و خلیفه را جانشین پیامبر و اولی الامر می دانستند، حق قضاوت را از خود دانسته و این حق را به دو صورت اعمال می کردند.

از طریق تشکیل محکمه مظالم.

از طریق انتصاب قضات برای رسیدگی به دعاوی حقوقی مردم.

محکمه مظالم

محکمه مظالم همواره وسیله ای بود که رعایا شکایات خود را به سمع سلطان برسانند و تفاوت آن با دیگر محاکم شرعی آن بود که رئیس دیوان مظالم خود دارای قدرت اجرایی بود.

در زمان سلجوقیان، نیز مانند سایر ادوار این محکمه تشکیل می شد و گویا طغزل بیک شخصاً در این محکمه به قضاوت می نشست ولی اکثر سلاطین سلجوقی حتی الامکان وظیفه خود را در باب تشکیل محکمه مظالم به وزیر یا قاضی و در ایالات به امرای بزرگ و ملک های سلجوقی واگذار می کردند. اغلب کسانی که به محکمه مظالم مراجعه می کردند شکایات خود را در باب مسائل مالیاتی، نحوه وصول مالیات و تعدی محصلین مالیاتی و یا نحوه عمل مأمورین دولتی مطرح می کردند، و احکام توسط شحنة و مأمورین وی یا نظامیان به مرحله اجرا درمی آمد. این محکمه در مسجد، جایگاه قاضی و یا محل های معین دیگر برپا می شد. محکمه در درجه اول به مرافعه ها، اجرای وصیت نامه ها و مسائل ارثی، ضبط اموال، انتقال املاک، اداره امور ایتام و بیوه ها و آن هایی که قانوناً استطاعتی نداشتند و انتخاب اماناء برای این منظور رسیدگی می کرد. قاضی معمولاً شریعت را طبق اعتقادات فرقه ای که اکثر ساکنین ناحیه تحت قضاوت وی از آن پیروی می کردند عرضه می کرد. (لمبتون، پیشین، ۷۸)

### انتصاب قضات

دومین وجه تفویض اختیار در مورد اعمال حق قضاوت، نصب قضات به حکم سلطان بود. هرچند که اختیارات محکمه مظالم در زمان سلجوقیان، اختیارات محکمه قضات را تحت الشعاع خود قرار می

داد، در عین حال قاضی در دوران امپراطوری سلجوقی، نقش بسیار مهمی ایفا می کرد، چرا که در واقع رابطی بین نهاد مذهبی و سیاسی و در واقع سلطان و مردم بود.

نظام الملک گوید: و ببايد دانست که قضا پادشاه را می باید کردن، به تن خویش، و سخن خصمان شنیدن به گوش خویش، چون پادشاه ترک باشد یا تاریک، یا کسی که او تازی نداند و احکام شرعی نخوانده باشد، مر او را به نایبی حاجب آید، تا شغل میراند به نیابت او. این قاضیان همه نایب پادشاه اند و بر پادشاه واجب است که دست قاضیان قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد، از بهر آن که ایشان نایب خلیفه اند و شعار او دارند و خلیفه و گماشته‌ی پادشاه اند و شغل او می کنند. (نظام الملک، پیشین، ۵۹-۶۰)

ولی همین انتصاب از جانب پادشاه و نیاز قاضی در اجرای حکم به مأمورین درگاه در مرکز، و به مأمورین مقطع در بلاد، به عنوان ضابط و مأمور اجرا، اختیارات قاضی و آزادی قضات را تا حدودی سلب می کرد. چرا که قاضی در معرض عزل از جانب پادشاه و دست نشانده‌گان او در ایالات بود، و از آن جا که قاضی نیز چون سایر مأمورین نهاد مذهبی، همانند محتسب و خطیب بر اساس سیاست حاکم در این عهد، در لیست مراتب دیوانی قرار داده شده بودند، و حقوق و مستمری خود را مثل سایر مأمورین از دولت دریافت می کردند. وابستگی اقتصادی آنان به حکومت، موجب انقیاد آنان شده بود و اغلب مطیع سیاست حاکم بودند. لمبتون در این مورد می نویسد: آزادی عمل قضات عملاً محدود بود. اولاً بدین دلیل که او مجبور بود برای اجرای احکامش به مأمورین درگاه (و یا در ایالات به مأمورین مقطع) تکیه کند و ثانياً او مشمول عزل سلطان و یا آن هایی بود که سلطان قدرت را در ایالات بدان ها واگذار کرده بود. قاضی و سایر مأمورین نهاد مذهبی نظیر خطیب و محتسب که جزو سلسله مراتب دیوانی بودند، مستمری را مثل سایر مأمورین دیوان سالاری دریافت می کردند (لمبتون، پیشین، ۷۹)

در عین حال بنا به گفته لمبتون: اسناد این دوره مشعر بر این است که مقام قاضی با رفاه و علائق مردم مربوط بوده است. او در واقع سخن گوی آن ها به شمار می رفت و حفظ و دفاع شهر در زمان نابسامانی و بی نظمی بر عهده او بود. قاضی معمولاً از اهالی محل بود و نوعی گرایش شدید موروثی در منصب او دیده می شد. قاضی بزرگ یک شهر و یا یک منطقه که «قاضی القضا» نامیده می شد توسط سلطان منصوب می گشت مگر این که وی در ناحیه ای می زیست که خارج از نظارت و

سلطه مستقیم سلطان بود. در این صورت او از سوی حاکم ایالتی و یا مقطع انتخاب می شد. (همان)

وظیفه عمده قاضی در روزگار سلجوقیان نظارت بر نهاد مذهبی از طرف سلطان خصوصاً جلوگیری از عقاید غیر سنی بوده است. معمولاً نظارت بر مساجد و مأمورین نهاد مذهبی نظیر محتسب در ناحیه ای که قلمرو قضاوت او محسوب می شد به قاضی سپرده می شد. نظارت او بر مساجد، بعضی اوقات انتصاب ائمه جمعه و خطبا را تحت تأثیر قرار می داد، مع هذا خطبا یا ائمه جمعه شهرهای بزرگ از سوی سلطان منصوب می شدند. در اغلب موارد قاضی به عنوان مفتی در مسائل فقهی و شرعی، فتوا صادر می کرد، و گاهی ریاست محکمه مظالم از جانب سلطان به او تفویض می شد. گویا الب ارسلان دارای یک قاضی القضاة امپراطوری (قاضی جمله ممالک) نیز بوده است. (لمبتون، پیشین، ۸۰-۸۱)

#### محتسب

محتسب که تحت نظارت کلی قاضی انجام وظیفه می نمود، همانند او عضوی از اعضاء نهاد مذهبی محسوب می شد و سلطان نیز توسط او به نحوی دیگر با مردم رابطه برقرار می کرد و اعمال حاکمیت می نمود. (لمبتون، پیشین، ۸۱)

اخلاق عمومی و اجرای وظایف مذهبی مسلمین تحت نظارت کلی محتسب قرار داشت. مثلاً او بایستی از نمازهایی که برخلاف فرقه قانونی بود و نیز از روزه خواری در ماه رمضان، باده گساری در ملأ عام نواختن وسایل غیرقانونی موسیقی و کارهای غیرعادی در ملأ عام جلوگیری می کرد. وظیفه او بود که ناظر خانه ها باشد تا خانه ای مزاحم خانه یک مسلمان دیگر نشود، و یا این که خانه ای آب حیاط خود را از طریق لوله ای به معبر عمومی سرازیر نکند. از عمده وظایف محتسب نظارت بر بازارها و جلوگیری از نادرستی بازاریان و پیشه وران بود. در فرمانی از دیوان سنجر به «اوحدالدین» محتسب مازندران آمده است که: امر به معروف و نهی از منکر کند، و در تسویت و تعدیل موازین (ترازوها) و مکابیل (پیمانها) جهدی تمام نماید تا در بیع و شری، حیفی نرود و مسلمانان مغبون و زیان زده نشوند، و مراتب شرعیات در مسجد جامع و دیگر مساجد و متعبدات از ترتیب مؤذنان و مکبران و مواقیب صلوات، و نفی آن چه مسنون و مشروع نیست از مسجد به واجبی اقامت کند؛ و در قمع و زجر اهل فساد و منع ایشان از مجاهرت و اظهار فسق و تعاطی خمر در جوار مسجد و مشاهد و مقابر مجهود بذل کند. (لمبتون، پیشین، ۸۷-۸۸)

خواجه نظام الملک در مورد محتسب گوید: و هم چنین به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخ ها راست می دارد و خرید و فروخت ها می داند تا اندر آن راستی رود، و هر متاعی که از اطراف آرند و در بازارها فروشند احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگ ها راست دارند و امر معروف و نهی منکر بجای آرند. و پادشاه و گماشتگان باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده ی مملکت و نتیجه عدل این است و اگر جز این کنند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنان که خواهند خردند و چنان که خواهند فروشند و فضله جوی مستولی شوند و فسق آشکارا شود و کار شریعت بی رونق گردد و همیشه این کار یکی از خواص را فرمودندی یا خادمی را یا پیر ترکی را تا هیچ محابا نکردی و خاص و عام از او بترسیدندی همه کارها بر انصاف بودی و قواعد اسلام محکم. (خواجه نظام الملک ، پیشین، ۶۰)

#### رئیس محل

یکی از مقاماتی که در عهد سلجوقیان از اهمیت ویژه ای برخوردار بود رئیس محل بود. اصطلاح رئیس در کاربرد عمومی اش به یک مأمور محلی اشاره داشت که در مقابل حکومت به طور اعم و تشکیلات مالیاتی به طور اخص، نماینده مردم محل به شمار می رفت. در شهرهای بزرگ رئیس از طرف سلطان یا مقطع (صاحب اقطاع) انتخاب می شد، ولی او همانند مستوفی و مشرف، یکی از مأموران دیوانی حکومت مرکزی و یا ایالتی به شمار نمی رفت. او به طور عادی یکی از رهبران جامعه محلی بود. چون تنها یکی از رهبران جامعه محلی بود. چون تنها یکی از افراد متنفذ و ثابت محلی می توانست وظایف او را انجام دهد. از آن جا که روابط بین دولت و مردم اصلاً در زمینه مالیات بود، لذا وظایف رئیس بیش تر با امور مالی در ارتباط بود. (لمبتون، پیشین، ۸۹)

حفظ رفاه مردم و کم کردن بار سنگین مالیاتی آن ها، و ضمناً تأمین و جمع آوری مالیات های دیوانی و جلوگیری از ظلم و تعدی محصلین مالیاتی، و جلوگیری از طفره مؤدیان مالیاتی در خصوص پرداخت مالیات، از جمله وظایف رئیس محل بود. این سمت معمولاً موروثی بود. کلوزنر می نویسد: رئیس که از منتخبین سلطان به حساب می آمد قدرت زیادی داشت؛ مثلاً این رئیس بود که در شهرهای عمده ی امپراطوری نظیر مرو، اصفهان و همدان، کارها را به نام سلطان رو به راه می کرد. اگرچه انتظار می رفت «رئیس» نسبت به رفاه رعایای سلطان توجه کند ولی اغلب اوقات شخصی قسی القلب و ظالم به حساب می آمد (کلوزنر، پیشین، ۳۲)

لمبتون می نویسد: رئیس دارای یک دیوان و یا اداره ای بوده و در بعضی موارد قدرت انتخاب نایبی هم به جای خود داشته است. حقوق وی از رسومی بود که به طور محلی دریافت می شد. به نظر می رسد که او در جریان عمومی امر داخلی شهر مسئولیت هایی داشته، و گاهی هم از قدرت دست گیری افراد و زندانی کردن آن ها برخوردار بوده است. پس از این که غزالی به مدرسی نظامیه نیشابور منصوب شد، گروهی از افراد علیه او دسیسه کردند و نظریات غیراسلامی بدون نسبت دادند، و یکی از افراد برای این که غزالی را محکوم کند، در مطالب مشکوه الانوار و منقذ من الضلال دست برد و وقتی رئیس خراسان (نیشابور؟) از این امر آگاه شد، مرد مزبور را دست گیر ساخت و او را از نیشابور تبعید کرد. این شخص شهر را ترک گفته به اردوی شاهی پیوست و در آن جا باز هم به دسایس خود ادامه داد تا این که بالاخره سنجر غزالی را برای صحبت با او دعوت کرد. بدین ترتیب غزالی در سال ۵۰۳ قدم به دربار گذاشت، و مخالفین خود را سر جای خود نشاند. (لمبتون، پیشین، ۹)

#### اوضاع فرهنگی سلجوقیان

فرهنگ در دوره سلجوقیان اوضاع خوبی را تجربه کرد. تاسیس مدارس نظامیه در بغداد، بلخ، نیشابور، اصفهان و ایجاد کتابخانه ها و خانقاه ها و مدارس گوناگون از فعالیت های فرهنگی این دوره است.

در پرتو این فعالیت ها مشاهیری نظیر امام فخر رازی، امام محمد غزالی، ابوالفرج بن جوزی، شیخ شهاب الدین سهروردی، امام الحرمین جوینی ظهور کردند. (دبیری نژاد، ۱۳۸۴، ۵۷-۶۰). ادبیات فارسی در این دوره رواج کامل یافت و بیشتر پادشاهان سلجوقی در گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی و سخن فارسی و تشویق و ترغیب شعرا و نویسندگان فارسی زبان کوشش فراوان کردند. پادشاهان سلجوقی برخی خود شعر می سرودند، چنان که ملکشاه سلجوقی هم اشعار فارسی حفظ داشت و هم خود به فارسی شعر می گفت و همچنین طغرل سوم آخرین پادشاه این سلسله شاعر فارسی گوی بوده است. (همان)

گروهی از شاعران این دوره هم چون امیرالشعرا معزی، انوری و خاقانی و نظامی در شمار استادان و پیشکسوتان بزرگ شعر و ادب فارسی قرار گرفتند و سخن سرایان و نویسندگان دیگری که در این دوره از پشتیبانی شاهان و وزیران سلجوقی برخوردار بودند عبارتند از: ابوالفضل بیهقی، خواجه عبدالله انصاری، اسدی طوسی، حکیم ناصر خسرو، عمر خیام، سنایی، جمال الدین عبدالرزاق



اصفهانی و دیگران... شعر فارسی در این روزگار پیشرفت‌هایی کرد و سبک ویژه‌ای به نام سبک عراقی در آن پدید آمد. (همان)

هم‌چنین در دوران سلجوقی آثاری چون کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» در داروشناسی و مفردات دارو «زادالمسافرین» ناصر خسرو در حکمت نظری و «کیمیای سعادت غزالی در حکمت عملی به فارسی نوشته شدند؛ ولی کسانی چون زَمَخْشَری و شهرستانی، نیز در این دوره کتب فراوانی به زبان عربی که در واقع زبان دینی به شمار می‌رفت تألیف کردند. (همان)

نوآوری‌های معماران ایرانی در این دوره از هند تا آسیای صغیر، نتایج و پی‌آمدهای وسیعی دربرداشت؛ و هنرمندان در گستره وسیعی از هنرها، شامل نساجی و سفالگری، عاجکاری، فلزکاری با ویژگی‌های منطقه‌ای آثار ماندگاری را خلق کردند.

#### جمع بندی

از فتح غزنین به دست البتکین حاجب در ۳۳۴ ق / ۹۵۵ م که با آغاز پیدایش دولت غزنه همراه بود تا خاتمه سلطنت خسرو ملک غزنوی در لاهور «۵۸۳ ق / ۱۱۸۷ م» که انقراض نهایی دولت غزنویان بود، مدت فرمانروایی امرای غزنه در ایران و خارج از ایران، روی هم رفته، قریب دویست و چهل سال به طول انجامید که از این مدت تنها نیم قرنیش در ایران مجال قدرت‌نمایی به آنها داده نشد و مابقی آن در قلمرویی که قسمت عمده‌اش به گذشته ایران تعلق داشت، ادامه پیدا کرد. سلاجقه طایفه‌ای بودند از ترکمانان «عز» و «خزر» که در ایام شوکت امرای سامانی در دشت «بحیره» خوارزم (آرال) و سواحل دریای «آبسکون» (بحر خزر) و دره‌های علیای سیحون و جیحون سکونت داشتند. اولین کس از این طایفه که به تخت جلوس کرد و خود را سلطان نامید، رکن الدین ابوطالب طغرل بن میکائیل بن سلجوق بود که در شوال ۴۲۹ در نیشابور به تخت سلطنت جلوس کرد و دستور داد خطبه را به نام وی بخوانند دولت وسیع سلجوقیان که از بدو اسلام تا تاریخ تأسیس این سلسله، به آن عظمت و پهناوری، دولتی تشکیل نیافته بود، در ماوراءالنهر و توران تا ۵۴۸ یعنی قریب یک قرن، و در خراسان تا سال ۵۵۷ یعنی درست ۱۲۸ سال، و در عراق تا سال قتل طغرل سوم (در سال ۵۹۰) یعنی ۱۶۱ سال طول کشیده است. پایتخت سلاجقه از اواخر عهد طغرل اول تا ایام محمود بن محمد، در اصفهان قرار داشت، و از عهد محمود تا انقراض این سلسله در همدان. سنجر شهر مرو را که به لقب شاه جان یعنی مقرر سلطان ملقب

شده به پایتختی اختیار نمود و مرو شاه جان تا استیلای وحشیان غز یکی از آبادترین بلاد دنیای متمدن و از مراکز معتبر علم و ادب بود.

در دوران قدرت سلجوقیان نیز خلافت به عنوان یک نهاد مذهبی و نمادین مطرح بود، و سلاطین سلجوقی از طرفی، به منظور مشروعیت بخشیدن به سلطه خود، و جلب نظر عامه مردم، که در آن روزگار به پیروی از علمای اهل سنت، خلیفه را جانشین رسول خدا و اوالی الامر و واجب الاطاعه می دانستند، سعی بر اخذ تأیید از طرف خلیفه داشتند، و از سوی دیگر سلاطین سلجوقی که با جنگ آوری دامنه بلاد اسلامی را از مرز چین تا مدیترانه و از شمال بحیره خوارزم تا ماورای یمن گسترش داده بودند، خود را برتر یا هم سنگ خلفا می پنداشتند و مدعی «ظل الهی» بودند. فقهای اهل سنت نیز می کوشیدند به هر نحو برای سلاطین القاء مشروعیت کنند. بنابراین سلاطین هم تعظیم و تکریم خلفا را، دستمایه ی تحکیم قدرت و سیطره حاکمیت خویش کرده بودند و هم خود را واجد قدرت مشروع از طریق غلبه می پنداشتند که فقهای اهل سنت نیز بر آن صحنه می گذاشتند.

بنابراین خلافت و سلطنت در عهد سلجوقیان دو نهاد مجزا از هم در نظر گرفته می شد، که خلیفه در قبال فعالیت های مذهبی جامعه مسئولیت داشت و بر آن نظارت می کرد، و سلطان هم امور دنیوی حکومت را از پیش می برد. خلفا قدرت سلاطین سلجوقی را سپری برای صیانت خویش در برابر دشمنان، و تأیید حمایت از آن ها را موجب تداوم سلطه خویش، مخصوصاً رهایی از نهضت های شیعی می پنداشتند.

امپراتوری سلجوقی اصولاً یک دولت نظامی آماده برای جنگ و کشورگشایی بود، و همین جنگ و کشورگشایی، یک عنصر حاکمه بیگانه را برای مردم بومی - که نخبگان آن ها برای اداره امور دیوانی و تشکیلات دولتی دعوت می شدند - تحمیل می کرد. سلجوقیان این شکل تشکیلات دولتی را بر اساس قوالب سابق سامانی و غزنوی اتخاذ کرده بودند و توسط آن ها در آسیای غربی متداول شده و به صورت یک ویژگی عمده حکومت در این منطقه درآمده بود.

سیستم تشکیلات کشوری سلجوقیان، مورد استفاده تمام رژیم های متعاقب آن ها در این منطقه قرار گرفت. مع الوصف باید گفت که این سیستم در خلال دوره ی سلجوقیان هنوز در حال تکوین بود. گو این که این سیستم بر پایه قوالب کهن پایه ریزی شده بود، ولی تغییرات و اصلاحاتی در آن صورت گرفته بود.

در این دوره نیز تشکیلات «درگاه» و «دیوان»، از مهم ترین ارگان های رسمی حکومت بوده است، و یا لاقلاً حکومت گران بر آن بوده اند که همه سازمان های موجود را تحت تسلط درگاه و دیوان درآورده اند. هرچند در بسیاری از موارد موفق به انجام چنین امری نمی شدند و بسیار دیده شده که تشکیلات نظامی بر درگاه و دیوان تسلط یافته است. ولی شاهدیم که در این عهد مناصبی وجود داشته که نه در قالب «درگاه» می گنجیده و نه در چهارچوب «دیوان»، مثل منصب «ریاست شهر» یا «ریاست صنف» یا «نقابت علویان». و یا در همین دوران شاهدیم که وزیر در عین حال که بالاترین مقام «دیوانی» است، وظایفی را به عهده دارد که صرفاً درباری (درگاهی) است و بعضاً وظایف یک نظامی نیز بدو محول می شود. چرا که در این ادوار مسئله تفکیک قوا به معنی امروز مطرح نبوده است.

رابطه بین درگاه و دیوان مرکزی در ادوار مختلف حکومت سلجوقیان دقیقاً تنظیم نشده بود. لذا رابطه ی بین دربار و دیوان در عهد سلجوقیان می توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره اول از عهد طغرل تا پایان عهد ملک شاه که زمان وزارت عمیدالملک و نظام الملک است و در واقع دوران قدرت وزراء است. دوره دوم، دوره افول قدرت وزرا است که پس از کشته شدن خواجه نظام الملک تا پایان عهد سلجوقیان ادامه می یابد. در دوره ی قدرت وزرا، حافظ و عامل برقراری رابطه بین درگاه و دیوان خود وزیر بود. عمیدالملک کندی وزیر طغرل بیک و نظام الملک، هر دو مستقیماً به سلطان دسترسی داشتند. هم چنین در دوره ی اول وزیر عامل برقراری رابطه بین دربار سلطان و دربار خلیفه است و در عین حال که ریاست دیوان اعلا را بر عهده دارد به مثابه یک درباری، روابط سلطان را با حکام خارجی و خلیفه تحت نظر دارد. هنگام جلوس خلیفه ی جدید، وزیر به نیابت سلطان در دارالخلافة حاضر شده و سوگند وفاداری نسبت به خلیفه یاد می کرد. ولی در زمان سلاطین بعدی گویا امیر حاجب تا اندازه ای حایل بین آن ها قرار گرفته بود.

## منابع

۱. بارتولد، ترکستان در عهد هجوم مغول، ترجمه کریم کشاورز، نشر آگاه تهران، ۱۳۶۶.
۲. بیهقی ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، نشر مهتاب تهران، ۱۳۷۳.
۳. پتفت آرین، سیاست‌زدگی دستگاه‌های اداری و ارائه راهکارها برای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی تهران، ۱۳۹۲.
۴. جرفادقانی ابوالشرف ناصح بن ظفر، تاریخ یمینی، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۷۴.
۵. جمعی از نویسندگان، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه تیمور قادری، نشر مهتاب تهران، ۱۳۶۳.
۶. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، تصحیح هیوبرت دارک، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۴۷.
۷. رضا نجف بیگی، سازمان و مدیریت، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۷.
۸. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ کامل ایران، موسسه انتشارات نگاه تهران، ۱۳۹۴.
۹. کلوزنر کارلا، دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)، مترجم یعقوب آژند، امیرکبیر تهران، ۱۳۸۹.
۱۰. گردیزی محمود، زین‌الخبار، بنیاد فرهنگ تهران، ۱۳۴۷.
۱۱. لمبتون آن کترین سواينفورد، مالک و زارع در ایران، مترجم منوچهر امیری، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۳۹.
۱۲. مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، بی‌جا، ۱۳۱۸.
۱۳. ژوبل، محمد حیدر، تاریخ ادبیات افغانستان، امیری کابل، ۱۳۹۱.
۱۴. طیبی محمد محسن، تاریخ ادبیات دری افغانستان، نشر رشیدی کابل، ۱۳۸۳.
۱۵. دبیری‌نژاد، بدیع‌الله، سلاجقه و گسترش ادب ترکی. در: «چشم‌انداز ارتباطات فرهنگی»، تیر و مرداد ۱۳۸۴ خورشیدی، شماره ۱۷.